زمینه

متافیزیک قرآنی

« متافیزیک به زبان ساده »

Quranic metaphysic

استاد علی اکبر خانجانی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب :زمینه متافیزیک قرآنی

مؤلف : استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف : تیر۱۳۹۰

تعداد صفحه : ۶۴

بسم الله اکبر

۱- هستی چیست؟ این سئوال منشأ اندیشه متافیزیک است . پس کسی که جداً صاحب چنین مسئله ای نیست از متافیزیک مبرا و بی نیاز و بی گانه است . یعنی از مذهب بیگانه است هر چند که نماز گزارد و خدا خدا کند .

۲- سئوال « هستی چیست؟ » در نفس سائلش دال بر این حقیقت است که او هستی را غیر از اینی که هست و برتر و بیشتر و عالیتر از آنچه که بواسطه حواس خود می یابد ، می خواهد و می داند .

۳- پس متافیزیک یک امر است یک بایستی است : هستی بایستی !

۴- پس متافیزیک یک نیاز ویژه در برخی انسانهاست . و اینها انسانهای متافیزیکی هستند یا انسانهای خداجو ، کمال جو و مطلق پرست .

۵- انسان متافیزیکی تا زمانیکه این بایستی را در هستی نیابد و هستی برتر (متافیزیک) را در هستی موجود نبیند آرام نمی گیرد و دل به هستی نمی دهد .

۶- و اما چگونه انسانی متافیزیکی می شود ؟ آیا این ذاتی و مادرزادی است ؟ آیا مربوط به تعلیم و تربیت است ؟

۷- این بستگی به آن دارد که آدمی از جهان هستی چه بخواهد . آنکه نیازهایش از حد غرایز و مادیت و فیزیک جهان فراتر نمی رود کمترین حسی به متافیزیک و مذهب ندارد و اگر هم از این مقولات سخن گوید از روی ریا و نفاق است .

۸- آنکه فیزیک جهان و یافته های محسوس ارضایش نمی کند اهل متافیزیک می شود . و مذهب هم نیاز وجودیش در همین دنیا می شود و نه امری احتمالی و مصلحتی برای آخرت .

۹- جهان فیزیک جهان یافته های محسوس و ملموس است . پس انسان متافیزیکی به یافته های حواس پنجگانه اش قانع و راضی نمی شود و لذا در درون خود به جستجوی یافته ها و هوش و حواسی دگر و برتر می رود تا در این جهان ، چیزهائی برتر ببیند و بفهمد و بیابد .

۱۰- پس انسانی که از مادیت و فیزیک جهان راضی و قانع نمی شود به درون خود می رود تا در اعماق خویشتن جهانی بهتر و برتر کشف نماید .

۱۱- پس متافیزیک (هستی برتر – ماورای طبیعت) عرصه ای در درون انسان است که جنبه ای عمیقتر از ادراک حسی می باشد.

۱۲- پس متافیزیک دارای ماهیتی خودشناسانه و عرفانی است .

۱۳- پس نمی توان آثار و اندیشه هائی که در فلسفه غربی موسوم به متافیزیک است را براستی متافیزیک نامید مثل اثر مشهور ارسطو که «متافیزیک» نام دارد و منبع اصلی علم متافیزیک در فلسفه غرب است که به این مقولات می پردازد : جوهر ، ارض ، ماهیت ، ضرورت ، امکان ، ساده ، مرکب ، تضاد ، حرکت و غیره .

۱۴-پس انسان متافیزیکی نه دارای ذات ویژه ای است و نه تعلیم و تربیت خاصی دارد بلکه کسی است که نظری به درون خود دارد .

۱۵- « آن در شماست چرا نگاه نمی کنید » قرآن – یعنی آن هستی برتر و متافیزیک در درون شماست و نه در خود فیزیک .

۱۶- یعنی انسان ، متافیزیک فیزیک است و ماورای طبیعت است و یا بقول فلسفه ارسطو ، همان ذات یا جوهر و یا وجود فی نفسه است .

۱۷- البته انسان نیز دارای موجودیت فیزیکی است ولی فیزیک انسان فیزیک متافیزیک است و متافیزیک فیزیک .

۱۸- آنچه که انسان را از متافیزیک هستی خویش غافل و محروم می سازد و کیفیت متافیزیکی اش را از دست می دهد اینست که جهان فیزیک را می پرستد و لذا متافیزیک هستی خود را زباله دان فیزیک غیر خود می سازد . و این اساس ظلم انسان به خویشتن است و منشأ آنچه که گناه نامیده می شود .

۱۹- انسان ، ظهور متافیزیک ، ذات ، جوهر ، روح و علت العلل و هستی فی ذاته است . این اصل حقیقت و منشأ همه حقایق جهان است . و لذا علم حقیقی جز از طریق خودشناسی حاصل نمی شود .

۲۰- پس انسان باید خود را بپرستد زیرا جمال ذات و مظهر علت العلل است و اینست خداپرستی توحیدی و خالصانه . و هر نوع دیگر از خداپرستی ، شرک و نفاق است .

۲۱- این خودپرستی عرفانی اساس متافیزیک خلّاق در انسان است که ویژگیهای متافیزیکی اش را آشکار می سازد زیرا صورت و روح و نفس آدمی از خداست . و در پرستش او از وجود خویشتن است که او متجلی می گردد . همانطور که هر محبوبی در جریان پرستیده شدن است که متجلی می شود .

۲۲- پس عشق و پرستش خویشتن نخستین اصل و درس متافیزیک است . این همان امر تسبیح و تزکیه نفس است از فیزیک . یا فیزیک زدائی از متافیزیک !

۲۳- هر که خدای را از غیر خودش و در غیر خودش بخواند فیزیک را به متافیزیک افزوده و این عین شرک و معصیت است . زیرا خالق انسان را نخوانده است بلکه خالق جماد و نبات و حیوان را خوانده است و لذا بر خلقت و هستی انسانی وارد نمی شود و جماد و نبات و حیوان باقی می ماند .

۲۴- و نیز بایستی خدای را از حال خود و در حال خود و برای حال خود خواند و نه از دیروز و برای فردا که این نیز شرک است که ابتلای به عصر (دهر) می آورد که اساس نسیان و خسران است . یعنی خدای الساعه را باید خواند و نه خدای تاریخ را .

۲۵- « هیزم جهنم مردمانند و افروزنده اش هم سنگ است . شما و آنچه که غیر خدا می پرستید آتش افروز جهنم هستید» قرآن- سنگ همان فیزیک است که در جان متافیزیکی انسان ایجاد آتش می کند و مردم را چون هیزم می سوزاند . این اشتعال فیزیک در متافیزیک است . زیرا هر چه که در متافیزیک وارد شود طبق قانون نسبیت انیشتن تبدیل به انرژی و آتش محض می شود و آتش دوزخ از این نوع است . این متافیزیک نیست که می سوزد بلکه فیزیک است که در متافیزیک می سوزد و نابود می شود و از آتش آن نفس انسان می سوزد تا از فیزیک پاک شود .

۲۶- پس واقعه پیدایش جهنم را درک می کنیم که حاصل تداخل فیزیک جهان در متافیزیک هستی انسان است . که اگر این احتراق دوزخی نمی بود جهان هستی به فساد کشیده می شد و انسان نابود می گردید. همچون شهاب سنگی که چون وارد جو زمین شود می سوزد تا به زمین و اهلش آسیبی نرساند .

۲۷- و اما چگونه می توان متافیزیک وجود را از فیزیک منزه و تسبیح نمود ؟ چگونه می توان از وجود خویش دوزخ زدائی کرد ؟ چگونه این دعای علی ع اجابت می شود که : الغوث خلصنا من النار یا رب !

۲۸- خود دعای جوشن کبیر یک کارخانه بزرگ آتش زدائی از انسان است که سراسر معرفت رب است که در این دعا جز خدا هیچ چیز دیگری در جهان هستی وجود ندارد و این واقعه تبدیل فیزیک به متافیزیک است در نفس انسان . این تسبیح کبیر است و فیزیک زدائی کبیر و آتش نشانی کبیر!

۲۹- پس واضح است که این آتش نشان چیزی جز نور معرفت نیست یعنی معرفت وحدت وجودی ! «دوزخی جز بی معرفتی نیست» علی ع

۳۰- جهان فیزیک خواه ناخواه متحصن و متمرکز است در وجود انسان .«هر چیزی در جهان متحصن است در وجود امام آشکار» قرآن – و انسان بواسطه نور معرفت است که فیزیک را در خویشتن تبدیل به متافیزیک می کند یعنی غیر را خودی می کند . و امام خورشید معرفت است .

۳۱- متافیزیک ، نور مطلق است . همچون نوری که در نظریه نسبیت انیشتن دارای سرعتی مجذور نور نجومی است .

۳۲- و اما فیزیک همان متافیزیک ساقط شده در مکان است و به مثابه انقباض مطلق آن نور متافیزیک است .

۳۳- پس نور معرفت آن عنصری است که فیزیک را دوباره به نور مطلقش باز می گرداند . به همین دلیل ما این تبدیل را در تبیین علمی – فنی به فرمول مشهور انیشتن بسیار نزدیک می دانیم : $E=mc^2$

۳۴- این نور معرفتی که تبدیل کننده فیزیک به متافیزیک است حاصل نظر انسان به باطن خویشتن است که « آن در شماست پس چرا نگاه نمی کنید » قرآن – که این نگاه انسان بر خویشتن همان نظر خداست بر انسان که : «بگوئید پروردگارا بر ما نظر فرما » قرآن –

۳۵- پس اگر نگاه انسان بر خویشتن همان نگاه خدا بر انسان است پس شاهد و ناظر یکی است و خود همان خداست . و این نور حیرت آور تبدیل کننده فیزیک به متافیزیک همان نور وحدانیت انسان – خداست که واقعه خلافت است که مقصود خلقت است .

۳۶- به بیان امی باید گفت که خداوند جهان و انسان را آفرید و انسان مأمور است که خدا را بیافریند به نور معرفت نفس . که «هر که خود را شناخت خدای را شناخت» علی ع

۳۷- پس نور معرفت نفس همان نور متافیزیک است که بواسطه آن ، خود ، خدا می شود و فیزیک هم متافیزیک می گردد . «برای اوئیم و به او باز می گردیم» قرآن – این رجعت متافیزیکی فیزیک است .

۳۸- او پیام را داده و در این پیام کل راز این رجعت را هم بیان کرده است که «هیچ چیزی شبیه او نیست» قرآن – یعنی دنبال من در جهان فیزیک نباشید که مرا نمی یابید و بلکه حتی شبیه مرا هم نمی یابید بلکه بایستی مرا بیافرینید همانطور که من شما را آفریدم . و قرآن هم علم آفرینش را به انسان می آموزد و بلکه عین آفرینش است و کافیست که انسان بر آن وارد شود .

۳۹- خداوند انسان را از خودش آفرید و از علم و روح و صورت خود به او داد انسان هم بایستی خداوند را از خودش بیافریند آنهم به نظری همانطور که خداوند هم به نظری آفرید و بلکه نیم نظری!

۴۰- پس علم متافیزیک علم نظر است که : در نظر بازی ما بی خبران حیرانند!

۴۱- وحدت اضداد یا دیالکتیک همان رابطه بین فیزیک و متافیزیک است که بیان دیگرش در فلسفه موسوم به وجود و عدم است . که این دشمنی عاشقانه در نظر اهل معرفت دچار واژگونی یا دیالکتیک در دیالکتیک می شود زیرا جای وجود و عدم عوض می شود که یک انقلاب در ذات معرفت است و در این انقلاب است که از خود ، خدا رخ می نماید .

۴۲- ولی به بیان فلسفی ما از وجود و عدم سخن نمی گوئیم بلکه از وجود و موجود سخن می گوئیم که در اینجا وجود همان عدم فلسفی است و موجود هم جهان فیزیک یا محسوسات است از زمین و آسمانها و از ذرات تا کرات.

۴۳- در قرآن جهان ارض و سماوات همان بیان فیزیک و متافیزیک است که جهان ارض همان جهان ماده است از ذرات تا کرات و کهکشانها . و سماوات هم فضای لامتناهی یا عالم مکان و امکان است : ماده و مکان! که رابطه فیزیک و متافیزیک مثل ظرف و مظروف است که متافیزیک یا مکان از همه سو فیزیک را احاطه کرده است . یعنی فیزیک در متافیزیک است .

۴۴- به یک لحاظ عدم همان متافیزیک یا مکان و فضاست که در آن چیزی از جرم نباشد . و این عین عدم مجسم است . عدمی که وجود دارد . ولی عدم مطلق و کامل از نبود فضا حاصل می شود که غیر قابل تصور و حس است ولی ذهن انسان آنرا همچون یک ایده محض در می یابد ایده ای که واقعیت ندارد . و این همان وضع قبل از خلقت است که جز خدا نبود و خدا هم فقط یک کلمه بود کلمه ای که در جائی هم نبود چون اصلاً جائی نبود : عدم! و این عدم همان متافیزیک مطلق ازلی است که خود خداست قبل از آفرینش جهان . که برخی حکیمان آنرا عدمِ عدم نامیده اند که همان عدم فضا می باشد .

۴۵- و می دانیم که خداوند نخست آسمان را آفرید یعنی فضای لامتناهی را . که این عدم مجسم است . عدمی که ظرف امکان است .

۴۶- به لحاظ فلسفی و منطقی ، عدم عدم یا عدم مطلق مترادف ایده خداست که طبق تعریف دینی و قرآنی ، مطلقاً قابل به توصیف و تصور و فهم نیست چون نیست . و این خالصانه ترین و توحیدی ترین درک ذهنی از وجود خداست . که نه شبیه چیزی است و نه چیزی شبیه اوست . و این خدای فلسفه الهیات است الهیات فلسفی - توحیدی! و مسلماً چنین خدائی مطلقاً قابل پرستش نمی آید و اینست که از الهیات و خداشناسی و توحید فلسفی ، ایمانی بر نمی خیزد . و لذا کل تاریخ فلسفه به الحاد و علوم و فنون منتهی شده است که این علوم و فنون و تمدن فلسفی در عصر جدید جای خدا و دین او را گرفته است . یعنی کل تمدن مدرن حاصل ایده خداست و لذا تمدنی بی خداست زیرا ایده خدا همان عدم عدم است یعنی نابودی مطلق ! که غایت این الهیات در فلسفه هگل کامل شد و لذا این فلسفه اساس مدرنیزم و الحاد مدرن و منافقانه است : خدائی که مقدس تر از آنست که وجود داشته باشد!

۴۷- و اما در عالم ارض و ماده و فیزیک موجودی به نام انسان پدید آمد که آخرین مخلوق خدا بود و خدا او را جانشین خود ساخت و ظرف ظهور و حضور خودش . پس خدا در عدم مطلق ازلی اش باقی نماند و بلکه پس از تکمیل جهان هستی دست آخر خودش هم پا به جهان فیزیک نهاد یعنی متافیزیک یا عدم مطلق ازل هم به میدان آمد و عدم ، آدم شد!

۴۸- از آنجا که خلاء مطلق یعنی فضای مطلقاً تهی از ذرات ، ممکن نیست پس عدم محال است . یعنی فضای لامتناهی نوعی فیزیک لطیف است یا فیزیک ذره ای!

۴۹- پس انسان یک موجود مطلقاً محال است که ممکن شده است زیرا انسان تجسم عدم مطلق یا متافیزیک مطلق است : جانشین عدم! عدم مجسم! یا همان جانشین خدا!

۵۰- پس عدم مجسم، فضای تهی از ماده(ذرات) نیست زیرا خلأی مطلق ممکن نیست . اگر حتی یک سانتی متر مکعب خلأی مطلق ایجاد شود کل کائنات در این نقطه نابود می شود . منظور خلائی که هم تهی از ذرات باشد و هم بری از قوه جاذبه. و انسان چنین نقطه ای است و لذا طبق توصیف امام مبین در قرآن، کل کائنات در وجود امامی آشکار متمرکز است . در این نکته بسیار تأمل کنید که سرّ وجود انسان در جهان است و ذات معنای متافیزیک!

۵۱- یعنی انسان آن خلاء مطلق و عدم مطلق است که تجسم یافته است و لذا کل کائنات در او هجوم آورده و متمرکز و متحصن در او شده و به تسخیر او در آمده است و نقطه اتکای هستی گشته است و قطب عالم امکان. یعنی نه تنها جهان هستی در این عدم مطلق معدوم نگشته که جاودانه شده است زیرا این عدم مطلق خانه خداست و بلکه عین خداست . زیرا خدا عدم نیست بلکه وجود مطلق است .

۵۲- وجود مطلق یعنی چه؟ یعنی وجودی که از موجودیت خود طلاق است زیرا نیازی به آن نداشته است . ولی به ناگاه اراده کرده که موجودیت یابد و خود را معرفی و آشکار سازد . و کل کائنات لامتناهی را آفریده تا از این کارگاه برای خود موجودیتی بیافریند . در حقیقت خداوند کسی جز خودش را خلق نکرده است . در این نکته بمانید!

۵۳- «چیزی نیست که شبیه او باشد» به یک معنا یعنی اصلاً غیر او چیزی نیست . و هر چیزی را هم که می پندارید شبیه اوست در خطائید زیرا خود اوست نه شبیه او.

۵۴- آیا معمای کل جهان اندیشه و فلسفه و حکمت ودین و معرفت می دانید چیست؟ «مسئله اینست که در دیدار پروردگارشان تردید دارند »قرآن- هرگاه که این تردید برطرف شد آنگاه جز او نیست و جهان عین اوست نه شبیه او .

۵۵- ولی آیا براستی چرا آدمی در دیدار خداوند تردید دارد؟ زیرا در موجودیت و ماهیت خودش تردید دارد.

۵۶- آیا چند درصد از کسانی که این آیات و روایات دینی را خوانده و مؤمن هم هستند آنرا باور دارند که : «خداوند انسان را از صورت خود صورت داد و از روح خود روح داد و علم و اسمای خود را جمله در او نهاد و او را جانشین خود ساخت!» اگر از هر هزار نفر یک نفر این معنا را باور می داشت تاریخی دگر و جهان و تمدنی بکلی دگر می داشتیم . هر که این سخن را باور کرد او را دیدار نمود. و این دیدار یعنی پایان تاریخ فیزیک و همچنین پایان فلسفه متافیزیک . و این یعنی قیامت و سپس بهشت!

۵۷- بهشت چیزی جز تبدیل و تحول فیزیک به متافیزیک نیست . بهشت عرصه دیدار با خداست . بهشت حاصل این دیدار است. و اینک بهشت را با جهنم آنگونه که ذکرش رفت قیاس کنید.

۵۸- پس دو نوع متافیزیک (هستی دگر) داریم که یکی حاصل تحول فیزیک به متافیزیک است از طریق نور معرفت و باور به دیدار خداوند که آن متافیزیک بهشت است . و دیگری متافیزیک اسفلی یا مادون فیزیک یا مادون طبیعت است در نقطه مقابل ماورای طبیعت که دوزخ است که جلوه زمینی آن همان صنعت و تکنولوژی می باشد که حاصل احتراق فیزیک در متافیزیک وجود انسان است و آن جهنمی که هیزمش مردمان و آتش افروزش سنگ است . مگر نه اینکه صنعت از کشف آتش آغاز شده است و نخستین آتش از سایش سنگ پدید آمده است در دست مردمان : مردم و سنگ که ماده اولیه دوزخ است! در این معنا بسیار تأمل کن تا حکیم و عارفی رئالیست باشی نه خیالباف و خرافی!

۵۹- پس متافیزیک دو نوع است : ماوراء و مادون فیزیک! لطیف تر و سخیف تر از فیزیک! عالیتر و پست تر از فیزیک!

۶۰- و انسانها هم بر سه نوعند : فیزیکی ، ماورای فیزیکی و مادون فیزیکی! انسان فیزیکی انسان اسیر غرایز حیوانی است . انسان ماورای فیزیکی مؤمن عارف است. و انسان مادون فیزیکی هم انسان فنی وصنعت پرست است که در قرآن مذکور است تحت عنوان انسانهائی که قلبشان از سنگ و بلکه سخت تر از سنگ است و سخت تر از سنگ همان فولاد و بتون است .

۶۱- تعیین کننده مقام وجود آدمی دل اوست . دل درب ورود انسان به متافیزیک است و کانون همه ارزش ها و ضد ارزش های وجود انسان از دل اوست . یعنی این دل است که فیزیکی ، یا ماورای فیزیکی و یا مادون فیزیکی است . کفر و ایمان، علم و جهل، مهر و شقاوت، هدایت و ضلالت، جمله از دل است.

۶۲- امروزه بسیاری از ادعاها و قوانین علوم زیستی و پزشکی و روانشناسی دهه های قبل یکی پس از دیگری باطل می شود . امروزه مسلم شده است که حتی حافظه هم در مغز آدمی نیست و بلکه آن مناطق و نقاطی در مغز که کانون شنوائی و بینائی و لامسه و بویائی و چشائی نامیده می شد بیهوده و کاذب بوده است . و این دستاوردهای فوق علمی اثبات کننده دعاوی قرآنی است که قلب را مهد عقل و شعور و فقه و اراده و بینائی و شنوائی می داند .

۶۳- بنابراین علم متافیزیک انسانی و یا به عبارتی روانشناسی حقیقی سراسر منوط به علم قلب و دل شناسی است که از علوم لدنی در نزد عارفان است .

۶۴- بنابراین دل آدمی عالیترین ، مقدس ترین و مهمترین کانون در کل جهان هستی است و لذا مدنظر همه موجودات غیبی و متافیزیکی مثل اجنه و شیاطین و ملائک است زیرا درب بین جهان فیزیک و متافیزیک است . درب لامکان و عرصه الساعه و بی زمانی است .

۶۵-علی ع نیز می فرماید در کل جهان هستی پدیده ای حیرت آورتر از دل انسان ندیده ام .

۶۶- انسان که می میرد از درب دل است که از جهان فیزیک(دنیا) خارج شده و بر جهان متافیزیک (آخرت) وارد می شود .

۶۷- رسول اکرم ص نیز از درب دل بود که بر جهان متافیزیک وارد شد و معراج نموده و به دیدار حق رسید .

۶۸- همه فعالیتها و خلاقیتها و مراقبت ها و تزکیه و تطهیر و تسبیح و ذکر و معنویت و عرفان مربوط به دل انسان است و چون کافران دارای چنین معرفت و مسئولیت و مراقبتی نسبت به دل خود نیستند خداوند هم دلشان را قفل می نماید و گاه می میراند تا شیاطین از درب آن وارد وجودشان نشوند. و با اینحال شیاطین بر اطراف دل کافران و منافقان تجمع نموده و وسوسه های خود را در آنان القا می کنند .

۶۹- و لذا انسان صورت متافیزیک هستی است : فیزیک متافیزیک!

۷۰- دل درب ورود بر باطن جهان است ورود به عالم ملکوت و جبروت تا لاهوت و هاهوت! و اهل دل اهل باطن است و اهل علوم الهی و اسرار جاوید هستی!

۷۱- و مؤمن یعنی اهل دل ، اهل آخرت و اهل متافیزیک . زیرا درب دل بر او به اذن خدا ، گشوده شده است و لذا همنشین ملائک است و ارواح قدسی.

۷۲- اقامه صلوة مؤمن هم واقعه ورود بر دل و سیر الی الله است و لذا نیت صلوة هم تقرب الی الله است. و اینست که اقامه صلوة را خیر العمل نامیده اند که بایستی از خداوند اذن ورود گرفت که همان اذان است.

۷۳- پس اقامه صلوة مؤمن همان ورود به جهان ماورای طبیعت و متافیزیک است . اینست که گفته شده که خداوند در صلوة فرد نماز گزار را می بیند هرچند که آدمی او را نبیند و هنوز چشم دلش گشوده نشده باشد . ولی این کاری کبیر است که نیازمند جهاد و صبر و استقامتی کبیر نیز می باشد. «یاری دهید خودتان را به صبر در صلوة و بدانید که این کاری کبیر است و ممکن نمی شود الا بر خاشعان» قرآن-

۷۴-پس اقامه صلوة تمرین سفر به ماورای طبیعت است و بیهوده نیست که رسول اکرم ص می فرماید که : صلوة معراج مؤمن است!

۷۵- در قرآن کریم آنچه که آخرت و حیات اخروی نامیده شده همان متافیزیک و حیات متافیزیکی انسان است که می فرماید: بدانید که حیات دنیا(فیزیکی) بازی و بازیچه ای بیش نیست و حیات حقیقی همان حیات آخرت است.

۷۶- و اما تفاوت فیزیک و متافیزیک چیست؟ جهان فیزیک چون از راه دل نگریسته شود همان متافیزیک است. مکتب وحدت وجود حاصل چنین نگرشی است . و لذا برای کسانی که چنین نگاهی ندارند یعنی اهل دل نیستند عین بت پرستی است. پس هر دو در جایگاه وجودی خود دارای حقی هستند و راست می گویند.

۷۷- و لذا برای اهل دل همین جهان فیزیکی و دنیا، عین آخرت است و بهشت و دوزخ از همین دنیا قابل ملاحظه است.

۷۸- پس دنیا و آخرت یا فیزیک و متافیزیک، جهان واحدی است با دو نگاه و از دو منظر و جایگاه وجودی و معرفتی. همانطور که در حدیثی از رسول اکرم این حقیقت آشکار تصدیق شده است که بهشت و دوزخ هر دو به تنهائی به وسعت کل جهان هستی است .

۷۹- بنابراین دیالکتیک فیزیک و متافیزیک ، دیالکتیک علم و جهل یا کوری و بینائی است. و آنچه که بین فیزیک و متافیزیک حائل است جهل و کوری و غفلت انسان است.

۸۰- بنابراین دیالکتیک و تضاد و تناقض مقوله ای مربوط به ماهیت و ساختار جهان نیست بلکه امری مختص به انسان است یعنی یک مقوله کاملاً معرفتی است.

۸۱- ولی از آنجا که انسان مقصود ذاتی جهان است پس جوهره خلقت کائنات است و در ذات هستی جاریست و عین ذات آن است . اینست که جهان هر کسی ویژه خود اوست و با نیازها و علم و جهل خود او با او تعامل و سخن می کند . یعنی جهان هر کسی حق خود اوست . یعنی جهان نیز سراسر و تا به ذاتش انسانی است .

۸۲- پس آنچه که در قلمرو فلسفه و حکمت نظری موسوم به ذات ، وجود محض یا جوهر است نام انسان است و انسان تجسم و موجودیت آن است .و آنچه هم که موسوم به ماهیت ، صفات و چیستی یا عرض است نام جهان است و جهان هستی تجسم و موجودیت آن است . و از آنجا که جهان ذاتی جز انسان ندارد و تماماً انسانی است پس انسان هم تماماً جهانی است . پس دوگانگی وجود – ماهیت یا جوهر – عرض یا هستی – چیستی هم توهم است یعنی ماهیت عین ذات است و جوهر همان عرض است و این دو ظاهر و باطن یکدیگر است . و این دوگانگی ها از آن انسان دیالکتیکی و فیزیکی است که از دل بیگانه است یعنی انسان کافر !

۸۳- و اینست که متافیزیک و همه مفاهیم و ارزشهای متافیزیکی و اخروی برای انسان بیگانه از دل که دارای حواس قلبی و نورانی نیست سراسر موجب شرک و نفاق و ظلم و ابطال است . و کل تمدن مدرن نمونه کامل این وضعیت است ، تمدنی آتشین و دوزخی که محصول متافیزیک ارسطوئی است متافیزیک بیگانه از متافیزیک یعنی متافیزیک صرفاً فلسفی و کلامی که به علوم و فنون دوزخی رسیده است که سنگ در دست مردم است که به جای ماورای طبیعت به مادون طبیعت یعنی درک اسفل انجامیده است .

۸۴- انسان متافیزیکی آنست که به نظر خاک را کیمیا کند یعنی فیزیک را متافیزیک نماید و طبیعت را ماورای طبیعت کند و بهشت را نقد سازد . و اینست که مردان خدا را دربهای بهشت نامند .

۸۵- و اما روش ورود به متافیزیک چیست ؟ تقوی ! « و خداوند متقین را تعلیم می دهد » قرآن – تقوا یعنی بازداشتن دل از گل ! بازداشتن متافیزیک از فیزیک ! و بدینگونه خداوند درب دل آدمی را می گشاید و او را به آن راه می نماید و اینست هدایت و تقرب الی الله و سیر و سلوک در متافیزیک ملکوت و جبروت و لاهوت و هاهوت !

۸۶- ملکوت و جبروت و لاهوت و هاهوت طبقات و درجات کلی متافیزیک است که در دل فیزیک نهفته است و دل فیزیک همان دل انسان است که دربش با کلید تقوا باز می شود .

۸۷- و آنانکه فیزیک را وارد متافیزیک (دل) می کنند آتش به پا می کنند و این همان سنگ است در نزد مردم . این همان شرک فیزیک – متافیزیک است . این همان التقاط و اختلاط است . دوزخی که مثل بهشت و شبیه آن می نماید در نزد مشرکان !

۸۸- پس آفریننده جهنم انسان است یعنی خداوند بدست و اراده و عمل آدمی دوزخ را می سازد . ولی بهشت تماماً بدست خداوند آفریده شده است و آن کل جهان هستی است به خودی خود که انسان بواسطه تقوایش از آن برخوردار می شود و می یابد .

۸۹- بهشت خود خداوند است که « بهست است یعنی هست است . »

۹۰- و خداوند از چشم کافران بیگانه از دل ، فیزیک است و از چشم مؤمنان اهل دل هم متافیزیک است . آن جهنم و این بهشت است . و جهنم یعنی فیزیک قلمرو و پرتگاه نیستی است . ولی آنچه را که کافران نیستی می یابند اهل دل ، هستی اش می یابند و بهشت . پس فرق بهشت و دوزخ و هستی و نیستی ، از جنس بینایی و معرفت و کوری و جهل است .

۹۱- و اما آن کلید و رمزهایی که بواسطه آن قفل درب دل گشوده می شود و متافیزیک رخ می نماید چیست ؟

۹۲ – همانطور که متافیزیک را طبقات و درجات است که گفتیم مادون فیزیک و طبیعت یعنی دوزخ را هم طبقات و درجات است آنگونه که در کتاب خدا می یابیم مثل : هاویه ، جحیم ، حطمه و حامیه .

۹۳- و همچنین فیزیک (دنیا) را هم طبقات است و درجات مثل جماد و نبات و حیوان و هوا .

۹۴- و عجبا که همه این جهانهای سه گانه فیزیک و متافیزیک و مادون فیزیک وطبقات و درجات آن جهان واحدی است و امر واحدی است و همه این تفاوتها و تضادها و درجات از ادراک بشر است . یعنی همه اینها جز انسان نیست . انسان جهان کوچک است به لحاظ حجم و جهان هم انسان بزرگ است . و جهان آئینه انسان است . و هر که نهایتاً توانست جمال خود را در این آئینه کبیر دیدار کند کامل و واحد است و این عالیترین حد معرفت است و عالیترین جهان است و عالیترین انسان است یعنی علی و از علیین است .

۹۵- و کلید و رمز گشایش همه این جهانها از درب دل ، کلمات هستند یعنی اسمای الهی .

۹۶- و کلمات متافیزیکی ترین و ماورای طبیعی ترین موجودات در عالم فیزیک انسانی هستند . این ملائک کوچولو در اندیشه و بر زبان و در زیر قلم انسان جادوئی ترین حوادث جهان را خلق می کنند و ناممکن ترین محالات را ممکن و مکوّن می سازند .

۹۷- این ملائک در شکل کلمات و الفاظ اسماءالله هستند که قفل درب دل را می گشایند و انسان را در جهان ماورای طبیعت ره می نمایند و نهایتاً جمال مسمای خود را هم آشکار می کنند که در آخرین پرده جمال جهانی ذاکر خود را با او به وصال می رسانند .

۹۸- در قرآن کریم می خوانیم که برخی ملائک مأمورند که کلیه اعمال و بلکه امیال و افکار آدمی را ثبت و حفظ می کنند . این همان حافظه انسان است که سراسر کلمات است و این کلمات نیز ملائک هستند . و این ملکوت وجود انسان است که ملکوت جهان را تصویر و ممکن می کند .

۹۹- یعنی جهان ملکوت و ملکوت هستی جلوه و مرتبه ای عرفانی از همین جهان فیزیکی است فیزیکی که سراسر ملکوتی و ملکی است : زمین و آسمان ملکوتی و درختان وجمادات و نباتات و انسانهای از جنس فرشته . این جهانی است که عناصر تشکیل دهنده اش و سلولها و ذرات پدید آورنده اش ملائک است ملائکی که در جهان ناسوت (فیزیک) همان کلمات هستند که در جهان برتر ملکوتی سراسر فرشته اند که این فرشتگان معانی و مفاهیم و ارزشها و صفات و حالات و مقامات است : درختان سخاوت و کرم ، پرندگان عشق و حکمت ، کوههای قدرت و ثبات ، ابرهای رحمت و نسیم معرفت و لطف و...

۱۰۰- به بیان دیگر ملکوت جهان ، عرصه ظهور جمال کلمات اسمای حسنی و در بی نهایت مراتب و درجات است در ظرف همه موجوداتی که بظاهر در عالم ناسوت فیزیک هم هستند این همان ملکوت ناسوت است که همه معانی و مفاهیم و حقایق و مقدسات و معارف حق هویت جمالی یافته و به عینه دیده و شنیده و بوئیده و چشیده و لمس می شوند . لطف و رحمت و کرم و مغفرت و صبر و عفو و رزاقیت و ...

۱۰۱- تصور کنید درختی را که نقش یکی از اسمای الهی است که همه اجزاء و شاخه ها و برگها و میوه هایش کلمات و معانی و معارف هستند به صورت و مفهوم . و در عین حال این درخت حاصل تجمعی از فرشتگان هستند . این یک مثال است برای فهم جهان ملکوت . و این درخت مثل بقیه موجودات در جهان ناسوت فیزیک هم وجود دارد مثل یک درخت سیب .

۱۰۲- هرکه چیزی ببیند که لااقل به یاد خدا نیفتد و خداوند در این چیز به یادش نیاید مؤمن نیست . ملکوت قلمرو یاد جمالی خداست . پس ذاکران قلبی اهل ملکوت هستند یعنی آنانکه دائم الصلوة هستند در دلشان .

۱۰۳- ملکوت عرصه علم یقینی و یقین عینی است و این جایگاه علمای بالله است که از نزد خود تعلیم داده شده اند و ابراهیم ع نخستین کسی بود که ملکوت را درک نمود و دیدار کرد .

۱۰۴- و اما جهان جبروت و جبروت عالم ، عرصه سلطنت مطلقه نور پروردگار است و این همان هویت نوری حقایق ملکوتی است . این قلمرو سوره نور است که : الله نور السماوات و الارض ! و این نور از جنس نور نجومی نیست بلکه نورالنور است . و لذا کسی که بر این جهان وارد شد صاحب هیکل نوری می شود همچون محمد مصطفی ص .

۱۰۵- در جهان جبروت همه اسمای الهی و معانی و معارف توحیدی و کلمات الله در هویت نوری حضور دارند و لذا آنکه از این جهان دیدارمی کند صاحب کلمات و سخن نوری می شود که این کمال بلاغت است که در قلوب شقی ترین کافران هم رسوخ می کند و به ایمانشان می کشد که اگر بواسطه ذهن خود این ایمان قلبی خود را تصدیق کنند به آنی از مخلصین در دین می شوند و اگر انکار کنند به اشد شقاوت قلب و نفاق دچار می شوند و در پست ترین جایگاه مادون طبیعت یعنی درک اسفل ساقط می گردند .

۱۰۶- در بیان علمی بشری جهان جبروت تحقق تمام و کمال $E = mc^2$ در کل جهان هستی است که کل کائنات به طور مطلق و کامل تبدیل به انرژی محض شده باشد . این نظریه و فرمول انیشتن تبیین جهان جبروت است بدون آنکه خود بداند که چه منظوری داشته است .

۱۰۷- جبروت زیر بنای نوری جهان هستی است و یا تأویل نوری جهان است نوری که این نور خورشیدی در مقابل آن ظلمت است . ولی نور ناسوتی کائنات بازتاب نور جبروت است . و نور جبروتی همان نور معرفت محض توحیدی است که تبدیل فیزیک به متافیزیک مطلق است .

۱۰۸- و اما این نور مطلق جبروتی چون به تمام و کمال و کلش مبدل به جهان واحد انسانی شود آن حضرت لاهوتی حق است و قلمرو لقا الله می باشد . و فرمود «هرکس مشتاق و امیدوار به دیدار پروردگار است باید که اعمال خود را صالح نماید » . و این مقام انسان کامل است که در حیات دنیا به عشق لقای الهی به لاهوت وجود خویش نائل می آید و پروردگارش را در جمال خودش دیدار می کند .

۱۰۹- و اما هاهوت حضور ربوبی حضرت حق در ذات خویش و برای خودش می باشد و این مقام کسی را نیست الا فنا شدگان از خود در خداوند .

۱۱۰- متافیزیک تأویل فیزیک است نه علت آن . یعنی فیزیک معلول متافیزیک نیست و این اصل مربوط به حق وجود و هستی شناسی توحیدی است . یعنی خداوند هرگز چیزی را به سبب چیز دیگری نیافریده است . یعنی هرچیزی یک موجود احدی و صمدی و لم یلدی و لم یولدی و لم یکن له کفواً احدی است . و توحید یعنی همین و جز این شرک است . یعنی اندیشه علیتی در هستی شناسی اساس شرک در سائر امور است . زیرا هر چیزی در عالم فیزیک یک آیه الهی و یک نشانه حق و مظهر و مصدر وجود خداوند است .

۱۱۱- یعنی چیزها ، علت یا معلول یکدیگر نیستند و این خود خداوند است که علت است و لذا « علی » اسم اعظم اوست که به همراه سائر اسمای الهی بکار رفته است : علی العزیز ، علی الحکیم ، علی العلیم ، علی الحلیم ، علی العظیم و امثالهم .

۱۱۲- درست به همین دلیل است که از طریق اندیشه علیتی نمی توان به متافیزیک رسید این اعتراف در فلسفه اگزیستانسیالیزم که غایت فلسفه غربی است آشکار شده است و ایده ترانسدانس که به معنای عروج یا اشراق است تصدیق ابطال اندیشه علیتی در درک حقایق وجودی و هستی شناسی است .

۱۱۳- به همین دلیل علوم بشری که به منطق علیت استوار است هرگز بـه هستی شناسی نرسیده و بلکـه مستمراً از آن دورتر شده و بـه مـادون طبیعت رسیده است یعنـی نـه تنهـا بـه متافیزیـک نرسیده بلکـه از فیزیک هم ساقط شده است در درک اسفل السافلینی که نامش صنعت و علوم علیتی است .

۱۱۴- یعنی علیت و اندیشه و فلسفه و علوم علیتی نردبان سقوط از فیزیک و طبیعت است .

۱۱۵- منطق عروج و صعود متافیزیکی همانست کـه قرآن کریم آنـرا تسبیح و تنزیـه نامیده کـه بـر تقوا و عمل صالح استوار است .

۱۱۶- فلسفه اگزیستانسیالیزم کـه آشـکارا فلسفه وجود و هستی شناسی است نهایتاً شناخت هستی را از طریق علیت محـال دانسته و تنهـا راه دستیابی بـه هستی را ترانسدانس می دانـد کـه در مکتب هوسرل و هایدگر متکی به منطق کاهشی و روش پدیده شناسی است که در عمل به نیهیلیزم و نیست انگـاری رسیده است .

۱۱۷- خداوند می فرماید که اگر مشتاق دیدار با خدا هستید یعنی مشتاق هستی شناسی و عروج متـافیزیکی هستید اهل تقوا و عمل صالح باشید تا خدا خودش شما را تعلیم و هدایت فرماید . تقوا و عمل صالح امر واحدی است و آن زدودن غیر از وجود خویش است یعنی پرهیز از غیر و صلح بـا خـویش . یعنـی هستی شناسی که عین خداشناسی است یک جهاد درونی و نبردی در عرصـه زنـدگانی است و تلاشی صرفاً ذهنـی نیست هر چند که این منطق کاهشی در عرصه اندیشه هم بخشی از این تقوا و زمینـه عمل صالح است کـه تسبیح ذهنی از غیر خداست . و این همان پرستش خالصانه خداست .

۱۱۸- پس هستی شناسان حقیقی نه فلاسفه که عارفان مجاهد و متقی هستند کـه مشـغول جهـاد در تمامیت ذهن و دل و جان و غرایز و اعمال خود هستند . زیرا هستی شناسی یک فعالیت تمام عیـار وجـودی اسـت و بایستی کل وجود آدمی را درگیر سازد تا وجود درباره خودش به معرفت برسد و متافیزیک خود را بیابد کـه آن هیکل نوری و جبروتی است . همچون محمد مصطفی ص که پس از معراجش دارای سایه نبود زیرا نـور وجودش بسیار لطیف تر و نابتر از نور خورشید شده بود .

۱۱۹- آنانکه امور و معارف ماورای طبیعی (دنیا) را صرف فیزیـک و طبیعت می کنند تـا سلطه و سـهم بیشتری در دنیا کسب کنند از طبیعت هم ساقط می شوند و تحت سلطه فیزیـک در مـی آینـد . کـه غایـت این سقوط در حیات دنیا همان حیات صنعتی و فنی است که تجسم فیزیکی درک اسفل است .

۱۲۰- آدمـی بـدلیل ذات متـافیزیکی اش دارای تمـایلات و غرایـز و فعالیتهـای کورکورانـه ای اسـت کـه ناخودآگاه میل به متافیزیک و صفات و خصائل ماورای طبیعی دارد مثل غریزه جنسی ، عشق ، فعالیتهای هنری ، خیالبافی و رویاپردازی وداستان و افسـانه سـازی و خرافـه پرسـتی . و مـذهب عامـه مـردم پـیش از آنکـه دارای انگیـزه هـای اخلاقـی و معرفتـی و بـاور اخـروی باشـد دارای غریـزه و حـس متـافیزیکی اسـت . فطری بودن دین به همین معناست . عرفـان عامیانـه نیـز دارای همـین طبـع اسـت و یـک نیـاز و نـدای ذاتـی برای فرا رفتن از فیزیک و طبیعت می باشد .

۱۲۱- هرچـه کـه ادراک و تجربیـات متـافیزیکی انسـان بیشـتر شـود مانـدن در فیزیـک بماننـد یـک هسـتی محبوس و زندانی است . و اینست که گفته شده که حیات دنیا برای مؤمنان عین حبس است . زیرا آدمـی تـا آزادی را درک نکرده باشد حبس فیزیک را در نمی یابد و اینسـت کـه مهمتـرین امـر بـرای مؤمنـان صـبر فزاینده است همچون صبر یک زندانی در زندان !

۱۲۲- متافیزیک قلمرو انبساط و آزادی تن و جان و روان انسان است و این معنای رستگاری و فوز عظیم است .

۱۲۳- از این منظر بهتـر صبر و ایثـار عارفـانی کـه منـزل متـافیزیکی خـود را رهـا کـرده و بـرای رسـالت اجتماعی خود به ناسوت فیزیک خلق باز گشته اند درک می شود و در رأس آنـان محمـد مصطفی اسـت کـه هستی لاهوتی را درک نموده و دوباره به سوی خلق بازگشته است .

۱۲۴- متافیزیک و فیزیک دوتا جغرافیا نیست بلکه دو تا تاریخ است : تاریخ حال و تاریخ گذشته : بی زمانی و زمان ! عصر و الساعه !

۱۲۵- ولی منشأ جغرافیایی فیزیک و متافیزیک در وجود آدمی شاید قابل بحث باشد : جغرافیای ذهن و جغرافیای دل ! جغرافیای حضور و غیبت !

۱۲۶- آنکه در حال باشد در متافیزیک است و اهل الساعه و قیامت و لقاالله است در درجات . و جغرافیا سیر و سلوک در فیزیک هم ذهن است که همواره از حال غایب است و اسیر تاریخ !

۱۲۷- پس به معنای حقیقی کلمه متافیزیک همان واقعیت و رئالیته است ، واقعیت جاری و حی و حاضر و نه واقعیت آرشیوی حافظه !

۱۲۸- از این منظر هستی شناسی عین رئالیزم جاری است که متافیزیک است که جایگاه زمانی اش اکنون جاوید است و سمت جغرافیایی اش هم دل .

۱۲۹- یکی از بزرگترین خطاها و غفلت های جهان فلسفه و فلاسفه در طول تاریخ کتمان عنصر زمان و جهل درباره اکنونیت بعنوان قلب زمان در مباحثات هستی شناسانه و متافیزیکی است . زیرا هستی شناسی منهای زمان مثل شناخت جهان از روی عکس آن است و نه حتی فیلم متحرک آن . و لذا کل فلسفه و متافیزیک رسمی یک پدیده کاملاً کودکانه است همچون نقاشی کودکان که زمان را در نمی یابند .

۱۳۰- خطر ابتلای فلسفه به ریاضیات که در تاریخ رخ نمود خطری بود که سقراط بارها به افلاطون متذکر شده بود ولی افلاطون بر سر در آکادمی خود نوشته بود : آنکه هندسه نمی داند وارد نشود . اینست که ما افلاطون را پیامبر نفاق در تاریخ فلسفه نامیده ایم . که ارسطو خود را از این نفاق رهانید و آشکارا یک فیزیک دان و ماتریالیست شد و مباحث الهیات را هم تعطیل کرد . کل ماجراهای افلاطون و ارسطو در تاریخ تمدن غرب و نهایتاً در جهان بسط و تجسم یافته است .

۱۳۱- بر خلاف آنچه که در تاریخ فلسفه غرب به ثبت رسیده که لوکرتیوس را پدر فلسفه التقاط می نامند افلاطون پدر این فلسفه است . و اتفاقاً لوکرتیوس تلاش کرد تا طبیعت و ماورای طبیعت را به صلح برساند و این نفاق را بر دارد و متافیزیک را در فیزیک تعین بخشد . هرچند که در این تلاش فلسفی به موقعیتی چندان نائل نیامد و در عشق دخترکی به یگانگی فیزیک و متافیزیک در وجود خود نائل گشت و تاب نیاورد و خود را کشت .

۱۳۲- چرا انسان اکثراً در عشق به جنون و فروپاشی می رسد ؟ عشق یک تجربه متافیزیکی شدید در انسان است که او را به الساعه دلش می رساند و او به لحاظ معرفتی ظرف درک و پذیرش و هضم آنرا ندارد و لذا فیزیک او در سیطره متافیزیک فرو می پاشد . ولی این فروپاشی یک حقیقت عظیم متافیزیکی است که اینک اتفاقاً آماده درک حقایق ماورای طبیعی می باشد ولی اکثر انسانها حق خرابات عشق و فراق را لعن می کنند و به عبث و نیستی می گرایند .

۱۳۳- عشق ، گشاده ترین دریچه به متافیزیک است و لذا همه اهالی متافیزیک از عشق تجلیل کرده اند . حتی افلاطون در رابطه با پیرش سقراط موفق به دریافت و تجربیات متافیزیکی شد و لذا عشق را تنها راه ورود به آن دانست ولی با شهادت خود خواسته پیرش این عشق را انکار کرد و پس از او به انحراف گرائید زیرا حق شهادت عارفانه را در نیافت . همانطور که برخی از مؤمنان اطراف امامان ما لغزیدند و از راه منحرف شده و پدیده کاذب فلسفه اسلامی را به تقلید از یونانیان بنا نهادند که جریان معروف به معتذله از این جمله اند .

۱۳۴- هیچکس نیست که عاشق نشده باشد و این بدان معناست که درب متافیزیک بر همه انسانها باز شده است و لذا سمت آنرا می شناسند .

۱۳۵- کار عشق اینست که درب دل را باز می کند و سمت و سوی آنرا به انسان می نمایاند و رسالت معشوق بیش از این نیست . و زان پس که دوره فراق است فرد عاشق ناکام بایستی راه دلش را در پیش

گیرد یعنی راه محبوب حقیقی و ابدی را طی کند که آن سیر و سلوک الی الله و معرفت نفس و وادی ماورای طبیعت است که راه دل است .

۱۳۶- محبت و عشق بین انسانها و خاصه بین عاشق و معشوق ، فقط در وادی فراق و دوری و دوستی است که درب دل را همواره گشاده می دارد تا عاشق رهرو متافیزیک و آخرت وجود شود و از تاریخ سبقت گیرد و به قیامت برسد و خدایش را دیدار کند . و اینست عمل صالح و بلکه صالحترین عمل : دوری و دوستی !

۱۳۷- ولی متأسفانه اکثر آدمها یا اهل عشقند و یا نفرت . در عشق که دل بواسطه معشوق اشغال شده و عاشق مبتلای به اشد شرک است که البته این شرک به ابطال می رسد و عشق فرو می پاشد . و سپس نوبت نفرت است که دل را تعطیل می سازد . فقط اهل معرفت اهل دوری و دوستی هستند و حق فراق را می دانند . این فراق شاهراه سیر الی الله در طریق دل است .

۱۳۸- عشق ، نسیم بهشت است که از عرش هاهوتی حق از راه دل در وجود عاشق می وزد و عاشق عموماً بر پشت درب بهشت (دل) به بازی عشق مشغول می شود و کار را به تباهی و بطالت می کشاند تا این در بسته شود و این بخت عظیمی است که به همه انسانها روی می کند که آنرا کفران می کنند و مابقی عمر را بر آن حسرت می خورند . این توفیق و لطف متافیزیکی حق است که بواسطه جهل از دست می رود .

۱۳۹- « اگر خداوند را دوست می دارید پس از رسولش اطاعت کنید تا خداوند هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و مشمول رحمت خویش سازد . » قرآن – این راه و رسم متافیزیک و سیر الی الله است . « آنانرا که خداوند به سوی خودش هدایت کرده تبعیت کنید تا شما هم هدایت شوید » قرآن – این همان مکتب اطاعت مرید از مراد است . زیرا هیچ کس به خودی خود نمی تواند به سوی او راه یابد و اهل متافیزیک گردد زیرا خودش فرموده است که « خداوند شما را از خودش برحذر داشته است .» قرآن – آل عمران – این خداست که کسی را به سوی خود هدایت می کند یا بواسطه نزول روحی از نزد خودش و یا بواسطه امام هدایت و پیر طریقت که خود حامل چنین روحی از نزد اوست .

۱۴۰- از این منظر باید گفت که یک انسان هدایت شده صاحب روح الهی یعنی پیر طریقت خود یک موجود متافیزیکی در عالم فیزیک است و برجسته ترین آیه الهی در زمین می باشد و به مصداق طناب خداست و نردبان عرش و خود همان صراط المستقیم الی الله است همانطور که علی ع فرمود : ما همان صراط المستقیم هستیم . پس بایستی بر پیر طریقت وارد شد و این همان صلوة مرید است همانطور که پیر بر مریدش صلوة می کند و خداوند هم بر پیر صلوة می کند .

۱۴۱- عارف قطعه ای از متافیزیک در فیزیک است و اینست معنای نور هدایت خلق به سوی متافیزیک . و این سمت و سو هم وجود خود عارف است .

۱۴۲- پس معدن هستی شناسی و علم متافیزیک وجود عارف است و عارف شناسی قطعی ترین راه و روش هستی شناسی است . به همین دلیل است که کتاب « دیالوگ » یا ضیافت اثر افلاطون که چیزی جز شناخت حکیمان الهی از طریق گفتگوی با آنان نیست اصلی ترین منبع متافیزیک اروپائی است . همانطور که مثلاً فتوحات مکیه هم عمدتاً حاصل گفتگو و معاشرت با عارفان و حکیمان است . و یا مثنوی مولوی هم به گونه ای چنین است . و کلاً تذکره های عارفان اصیل ترین منبع حکمت و معرفت و هستی شناسی و الهیات وجودی است . همانطور که خود قرآن کریم به لحاظی یک تذکره نامه است تذکره انبیای الهی که نخستین عارفان و هستی شناسان تاریخ بشرند . تورات و اناجیل و اوپانیشادها هم چنین اند . عارف شناسی نزدیکترین حد خداشناسی است . همانطور که فصوص الحکم ابن عربی چنین است .

۱۴۳- بسیاری از علمای دینی متافیزیک و ماورای طبیعت را همان آسمانهای هفتگانه می دانند که جغرافیای فراسوی عالم ارض (کهکشانها) است . این باور هم درست است و هم نادرست . نادرستی اش از این بابت است که جز با سفینه نوری نمی توان به آن راه یافت و تازه خود فیزیک آدمی در این سفر نابود می شود پس چیزی هم گیرش نمی آید . آن سفینه نوری و بلکه فوق نوری همان نور معرفت قلب است و آن کانال ورود به آسمان هم راه دل است و این سفری در زمان و مکان نیست مثل معراج محمدی

که هفت آسمان را در کمتر از یک دقیقه طی نمود و بازگشت که به روایتی ظرف آب وضوء ایشان به وقت معراج از دستشان افتاد و چون بازگشتند همان ظرف را برداشته و با بقیه آبش وضوء را کامل کردند . یعنی زمانی که ظرفی از دست آدمی بیفتد و دوباره بردارد بیش از چند ثانیه نیست . به هرحال این روایات حکایت کننده فوق زمان و فوق مکانی بودن این سفر است . و دعوای بین طرفداران معراج جسمانی و روحانی هم البته دعوائی جاهلانه و کافرانه است . زیرا این معراج نه جسمانی و نه روحانی بوده است بلکه نفسانی بوده است . زیرا نه روح بدون جسم و نه جسم بدون روح قادر به درک چیزی است .

۱۴۴- قطعی ترین و کاملترین کتاب متافیزیک سفرنامه معراج محمدی است که متافیزیکی ترین واقعه در عالم ارض است و لذا نبوت را ختم و زمان را به آخر رسانیده است و بشریت را برای سفر متافیزیکی تعلیم داده و امکانش را برای همگان مهیا نموده است . زیرا جهان را به آستانه آخرت کشانیده است که بیانیه اش را علی ع صادر کرده است : ای مؤمنان از دنیا (عالم فیزیک) جز سم و زهرآبی نمانده است و رشته های بقای دنیا پاره شده است . پس کوله بار بر بندید و به سوی خدای خود رهسپار شوید ... ! نهج البلاغه –

۱۴۵- و اما ارزش مشاهدات و مکاشفات متافیزیکی از چه بابت و برای چیست ؟ حق متافیزیک چیست ؟ دیدار با خداوند ؟ دیدار با خدا از برای چه ؟ خداوند خود در کتابش پاسخ فرموده است : « ما نشانه های خود را در آفاق و انفس (در جهان برون و درونتان) بر شما آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است . ولی مسئله اینست که در دیدار با خدا تردید دارید ... » نشانه های خدا در آفاق و انفس همان مکاشفات و مشاهدات متافیزیکی و غیبی است که برای درک و تصدیق « حق » بر بشر آشکار میشود . حق کیست ؟ انسان کامل ، امام مبین ، عارف واصل ! ولی آنچه که مردمی را که این نشانه ها را می بینند از تصدیق این حق باز می دارد تردیدشان در دیدار با خداست . چرا؟ زیرا عارف واصل آئینه دیدار خداست . همانطور که شمس تبریزی برای مولوی بود و محمد ص برای اصحاب و علی ع برای مریدان و ... زیرا دیدار خداوند هیچ ربطی به هنر آدمی ندارد زیرا او خود نقاب از رخ می گشاید همانطور که در قیامت کبرا . ولی تمام هنر آدمی دیدار با خدا از وجود انسان است . این انسان همان حق است .

۱۴۶- در قرآن کریم می خوانیم که خداوند زمین و آسمانها را برای حق آفرید . یعنی برای انسان کامل که مقصود خلق جهان است .

۱۴۷- بنابراین مکاشفات و مشاهدات متافیزیکی بخودی خود موجب هدایت و رستگاری آدمی نمی شود مگر اینکه حجت هایی برای تصدیق و اطاعت از انسان کامل (حق) باشد و در اینصورت فرد از اهالی آخرت و مقیم متافیزیک و اهل دل می شود و در غیر اینصورت چه بسا منافق شده و در درک اسفل السافلین و مادون فیزیک سقوط می کند . و اینجانب متأسفانه شاهد بسیاری از این نوع آدمها بوده ام .

۱۴۸- اصولاً هیچ مکاشفه و مشاهده متافیزیکی بر کسی ممکن نمی شود الا یا بواسطه نزول روحی از جانب خدا و یا در معاشرت و رابطه با یک انسان عارف صاحب روح که از مظاهر حق است در درجات و حق با اوست . همچون علی ع که رسول خدا درباره اش فرمود : حق با علی و علی با حق است و علی به هر سو گراید حق هم به همان سو می باشد .

۱۴۹- حق همان حضور خدا در انسان کامل است که چون آید همه جهل ها و دروغ ها و شرکها و گمراهی ها رسوا می شود : حق آمد و باطل رفت زیرا قرار بود که برود .

۱۵۰- پس متافیزیک برای حق است نه برای کنجکاویها و بولهوسی ها و بازیگری های آدمی . و لذا آنانکه با این نشانه های غیبی بازی کردند به بد سرنوشتی دچار شدند . بسیاری از پیروان فرقه های درویشی و عرفانهای بازاری مشمول این سرنوشت هستند .

۱۵۱- و آنانکه حق را دیدند و یاری و خدمتش نکردند از بابت همه آن مکاشفات و مشاهدات متافیزیکی جز نفاق و دجالیت عایدشان نخواهد شد و جایگاهشان در مادون فیزیک یعنی درک اسفل است .

۱۵۲- و کسی نیست که در زندگیش شاهد برخی از نشانه های متافیزیکی نبوده باشد همانطور که کسی نیست که لااقل یک بار عاشق نشده باشد . و اینها اتمام حجت خدا بر بشر است . و خود عشق نیز یکی از

برترین نشانه های متافیزیکی خدا بر بشر است که اکثراً آنرا به فسق می کشانند و حق آنرا ادا نمی کنند و بلکه خود کوس اناالحق می زنند .

۱۵۳- برخی نیز با درک و مشاهده نخستین نشانه متافیزیکی کوس انا الحق می زنند و خداوند رسوایشان می کند که برخی از فرقه های ضاله حاصل این نوع وقایع است .

۱۵۴- عارف کامل واصل در همین حیات دنیا مقیم در جنات نعیم پروردگار است . و از دست او رزق می خورد و شراب معرفت می نوشد « براستی که مخلصین در جنات نعیم پروردگارند و از دست پروردگارشان دمادم شراب می نوشند » قرآن – و این اقامت ممتد در متافیزیک و آخرت است . همانطور که روزی یکی از شیعیان به دیدار امام حسن عسگری ع رفت که در محله فاسد و رذل سامره تبعید و زندانی بود . آن مرید بناگاه در حقانیت امامش تردید کرد از اینکه دچار چنین سرنوشت خفت باری شده است و امام این تردید در ایمان را دید و لاجرم برای لحظاتی پرده جهل از چشمانش برداشت تا موقعیت واقعی او را ببیند و آن مرید مردد شاهد بر بهشت خدا شد و توبه کرد و رفت . این مقام عصمت ذاتی امامان است که البته عارفان دگر از آن بی بهره اند . و لذا عارفان واصل با اینکه در متافیزیک آخرت زیست می کنند ولی این موقعیت را به طور ممتد نمی بینند و به لحاظ غریزی از آن برخوردار نیستند خاصه عارفانی که دارای رسالت اجتماعی هستند و در میان مردمان عامی زیست می کنند . ولی دوره ای را در شرایط بهشتی به تمام و کمال زیست کرده اند و سپس از آن هبوط نموده اند همچون حضرت آدم پس از نبوتش !

۱۵۵- دیگر از نشانه های متافیزیکی رایج و فراوانی که به روی زمین حضور دارد صورت آدمیان است که از صورت خداوند می باشد . مؤمنانی که اهل مراقبه و ذکرند در صورت آدمیان جلوههای متافیزیکی و مادون فیزیکی بسیار می بینند . صورت انسان دریچه ای از متافیزیک است . عشق هم حاصل تجلی متافیزیکی از جمال معشوق است که جلوه ای از جمال حق را بر می تاباند . و لذا عشق نقدترین و خلاقترین شاهراه متافیزیک است از برای مؤمنان اهل معرفت .

۱۵۶- متافیزیک فلسفی که ذاتاً یونانی است سراسر دیالکتیکی می باشد . ولی ما نشان داده ایم که همه دیالکتیک ها حاصل دیالکتیک وجود – عدم است و آنچه را که بشر وجود می نامد عدم است و آنچه را که عدم می پندارد وجود است . پس دیالکتیک را در نطفه اش کشته ایم و به پایان رسانیده ایم و این بنیاد متافیزیک توحیدی است که برای نخستین بار بنایش نهاده ایم و بدین ترتیب ریشه جهل را از تاریخ معرفت بشری بر انداخته ایم و همچنین بنیان نفاق و شرک را سوخته ایم . بدین طریق دیالکتیک را نیز دیالکتیکی نمودیم وآنرا بر سر خود شکستیم و لذا ابلیس را از قلمرو معرفت بشر برون انداختیم و خداوند را برای این توفیق تا ابد سپاسگزاریم .

۱۵۷- از آنجا که بر اساس یک توهم ابلیسی جای وجود و عدم در فلسفه یونانی عوض شده پدیده دیالکتیک رخ نموده است که کارخانه جنون و واژگونسالاری اندیشه است . ولی اگر وجود، وجود باشد و عدم هم عدم باشد آنگاه دیگر رابطه ای بین وجود و عدم نخواهد بود که دیالکتیکی پدید آید . زیرا بین چیزی که هست و چیزی که نیست رابطه ای نیست .

۱۵۸- زیرا آنچه که در فلسفه یونانی ایده عدم نامیده می شود همان وجود مطلق پایدار و جاوید و عرصه متافیزیک است که جز از راه دل درک نمی شود . و چون فلسفه منکر دل است لذا به عدم پرستی و نیهیلیزم منتهی شده است و این پایان و مرگ فلسفه است .

۱۵۹- عدم ، توهم ذهن است زیرا محال است و آنچه که ذهن به معنای عدم درک می کند عذاب آنست عذاب انکار دل که کانون درک وجود ابدیست . این حقیقت از ارکان متافیزیک فلسفی و دینی است .

۱۶۰- عدم عذاب ذهن منفک و منکر دل است یعنی ذهن کافر . زیرا در ذهن منفک از دل هرچیزی در نهایت به عبث و نابودی می رسد زیرا ذهن فراسوی حواس را درک نمی کند و در قلمرو حواس کل جهان فیزیک محکوم به نابودی است همانطور که زندگی محکوم به مرگ است .

۱۶۱- دل فقط کانون ایمان نیست بلکه کانون ابدیت هم هست یعنی وجود . لذا کافران خواه ناخواه منکر دل هستند زیرا دلشان یا قفل و یا سنگ شده و مرده است و گوئی که نیست و این اساس عذاب کفر است . این متافیزیک کفر است .

۱۶۲- همه اندیشه ها و احساسات در خواب و بیداری در برون از انسان موقعیت وجودی دارند و بالعکس . بدین لحاظ انسان متافیزیک جهان فیزیک است . و لذا هر چه که اندیشه و دل و روان آدمی عمیق تر و خلاقتر و شناخته شده تر باشد جهان برون از او هم وسیع تر است در زندگی و پس از آن . و این درست است که ستارگان و افلاک منبع تغذیه اندیشه و احساسات و احوال و اعمال و سرنوشت آدمی هستند . و اینکه هر انسانی ستاره ای دارد . این متافیزیک اوست به معنای فیزیک برتر و دست نیافتنی !

۱۶۳- ترس آدمی از مرگ همان ترسش از متافیزیک است بدلیل عدم شناخت او از باطن خویشتن که کانون درک متافیزیک و حیات اخروی است .

۱۶۴- آدمی می تواند به جهان های برتر و دست نیافتنی در آسمانهای برتر در درون خود دست یابد و این معنای فیزیک متافیزیک است و ارزش علم متافیزیک .

۱۶۵- پس دو نوع متافیزیک داریم : یکی متافیزیک نفس ناطقه و عرفانی و باطنی انسان و دیگر متافیزیک به معنای قلمروهای دست نیافتنی فیزیک مثل آسمانهای برتر . که آن معنای اینست : متافیزیک معنوی و متافیزیک فیزیکی ! متافیزیکی ظاهر و باطن !

۱۶۶- متافیزیک مطلق که حضرت حق است نیز همینگونه است همانطور که در قرآن کریم می فرماید که هم در زمین و آسمانهاست و هم در انسان است و از رگ گردن به او نزدیکتر است و در همه جا با اوست. همانطور که عرش خداوند هم در آسمان هفتم است و هم در ذات آدمی . و طبعاً و عقلاً متافیزیک وجود آدمی نزدیکتر و در دسترس تر است و از طریق باطن می توان به متافیزیک ظاهر رسید . همانطور که خداوند هم ظاهر است و هم باطن به قول قرآن کریم – و بی تردید آدمی خداوند و همه نشانه های متافیزیکی او را در بیرون از خود مشاهده می کند ولی از طریق درون و از چشم دل .

۱۶۷- و همانطور که در قرآن کریم می فرماید « خداوند شما را از خودش برحذر داشته است » یعنی متافیزیک را از دسترس آدمی دور داشته است الا اینکه خودش بخواهد از برای هر کسی که استحقاق یافته باشد یعنی مخلصینی که از سیطره و ابتلای به فیزیک مبرا شده اند .

۱۶۸- آدمی اگر از ابتلای فیزیک پاک نشده باشد معارف و حقایق متافیزیکی را به خدمت منافع فیزیکی خود می گیرد و این شرک و فساد موجب تباهی او می شود .

۱۶۹- تمامیت فیزیک و مادون و ماورای آن در نفس آدمی بالقوه حضور دارد و این معنای جهان کوچک است . و این جهان کوچک شده در آدمی همان نفس ناطقه اوست که از عرش تا درک اسفل السافلین را شامل می شود . و اینست معنای سخن مولانا که : چرخ در گردش اسیر هوش ماست .

۱۷۰- و آدمی از طریق تفکر و تأملات درونی و مکاشفات و مراقبه و معرفت نفس و استغراق در خویشتن کل جهان هستی را در خود نقد می یابد و بدین طریق از فیزیک بیرونی مبرا و بی نیاز می شود « آن در شماست پس چرا در خود نمی نگرید » قرآن –

۱۷۱- عرش آسمان هفتم در سینه آدم است . پل صراط همان فاصله بین ذهن و دل انسان است که کهکشان راه شیری است . درک اسفل السافلین که خلأ و نفاق بین ذهن و دل است که سیاهچاله های فضایی است . بهشت حیات دل مخلصین است که در طبیعت بکر زمین مجسم است . و دوزخ که حرص و شهوات و خشم و نفرت و ترس و تاریکی دل است در جهان صنعت و مدرنیزم نقد شده است و صورت کلان آن در قیامت جهان رخ می گشاید و الی آخر .

۱۷۲- احکام دین خدا و شریعت محمدی کاملترین راه و روش زندگانی دنیاست که به یاری آن می توان راه دل را گشود و بر متافیزیک وجود راه یافت و انسان جهانی و کیهانی شد .

۱۷۳- آن گروه از اهل معرفت که شریعت را سهل گرفتند به اشد نفاق بین ذهن و دل دچار شدند . خردمندان حقیقی می دانند که در هر نکته شرعی چه راز عظیم متافیزیکی نهفته است . خداوند ما را لایق شرع محمدی نماید .

۱۷۴- محی الدین ابن عربی که سلطان بی نظیر معارف و مکاشفات و مشاهدات متافیزیکی است که نظیرش در تاریخ گزارش نشده است که اینهمه آثار و اسناد مکتوب بر جای نهاده باشد بخش عظیمی از فتوحات مکیه را به اسرار شریعت اختصاص داده است و جای هیچ بهانه و گریزی برای عرفان مآبی لامذهب باقی نگذاشته است .

۱۷۵- ای مؤمنان بدانید که افراد لامذهب و بری از فضایل اخلاقی اگر مرده هم زنده کنند شعبده بازی بیش نیستند و باورشان مکنید که دجالان دورانند .

۱۷۶- هرگز مپندار که خداوند مکاشفات و کرامات متافیزیکی خود را به کسی دهد که منکر دین و رسول اوست . « خداوند شما را از خودش برحذر داشته است » قرآن –

۱۷۷- خداوند کسی را به خود نزدیک می کند که دوستش داشته باشد و طبق کلام خودش کسی را دوست می دارد که اطاعت از رسول او نماید و پیروی کند کسی را که بر بصیرت و در هدایت است .

۱۷۸- آنچه که آدمی را از متافیزیک الهی محروم و معذور می دارد گناهان و شرکهای اوست و جز در اطاعت از رسول و امامان و عارفان حقه این بخشش حاصل نمی شود . محرومیت از متافیزیک حق اساس هر عذابی و قهر الهی است . « اگر خدای را دوست می دارید رسولش را اطاعت کنید تا شما را دوست بدارد و عفو کند و هدایت نماید » قرآن –

۱۷۹- پس بخشودگان درگاه الهی جز عارفان بالله نیستند که دربهای نعماتش به رویشان باز شده است و او را دیدار می کنند و اجری برتر از دیدار روی او نیست . اینان خود نعمت الله در میان مردم هستند و دربهای گشوده متافیزیک به روی مردمان .

۱۸۰- معارف متافیزیکی در آخرالزمان در اختیار همگان است و این امر موجب شده که دین با سرعتی حیرت آور به سوی اخلاص رود و کفر و دوزخ از یکسو و ایمان و بهشت معرفت از سوی دیگر رخ نماید و روی در روی یکدیگر قرار گیرد . و این رویارویی مادون و ماورای طبیعت است . و این رویارویی موجب پیدایش دو نوع انسان دوزخی و بهشتی می شود . انسانی که مظهر تمام و کمال رذالت و پلیدی و زشتی و فساد و امراض و جنون و شقاوت و عذاب است و خود قطعه ای از جهنم است . و انسانی که مظهر کمال معرفت و لطافت و رحمت و محبت و خرد و صبر و استقامت و سلامت است و دربی از بهشت است . آن یکی در اعماق شهرهای بزرگ صنعتی و این یکی در ارتفاعات و طبیعت بکر و در تنهایی زیست می کند و در انتظار ناجی موعود است .

۱۸۱- ناجی موعود ظهور تمامیت متافیزیک در فیزیک است و اینست که زمین غرق در نعمات و الطاف الهی می شود و بساط دوزخ زمینی یعنی صنعت برچیده می گردد. و برای مدتی معین یک زندگی بهشتی رخ می نماید . و پس از آن قیامت کبرا آغاز می گردد .

۱۸۲- آنچه که قیامت کبرا نامیده می شود واقعه از میان برداشته شدن مرز بین فیزیک و متافیزیک است . و این واقعه بخودی خود متافیزیکی ترین وقایع کل تاریخ هستی است که وصفش براستی در قلمرو هیچ اندیشه و حکمتی نمی گنجد الا در حد بیان کلیات !

۱۸۳- نخست اینکه قیامت کبرا با مردن کل بشریت و زنده شدن دوباره از قبور آغاز می شود و این امر موجب برداشته شدن پرده حجاب از مقابل حواس و هوش انسان است . همانطور که رسول گرامی اسلام ص می فرماید :« مردمان خوابند و چون بمیرند بیدار می شوند . »

۱۸۴- یعنی با این مردن و زنده شدن چشم دلها باز می شود و هوش دلها فعال می گردد و این یک وجه از میان رفتن مرز بین فیزیک و متافیزیک است همانطور که عارفان واصل در حیات دنیوی خود بـه این مقام مـی رسند اینست کـه قبل از مرگشـان بارهـا دچـار مـوت اراده مـی شوند بـه قـول علـی ع « قبـل از مرگتـان بمیرید».

۱۸۵- و لذا عارفان واصل قبل از وقوع قیامت کبرا با انواع و درجات خفیف تر قیامتهای صغرا روبرو می شوند و این قیامت نیز در قرآن مذکور است که : «قیامت آنروزی است کـه نهـان انـدرون انسـان عیـان مـی شود» . این معنا شامل قیامت کبرا هم در وسعت و عمقی کـاملتر است و در واقـع همـه حـوادث قیـامتی در نفس کائنات همان عیان شدن نهـان انسـانها است . یعنـی شـکافته شـدن آسـمان و فروپاشـی کهکشـان جملـه وقایع نفسانی انسان است . اینجانب بسیاری از این وقایع قیامت در قرآن را به عینه در بیداری دیده ام .

۱۸۶- عارفان اهل متافیزیک مصداق کسانی در قرآن هستند کـه از زمـان سبقت گرفتـه اند و قبل از قیامت کبرا بـه محضر پروردگـار رسیده انـد (السـابقون)... و اینـان پـرچم داران قیامت دورانهاینـد همـانطور کـه ناجی موعود هم پرچم دار قیامت کبراست .

۱۸۷- پس موتور محرکه قیامت در نفس انسان است و آنچه که در قیامت آشکار می شود گنج نهـان وجـود آدم است به قول قرآن در آیه ای که ذکرش رفت . یعنی آن جهان صغیر و انسان کبیر یگانـه می شوند و این وقوع توحید کبیر عالم وجود است که تا ذات متافیزیکی متجلی و مجسم و فیزیکی می شود .

۱۸۸- به بیان دیگر قیامت هرآن جاریست همانطور که یکی از صفات قیامت السـاعه است و در قرآن هم آشکارا مذکور است که : قیامت هر آن درراه است . یعنی واقع است . همانطور که کل دین خدا هرآن واقـع است : انّ الدین لواقع ! و این کل حکم و حکمت الهی در جهان است . بنـابراین در واقعـه قیامت کبـرا تنهـا امر تازه ای که رخ می دهد مرگ کل بشریت و زنده شدن دوباره آنهاست کـه پـرده حجـاب جهـل و ظلمت را از هوش و حواس و ادراک بشر بر می دارد . و این همـان کـاری است کـه در عـارفـان در همـان حیـات دنیـا رخ می دهد در درجات !

۱۸۹- همانطور که در سائر آثار و خاصه در کتاب « عرفان تاریخ » نشان داده ایم اسـاس همـه جهالـت هـا و ظلمت های بشری زمانیت و دهر و عصر است که از مکانیت بر می خیزد و در قیامت کبرا چون مکانیت جهان فرو می پاشد و آسمان دریده می شود که ظرف مکان است لذا زمان هم به آخر می رسد بـه جبر . و لذا ادراک بشری از ظلمت زمان رها می گردد و چشمش به « واقعه »که نام دیگر قیامت است باز می شود و اهل اکنونیت (الساعه) می گردد .

۱۹۰- الساعه و واقعه کـه دو نـام دیگر قیامت است بیـانـگر راز نهفتـه این بزرگترین حادثـه تـاریخ هستی است : اکنونیت و واقعیت !

۱۹۱- پس متافیزیک عین واقعیت کنونی و جاری عالم وجود است که انسان از آن کـور است . « کورنـد و کرند و لالند » قرآن – که این وضع البته رحمت کبیری است زیـرا آدمـی بـا مشـاهده واقعیت قیـامتی جهـان امکان ادامه حیات غریزی خود را از دست خواهد داد . همانطور که عارفان هم از بسیاری مسـائل غریـزی و وظایف حیوانی و عادات و سنتهای عادی مردمان مبرایند و چه بسا در انزوا زیست می کنند .

۱۹۲- آنچه که مسئولیت آدمی نامیده مـی شـود مقولـه ای تمامـاً برخاسـتـه از درک و معرفت است . و لـذا هرکه دانائی و شناختش بیشتر مسئولیتش بیشتر است و خداوند هم هرکسی را به همین میزان مؤاخذه مـی کند در دنیا و آخرت . و هیچ مسئولیتی شدیدتر از دانائی و معارف متافیزیکی نیسـت کـه اگـر آدمـی حقـوقش را در عمل زندگانی ادا نکند این معارف تبدیل به غل و زنجیرهائی بر اعضا و هوش و حواسش مـی شـود .
« علم بی عمل زنجیری بر گردن صاحبش تا قیامت است » امام صادق ع

۱۹۳- لطیف ترین وجه متافیزیک ، علوم و معارف هستند که از جنس نورند . ولی همین نـور اگـر بخـدمت منـافع شخصی و دنیوی فرد درآید تبدیل به فیزیکی ترین حربه بر علیه فرد می شوند : غل و زنـجیر !

۱۹۴- اگر شاهد عالمان و دانایانی بس احمق و دیوانه ای ، بدان که مشمول غل و زنجیرهائی نامرئی بر حواس و هوش و عقل خویشند . این بدان دلیل است که متافیزیک را خرج فیزیک کرده اند و نور را فولاد نموده اند و مغز خود را به بند کشیده اند . این فلسفه متافیزیک حماقت بشری است که جدای نادانی و جهل می باشد و بقول مولانا عذابی است که شفاعت پذیر هم نیست . بنگر به خود فروختگان عرصه علم و دین و معرفت و به قول قرآن کریم خرهائی که کتاب حمل می کنند و می خوانند! و به قول رسول اکرم ص آنهایی که بواسطه قرآن (معارف متافیزیکی) امرار معیشت می کنند مورد لعنت الهی و مستوجب آتش دوزخند . این نتیجه متافیزیکی است که فیزیکی می شود در حالیکه آدمی بایستی فیزیکش را متافیزیکی کند و نه بعکس !

۱۹۵- متافیزیکی کردن فیزیک چگونه است ؟ همه احکام الهی چنین واقعه و تبدیلی هستند که در رأس آن تقوا است . نماز و روزه و زکات و انفاق و صدقات و خیرات و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر جمله واقعه تبدیل فیزیک به متافیزیک است : « کیست که به خدا قرض نیکو دهد» قرآن – « کیست که خود را به خدا بفروشد » قرآن – در این امور بسیار تأمل کنید !

۱۹۶- و گذشتن از محبوبهای قلبی متافیزیکی ترین اعمال آدمی است که محبوبهای فیزیکی را متافیزیکی می سازد و محبوب و متافیزیکی جز خدا نیست . « به مقام آزادگی نمی رسید مگر اینکه از محبوبهای خود بگذرید » قرآن – آزادی از بند فیزیک !

۱۹۷- کل روند زندگی آدمی یکی از این دو نوع است ! تبدیل فیزیک حیات و هستی خود به متافیزیک و یا بعکس ! این همان تفاوت کفر و ایمان است . و دین خدا راه و روش متافیزیکی کردن فیزیک است یعنی راه و روش دوستی با خداست . آنانکه خدای را دوست دارند اگر از رسولش اطاعت کنند خدای هم آنان را دوست می دارد و گناهانشان را می بخشد ». قرآن-

۱۹۸- و اما برزخ چیست ؟ جهان بینابینی و مردد و درسایه روشن است . جهان خیالات و اوهام است و تردیدها و شرکها و شباهت ها . جهانی بین یقین و جهل ، بین کفر و ایمان بین فیزیک و متافیزیک . و لذا اکثر مردمان پس از مرگ بر برزخ وارد می شوند تا قیامت کبرا . همانطور که در حیات دنیا هم زندگانی برزخی دارند و فقط با خیالات و توهمات و تردیدها و شبهات زیست می کنند . و در هیچ امری ثابت قدم نیستند .

۱۹۹- و اینکه آیا انسان علت است و جهان معلول آن و یا بعکس . آیا جهان فیزیک علت است و متافیزیک معلولش و یا به عکس . رابطه این دو علیتی نیست . علت خداست و این دو تجلی خداوند است .

۲۰۰- انسان متافیزیکی ترین موجود عالم و کره زمین هم متافیزیکی ترین سیاره کائنات است . و این باور کهن یک بار دگر زنده می شود که براستی کره زمین مرکز معنوی و روحانی کائنات می باشد بدلیل حضور انسان . چرا که انسان محل حضور و ظهور جمال خداست.

۲۰۱- و اما پدیده های متافیزیکی برخاسته از وجود آدمی بر روی زمین کدامند به غیر از وجود انبیاء و اولیای الهی .

۲۰۲- گفتیم که متافیزیک باطن فیزیک است . و اما از باطن آدمی چه چیزهائی رخ داده است . یکی خلقت جدید انسان بر روی زمین است پس از هبوط آدم و حوا از بهشت . و منظور نه خلقت عرفانی بلکه همین خلقت نژادی است .

۲۰۳- حوا نخستین خلق جدید پس از آدم است که از باطن آدم پدید آمده است و لذا آدم همواره عاشق و مجذوب و پرستنده او بوده است . و سپس فرزندان آدم از بطن حوا هستند یعنی نوزادان . که تحت عشق و پرستش مادران قرار دارند . همانطور که حوا بر آدم سلطه دارد فرزندان بر مادران سلطه دارند و این سلطه متافیزیک بر فیزیک است .

۲۰۴- اصولاً همه زایش ها متافیزیکی هستند از جمله زایش حیوانات و نباتات زیرا مطلقاً با عقل و علم علیتی و فیزیکی قابل درک نیستند .

۲۰۵- کره زمین کارگاه دائم خلق جدید و زایش متافیزیکی است .

۲۰۶- خلق جدید فقط عرفانی نیست بلکه فقط عارفان بر حقایق متافیزیکی آن آگاهند . بخش مهمی از قرآن کریم این پدیده های متافیزیکی را خاطر نشان می کند که جز مؤمنان و خردمندان آن را در نمی یابند.

۲۰۷- آدمی در همه حال و از همه سو بلاوقفه با حوادث متافیزیکی محصور است و در آن مدهوش شده است که این مدهوشی نیز حاصل قدرت متافیزیکی پدیده هاست .

۲۰۸- کره زمین تنها جائی از جهان هستی است که بر روی آن هنوز خلقت و بدعت ادامه دارد و آدمی شاهد ظهور فیزیک از متافیزیک است و ظهور متافیزیک از فیزیک .

۲۰۹- گردش شب و روز ، تغییر فصول ، زایش و مرگ و حوادث طبیعی مثل باران و سیل و رعد و برق و زلزله و سونامی و خسوف و کسوف جمله پدیده های متافیزیکی هستند که برای آدمی عادی شده اند. ولی قرآن کریم بر این پدیده ها اصرار می ورزد که آیات الهی هستند و برای اهل فکر و ذکر موجب هدایت بسوی خداوند می باشند.

۲۱۰- اصلاً کل حیات یک واقعه تماماً متافیزیکی است یعنی فوق علیتی است و لذا آدمی با علوم علیتی خود قادر به خلق یک برگ هم نیست .

۲۱۱- و اصلاً « بودن » یک واقعه متافیزیکی و فوق علیتی است . براستی علت « بودن » چیست؟ و بقول هایدگر « چرا اصلاً چیزی وجود دارد بجای اینکه وجود نداشته باشد ؟ »

۲۱۲- پس همین موجودیت فیزیکی چیزها ، تماماً متافیزیکی است .

۲۱۳- منطق علیت یک بازی کودکانه است که آدمی بواسطه آن سر خود را گرم کرده تا به اصل مسئله پاسخگو نباشد و آنرا به فراموشی بسپارد : چرا چیزی هست ؟ این سئوال بنیاد متافیزیک است زیرا هیچ پاسخی علیتی ندارد .

۲۱۴- پس یک قطعه سنگ که در جائی افتاده یک واقعه کاملاً متافیزیکی است .

۲۱۵- اگر قرآن کریم که کلام متافیزیک است اکثر سوره هایش نامهای فیزیکی بر خود دارند بدین دلیل است که متافیزیکی هستند. و کل قرآن امر به ذکر است یعنی به یاد آوردن ! به یاد آوردن چه چیزی ؟ باد ، باران ، گیاهان ، حیوانات ، کوهها ، ستارگان ، زمین ، آسمان ، و... و انسان ! اینها همه پدیده های متافیزیکی هستند اگر انسان به آنها توجه کند و درباره شان تأمل نماید و هدایت جز این نیست .

۲۱۶- قرآن کریم هر پدیده فیزیکی در جهان را یک نشانه الهی می خواند و سپس با ذکرشان از مؤمنان می خواهد تا الهیت و متافیزیک این پدیده ها را به یاد آورند و آنگاه می فرماید که جز اندکی به یاد نمی آورند . تمام قرآن مملو از این آیات است .

۲۱۷- علی ع می فرماید خداوند در درون هر چیزی هست ولی خود آن چیز نیست و در برون چیزهاست ولی غیر آنها نیست . و سپس می فرماید که در هر چیزی اول خدای را می بیند و سپس فیزیک آن چیز را.

۲۱۸- پس جهان فیزیک تماماً جهان لقاالله است از برای کسانی که به یاد می آورند و چشم دل دارند . زیرا ذکر و تذکر در قرآن به معنای یاد صرفاً ذهنی نیست بلکه یاد قلبی و مشاهده متافیزیکی است . یعنی همان کشف و شهود عرفانی است . و لذا خداوند درباره علم وحی مردم را به اهل ذکر رجوع می دهد .

۲۱۹- پس از منظر قرآن عالم فیزیک سراسر متافیزیک است و بلکه حضور و ظهور خداست .

۲۲۰- پس عالم فیزیک از منظر درک ذهنی نهایتاً عدم است ولی از منظر درک قلبی وجود ابدیست و عین خداست همانطور که علی ع و ابن عربی می فرمایند .

۲۲۱- از این رو باید گفت که هر شیئی در عالم یک عرش و کرسی پروردگار است و خداوند به مقدار مخلوقاتش ظهور نموده است . پس قیامت هر آن جاریست و کل دین هر آن واقع است . یعنی همه معارف دینی آشکار است و مائیم که مبتلا به عدم شده و از وجود غافل گشته ایم . زیرا وجود خداست و جز خدا وجود ندارد . و مؤمن کسی است که این حقایق را قلباً باور داشته باشد که این باور اساس مشاهدات متافیزیکی و آیات الهی است . ولی اکثر مردمان ایمان ندارند . قرآن –

۲۲۲- واقعه تبدیل متافیزیک به فیزیک همان تعلقات دنیوی دل انسان است و دل دادن به دنیا و اهلش . زیرا دل قلمرو متافیزیک است و هر تعلق فیزیکی ، دل را به سوی انجماد و مرگ می برد . هر مالکیتی مادی ، معنوی یا عاطفی خصم دل و حیات متافیزیکی انسان است . و اتفاقاً مالکیت های عاطفی و معنوی به مراتب خطرناکترند زیرا رسوخ شدیدتری در دل دارند .

۲۲۳- یکی دیگر از متافیزیکی ترین پدیده های جهان در تاریخ بشری که حدود چهارده قرن است که هم مهد خیزش همه وقایع متافیزیکی جهان و انسان است و هم بیانگر اسرار و اخبار جهان متافیزیک است همان قرآن میباشد که برخی از کاشفانش آنرا به لحاظ قدمت و عظمت و اصالت همطراز وجود پروردگار می دانند . در این باب به سائر آثار ما از جمله « اشراق قرآنی » و « ن و القلم » رجوع شود .

۲۲۴- قرآن نیز مثل سایر پدیده های عالم هم موجودیت فیزیکی دارد و هم متافیزیکی : قرآن ظاهری و قرآن باطنی ، قرآن سوادی و قرآن امّی : قرآن تاریخی و قرآن الساعه : قرآن هدایت کننده و قرآن گمراه کننده : « این کتاب مؤمنان را هدایت و کافران را گمراه می کند » قرآن –

۲۲۵- قرآن در کتاب قرآن دارای القاب و صفاتی است که آنرا از حد یک کتاب کاغذی و بیجان فراترمی برد و آن قرآن متافیزیکی است : قرآن حکیم ، قرآن مبین ، قرآن مجید ، قرآن کریم و غیره . این صفات یک موجود زنده هوشمند صاحب روح و حکمت و کرامت است و هدایت بخش . و اینها از جمله اسمای الهی هستند . اینها صفات انسانی کامل است .

۲۲۶- در قرآن کریم می خوانیم که خود قرآن بدرگاه خدا از هجران خود سخن می گوید در حالیکه در نزد همه مسلمین وجود دارد . و بعلاوه احساس هجران یک احساس انسانی است و نه جمادی و کاغذی . براستی قرآن کسی است قرآن کیست ؟

۲۲۷- می دانیم که یکی از القاب علی ع «قرآن ناطق » یا قرآن زنده است و نیز در خود قرآن کریم می خوانیم که « علیّین » چیست ؟ «علّیین کتابی نوشته شده است که مقرّبین در غایت قرب به آن می رسند»

۲۲۸- حضرت رسول اکرم ص در حدیثی می فرماید که علی ع شأن نزول قرآن است . یعنی علت نزول قرآن علی ع است . یعنی قرآن کتاب وجود علی ع است و نفس ناطقه اوست . علی نه بعنوان یک شخص بلکه بعنوان انسان کامل . پس قرآن کتاب وجود انسان است و هر انسان اهل معرفتی در مطالعه کتاب وجودش در نهایت به قرآن می رسد .

۲۲۹- وحی محمدی ص با سوره علق آغاز شده که امر به خواندن است و نوشتن بواسطه قلم . و می دانیم که آن حضرت نه سواد خواندن داشت و نه قدرت نوشتن . و هرگز هم به این توانایی نرسید و تا به آخر بیسواد ماند و بهرحال هرگز چیزی نه نوشت و نه خواند . پس این خواندنی عرفانی بواسطه معرفت نفس است به یاری قلم ربوبیت حق که خواندن و قلمی متافیزیکی است که حاصل این خواندن کتاب قرآن است . « بخوان کتاب وجودت را که خود برای خواندن آن کفایت می کنی » قرآن – این خواندنی بدون یاری معلم و سواد و کتاب و مشق و درس است و خواندنی خودبخودی است . این خواندن و نوشتن متافیزیکی است . و می دانیم که آخرین سوره ای هم که به پیامبر نازل شد سوره قلم بود . یعنی اسلام با خواندن آغاز شد و با نوشتن ختم گردید .

۲۳۰- پس خواندن و نوشتن فیزیکی داریم و متافیزیکی که همچون قرآن یکی گمراه کننده و دیگری هدایت بخش است . و آنکه خواندن و نوشتن و قلم و قرآن باطنی و عرفانی را در خود نیافته باشد بواسطه سواد و قرآن کتابی محض ، گمراه می شود و در جرگه اهل کتاب است که اکثرشان منافقان هستند چه کتاب دینی و چه دنیوی . بنگرید که شدیدترین ریا و نفاق در جماعت اهل سواد و کتاب و مدرسه دیده می شود اعم از دینی یا علمی .

۲۳۱- قرآن یک انسان لاهوتی است که بنده آن حضرت را دیدار کرده ام که جلوه زمینی و ناسوتی آن علی ع و علیین هستند که مذکرند و آن انسان لاهوتی هم مؤنث است . همانطور که خداوند می فرماید که هرموجودی را به صورت یک زوج آفریده است . همانطور که انسان در بهشت هم با زوج وجودی اش محشور می شود که به قول قرآن آن زوج با اینکه جنس مخالف اوست ولی هم سیمای اوست و زوج متافیزیکی او محسوب می شود .

۲۳۲- همانطور که این قاعده درباره هر زوج و ازدواجی هم مصداق دارد و خداوند در کتابش می فرماید که از جنس باطن هرکسی برایش همسری قرارمی دهد که در حقیقت تجسم متافیزیک اوست که بایستی با او انس و الفت گیرد و به صلح برسد و با او یگانه گردد یعنی با متافیزیک خودش . و اینست که ازدواج از ارکان دین است و نیمی از دین اسلام محسوب شده است چرا که دین چیزی جز اتصال انسان با متافیزیک نیست و ازدواج سرآغاز این تجربه عظیم است که تجربه توحید فیزیک و متافیزیک وجود می باشد .

۲۳۳- اصلاً آنچه که به طور کلی رزق انسان نامیده می شود ارزش و خاصیتی بسیار اساسی تر از تنازع بقای فیزیکی دارد و آن اتصال انسان به متافیزیک عالم وجود است . زیرا همانطور که نشان دادیم همه مخلوقات عالم ، ظهور متافیزیک در فیزیک هستند از جمله این ارزاق خوردنی ها هستند .

۲۳۴- اگرمتافیزیک منشأ ذاتی و جاوید وجود است پس ارتزاق هم عین وجود یابی است . اگر انسان بداند . و اینست که خداوند در کتابش هر رزقی را که بدون یاد خدا مصرف شود فسق و حرام می خواند که نه تنها موجب وجود یابی نمی شود بلکه موجب ابطال و قحطی وجود می گردد زیرا یاد خداست که انسان را بواسطه رزقش به متافیزیک مواد غذایی می رساند .

۲۳۵- زیبایی ها جلوه دیگری از حضور و ظهور متافیزیک از فیزیک است زیرا طبق حدیث قدسی ، خداست که زیباست . و لذا انسان زیبایی پرست انسان خداپرست است بشرط آنکه در این زیبایی ها خدای را به یاد آورد و گرنه عین بت پرستی و شرک است و قحطی وجود می آورد همانطور که در عشق جنسی عارض می گردد .

۲۳۶- متافیزیک در لغت به معنای هستی دیگر و برتر است . و این بدان معناست که همواره دیگری در قبال خویش (من) یک موجود متافیزیکی یا آئینه متافیزیک من است و این امر دو صد چندان است درباره رابطه بین مؤمنان که فرمود ! «مؤمن آئینه مؤمن است و چون مؤمنی به دیدار مؤمنی رود خدای را دیدار کرده است » . این اساس خداشناسی اجتماعی و متافیزیک رابطه است .

۲۳۷- در یک کلام باید گفت که : دیگری خدای من است ! این بنیاد خداشناسی و متافیزیک عملی و اجتماعی و موتور محرکه عرفان عملی در روزمره زندگیست !

۲۳۸- همانطور که خداوند خالق کل جهان هستی را بر حق دیگری بنا نهاد و تمام حقش را به دیگری که عدم بود وانهاد و در دیگری آشکار شد . پس « حق » در معرفت عرفانی یعنی حق دیگری بر گردن من ! و بیهوده نیست که کل شریعت عملی و اخلاق دینی بر محور روابط انسانها با یکدیگر تبیین شده است .

۲۳۹- و این حق « دیگری » در سلسله مراتب ایمان و معرفت ارتقاء می یابد تا به پیر طریقت و امام هدایت که آئینه لقاالله است . و بی تردید کسی یک شبه و به آنی به این آئینه اعظم الهی نمی رسد و بایستی سلسله مراتب این سلوک را گام به گام در روابط اجتماعی اش طی کند و حقوق همه روابط خود را ادا نماید تا به خدا برسد .

۲۴۰- حق والدین ، حق خواهر و برادر ، حق همسر و فرزند ، حق همسایه ، حق معلم و مربی ، حق دوستان ، حق همکاران ، حق مؤمنان و بالاخره حق امام . این سلسله مراتب ادای حق الله است در خلق و ادای حق فیزیک تا آستانه متافیزیک مطلق ! و در حقیقت ادای حق متافیزیک در فیزیک . زیرا خاصه انسانها که حامل صورت و روح خدایند مظاهر متافیزیک در فیزیک زمین هستند .

۲۴۱- هر فردی با نظری به خود بوضوح می بیند که کل معنای وجودش در رابطه با دیگران است و خودش بخودی خود تن لشی بیش نیست و قطعه ای از درک اسفل السافلین است . و اینست حق متافیزیکی رابطه . و بلکه حتی همین موجودیت فیزیکی و حیوانی اش هم تماماً مخلوق روابط است . یعنی وجود تماماً رابطه است . و رابطه قلمرو متافیزیک است و هر که حقوق آنرا ادا کرد به حق متافیزیکی وجود فردی خود در خود نائل می آید و آن خداوند است که از اعماق ذات رخ می نماید و این مقام انسان کامل است .

۲۴۲- آنچه که بین من و تو قرار دارد بی تردید چیزی جز خلأ یا هوا نیست که نام دیگرش سماء (آسمان) است که همه اشیاء را احاطه کرده است و این بیان دیگری از ماورای طبیعت و متافیزیک است . در این راز بمان و آن را سهل مگیر !

۲۴۳- این خلأ یا هوا که صورتی از عدم می نماید همان صورت متافیزیک و غیب است یعنی هو (او) است که بین من و تو حائل است . و این او جز خدا نیست . اینست حق ادعای مذکور که رابطه همان وجود است و وجود همان خداست پس خدا همان رابطه است : هو !

۲۴۴- در این باب به کتاب « خداشناسی اجتماعی » از اینجانب رجوع نمایید .

۲۴۵- از این منظر بهتر می توان حقانیت حدیث مذکور را دریافت که : چون مؤمنی به دیدار مؤمنی رود خداوند دیدار می شود . و این ظهور هوئی رابطه من – تو است .

۲۴۶- پس روابط آدمها ، قلمرو متافیزیک حیات و هستی آنهاست و اینست که خداوند در کتابش می فرماید که: هیچ کس به بهشت یا دوزخی نمی رود الا بهمراه یاری صدیق یا کذاب . یعنی روابط آدمها شاهراه حرکت متافیزیکی آنهاست به سوی ماوراء یا مادون فیزیک (بهشت یا دوزخ) « در بهشت یکی از دیگری می پرسد که چه شد که به اینجا آمدی در پاسخ می گوید با دوستی صدیق همراهی کردم و به اینجا رسیدم . در دوزخ نیز یکی از دیگری می پرسد که چه شد که به اینجا رسیدی که در پاسخ می گوید که با دوستی کذاب همراهی کردم و به اینجا رسیدم » قرآن –

۲۴۷- معنویت و اندیشه ها و احساسات هرکسی همان متافیزیک وجود او در حیات دنیاست که یا دوزخی و ظلمانی است و یا بهشتی و نورانی . که در هر دو حالت حاصل روابط او با سائر انسانهاست از والدین و همسر و فرزندان تا معلمین و یاران و همکاران و مؤمنان و دوستان و دشمنان .

۲۴۸- هرکه هوی رابطه خود با مردم را شناخت هدایت شده به سوی بهشت و ماورای طبیعت و هرکه آنرا نشناخت و حقوقش را ادا نکرد به سوی دوزخ و گمراهی و مادون طبیعت سرنگون است .

۲۴۹- و از میان همه روابط ، حق دوست و یار غار اسرار تنهایی است که سرنوشت آدمی را رقم می زند و هموست که آدمی را به سوی بهشت یا دوزخ رهنمون می شود به سوی ماوراء یا مادون طبیعت . پس یار غارت را مؤمنی صدیق و اهل معرفت قرار ده تا به سوی ماوراء طبیعت و بهشت جان رهنمون شوی .

۲۵۰- « هرگاه که سه مؤمن راز دل در میان نهند چهارمی آنها خداست و چون پنج نفر اسرار نهان در میان نهند ششمی آنها خداست » قرآن – این متافیزیک مطلق است که از روابط مؤمنان بر می خیزد .

۲۵۱- «آنانکه ایمان آورده و تقوا پیشه نموده و صبر و استقامت ورزیدند خداوند بر آنان منت می نهد و از نزد خودش رسول ، شاهد یا امامی را به سویشان می فرستد تا هدایت شوند » قرآن – در کل قرآن آیه ای نمی یابیم که هدایت را امری شخصی تلقی نماید . و هدایت یعنی رهنمون شدن در وادی غیب و متافیزیک وجود و رسیدن به آخرت زمان و قیامت جان و لقاالله .

۲۵۲- رابطه انسان با کل جهان طبیعت نیز بر همین حق استوار است . به یاد آوریم که موسی کلیم الله در رابطه با درختی با خدایش مربوط شد و در رابطه با کوهی خدایش را دیدار نمود .

۲۵۳- و محمد مصطفی در رابطه با علی ع بود که به معراج رفت و علی ع هم در رابطه با محمد ص بود که به مقام ذاتی وحدت وجود نائل آمد . که در هر چیزی جز خدا نمی دید . « در هر چیزی نخست خدای را می بینم و سپس آن شی را » علی ع – پس خداوند را هم در رابطه با اشیای جهان دیدار می نمود .

۲۵۴- حضرت مریم ع نیز در رابطه با زکریای نبی و مادر مؤمن خود بود که روح القدس را دیدار نمود و از وی باردار شد به روح الله ! اینست که در اسلام رهبانیت تجویز نشده است زیرا اسلام دین ظهور تمام و کمال متافیزیک در فیزیک است . پس اسلام دین اصالت رابطه است و اجتماعی ترین مذهب تاریخ است زیرا متافیزیکی ترین مذاهب است .

۲۵۵- و راه و روش درک و دریافت متافیزیک در فیزیک همان منزه و پاک بودن دل از فیزیک است و نیازهای فیزیکی را به حداقل رسانیدن : قناعت و تقوا و ساده زیستی و انفاق تا سر حد فقر با فخر !

۲۵۶- و اینست « راز گرسنه شو تا مرا ببینی » ! آیا به راستی گرسنگی چه ربطی به متافیزیک دارد ؟

۲۵۷- همه نیازهای غریزی که خداوند در آدمی نهاده که شدت آن در هیچ حیوانی نیست که جملگی سیری ناپذیرند سکوهای پرش انسان به متافیزیک هستند .

۲۵۸- نیازها آدمی را به قحطی وجود تا سرحد عدم می کشانند تا آدمی از این حس عدم طلب وجود نماید و اینست معنای خلق جدید انسان !

۲۵۹- خلق جدید در قرآن کریم فقط مربوط به خلقت اخروی پس از مرگ نیست بلکه این خلقت نوین در همین حیات دنیا هم بر مؤمنان ممکن است که برخاسته از مرگ قبل از مرگ می باشد که موسوم به موت اراده است . و این موتهای اراده از قحطی و ناکامی نیازها بر می خیزد اگر آدمی بر این حق معرفت داشته باشد و در اشد نیازها تقوا و عفت پیشه نماید که خود می فرماید « خداوند متقین را در نزد خودش تعلیم میدهد » و این علم لدنی و متافیزیکی است که اساس خلقت عرفانی است که به معنای دریافت هویت ماورای طبیعی می باشد .

۲۶۰- اینست که پیامبر اسلام علت برتری و سروری خود بر عالم و آدمیان را نه نبوت و رسالت خود که فقر مطلق خود می داند که به آن فخر میکند زیرا برتری و کمال نبوت او هم خود محصول این فقر با فخر است . زیرا آدمی تا در نفس خود عدم را درک نکند بسوی وجود جهش نمی کند و این جهش همان عروج و صعود الی الله است و خلق جدید و حیات متافیزیکی و الهی و درک عدم نه درکی فلسفی و ذهنی که درکی تمام وجودی است از فرط قحطی نیازها در عین تقوا و عفت و عزت نفس !

۲۶۱- که یکی از برترین نوع تجربه عدم و موت اراده که منجربه صعود متافیزیکی میشود فراق در عشق در عین حفظ عصمت و تقیه عشق است. که حضرت رسول فرمود « هرکه عاشق شود و عشقش را تقیه نموده عصمت پیشه کند چون بمیرد شهید درگاه حق است» - و شهید یعنی کسی که مشهد خلق و محل تجلی اوست یعنی محل ظهور متافیزیک مطلق از فیزیک وجود عاشق ! و این نیز محصول ادای حق رابطه با معشوق است که هوی رابطه از میان رخ می گشاید !

۲۶۲- یکی از رایج ترین حقوق ، عشق در رابطه زناشویی است که متأسفانه اکثراً ادا نمی شود و لذا عشق زناشویی محل ظهور مادون فیزیک (دوزخ) می شود و سقوط در درک اسفل السافلین !

۲۶۳- و ادای حق عشق زناشویی از جانب مرد اینست که تابع و مرید زنش نشود و بلکه زنش ولایت شوهر را صادقانه پذیرا شود چرا که پیروی مرد از زنش عین پیروی از شیطان است طبق آیات و روایات اسلامی ! زیرا پیروی مرد از زنش عین پیروی از نفس خویشتن است زیرا زن مظهر نفس مرد است . این قاعده درباره فرزندان نیز مصداق دارد و لذا خداوند همسر و فرزندان را فتنه ایمان می خواند .

۲۶۴- اینست که پرستش همسر و فرزندان و کلاً نژاد پرستی ، از ارکان ذاتی کفر و انحطاط و سقوط بشر در فیزیک محض و دنیا پرستی است . و لذا نژاد زدائی از نفس خویش از اهم واجبات دینی و عرفانی است زیرا حب نژاد راه دل آدمی را به سوی خدا و متافیزیک مسدود می کند و همواره نژاد و نزاد در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند و ابراهیم ع که بانی ایمان خالص و خلق جدید و فاتح ملکوت آسمانهاست بزرگترین مجاهد بر علیه نژاد در نفس خویشتن است . « ای مؤمنان خداوند شما را برگزیده تا پیرو دین ابراهیم حنیف باشید ... » قرآن –

۲۶۵- این رساله برای نخستین بار در تاریخ اسلام مبانی متافیزیک اسلامی را با منطق و نگرش و روش قرآنی تبیین نموده است آنهم به زبان امی و عامیانه و در عین حال مدرن و امروزین تا قبل از این هر آنچه که تحت عنوان فلسفه و متافیزیک اسلامی نگاشته شده است فلسفه و متافیزیک یونانی بوده است و نه قرآنی منتهی با رنگ و لعاب اسلامی همچون اسفار اربعه ملاصدرا ، حکمت اشراق سهروردی ، شفا و اشارات بوعلی و حتی فصوص الحکم و فتوحات ابن عربی و پیروان و مفسران و شارحان این بزرگان حکمت و معرفت . اینان عموماً از معارف اسلامی در خدمت تحکیم و تقدیس فلسفه یونانی بهره گرفته اند که به یک لحاظ حاکی از احساس حقارت در قبال فلسفه یونان بوده است که ریشه تاریخی وجهی از پدیده شومی است که امروزه غرب زدگی نام دارد . البته این مسئله درباره آثار ابن عربی مصداق ندارد ولی با اینهمه ابتلای شدید به فلسفه یونانی در اندیشه ابن عربی موجب شده که این دریای معرفت و حکمت ناب قرآنی تیره و غیر قابل استفاده برای همگان گردیده است و تحصیل فلسفه یونانی را از واجبات درک این آثار نموده است که جای حسرت و حیرت است .

۲۶۶- فارابی بزرگ ما نیز که خود یک صوفی و فیلسوف و ریاضی دان و طبیب و نابغه ای حیرت آور و بی نظیر در تاریخ معرفت است و به لحاظ تاریخی مقدم بر همه این بزرگان مذکور است این ابتلاء و شرک و التقاط یونانی را بنا نهاد و تقریباً همه آثارش را به تقلید از افلاطون و ارسطو نوشت مثل فصوص الحکم و مدینه فاضله که آشکارا تقلید « ضیافت » و « جمهوری » افلاطون و متافیزیک ارسطو می باشد . و همه بزرگان معرفت جهان اسلام از پس او به همین راه رفتند . و عجبا که فارابی هم یک شیعه و امامیه بود و با داشتن دریای بیکران معارف امامان چه نیازی به این تقلید داشت . همانطور که سهروردی و بوعلی و ملاصدرا و حتی ابن عربی نیز در خفاء یا آشکارا شیعه بودند . و این عجب است که اگر فلاسفه اهل تسنن چنین می بودند چندان عجب نمی بود در حالیکه کسانی چون مولوی و شمس تبریزی و حافظ و عطار ما که شیعه گریشان لااقل موروثی نبوده و یا زیاد پررنگ و آشکار نمی نماید ولی از آن بزرگان شیعی تر می اندیشیدند و قرآنی تر . براستی این چه رازی است !

۲۶۷- و اینطور نبوده که مثلاً کسی چون مولوی از فلسفه یونانی بی خبر بوده باشد . از مثنوی بوضوح درک می شود که مولانا در فلسفه یونانی هم استاد بوده است ولی آنرا در تبیین حکمت و عرفان اسلامی وارد نکرده بلکه آنرا تحقیر و باطل کرده است .

۲۶۸- از این منظر شاید بتوان تا حدودی به شیخ احمد احسائی حق داد که همه این فلاسفه اسلامی یونان زده را تکفیر نموده است . گرچه تکفیر در قلمرو حکمت و معرفت امری مهمل و بلکه خطرناک است و کافرانه !

۲۶۹- برخی هم بر این باورند که فقط متدولوژی (روش شناسی) فلاسفه اسلامی، یونانی است ولی حکمتها و معارف ناشی از آن اکثراً اسلامی و شیعی است و استفاده از علوم و فنون دیگران در خدمت تبیین معرفت اسلامی عیبی ندارد و بلکه بسیار هم نیکوست . این مسئله ما را به یاد ادعای گروهی انقلابی می اندازد که ادعا می کردند از مارکسیزم بعنوان علم انقلاب در خدمت اسلام بهره می گیرند که عاقبت کل اسلام و بلکه دین را منکرشدند .

۲۷۰- بهره از علوم دیگران در خدمت دین و اسلام امری بسیار نیکو و یک امتیاز است همانطور که خداوند هم مرا به این امر دعوت فرموده است که « آنانکه به همه سخنان گوش فرا می دهند و بهترینشان را بر می گزینند هدایت شدگان و رستگارند . »

۲۷۱- ولی مسئله اینست که حکمت ، بنیاد و الفبای معرفت و دین و نگرش و حیات معنوی است و نوعی علم و فن نیست . و فلسفه یونانی آشکارا بر شرک و بت پرستی و الحاد و پرستش اساطیر استوار است و افلاطون و ارسطو هم از این امر مبرا نبودند . فقط پیر و مرادشان سقراط بود که نسبت به اساطیر یونانی ناباور و کافر بود و به همین جرم شهید شد . ولی متأسفانه هیچیک از حکیمان اسلامی از مکتب سقراط که بانی معرفت نفس بود کمترین بهره ای نگرفتند و عموماً مرید ارسطو هستند که آنهم به خطا وی را افلاطون می خواندند . در حالیکه اندیشه افلاطون به توحید نزدیکتر از ارسطو است و جنگ خونین این دو مراد و مرید هم به همین دلیل بود .

۲۷۲- اصلاً جنگ و دیالکتیک وجود – ماهیت که یک نبرد یونانی در فلسفه است شرکی آشکار و ثنویتی مسلم است که کل فلسفه اسلامی را با خود برده است .

۲۷۳- از این منظر شاید بتوان به برخی از مراجع شیعی حق داد که در حوزه های علمیه درس فلسفه را به کلی طرد و لعن می کنند وقتی می بینند که ملاصدرا آشکارا در مقدمه اسفار اربعه ، ایمان را جز فلسفه نمی داند و فقط اهل فلسفه را مؤمن می خواند . و این براستی ادعائی سراسر یونانی و الحادی و تهی از معرفت قرآنی است و بلکه ضد ایمان قرآنی است .

۲۷۴- می دانیم که نخستین بانیان حکمت و عرفان اسلامی پس از محمد ص و علی ع کسانی چون سلمان وکمیل وعمار و میثم و مقداد هستند که جمله نه تنها فلسفه نمی دانستند که اکثرشان حتی سواد ابتدایی هم نداشتند . پس در اینجا تعریف ملاصدرایی از ایمان چه می شود ؟

۲۷۵- قبل از هر چیزی بایستی متذکر شد که اکثریت دانشمندان و فلاسفه و عرفا و ادیبان طراز اول تاریخ اسلام از شیعیان و مذهب امامیه بوده اند در حالیکه شیعیان در طول تاریخ همواره اقلیتی یاغی و زیرزمینی بوده که بلاوقفه قتل عام شده اند تا ظهور صفویان که نخستین حکومت جامع شیعی در تاریخ ایران محسوب می شوند که اتفاقاً در این عصر هم علما و عرفای شیعه تحت فشار و تبعید و زندانی و یاغی بودند . و حتی امروزه هم جمعیت شیعیان جهان کمتر از ده درصد مسلمانان جهان است . پس اگر فلاسفه یونانی مآب تاریخ اسلام هم اکثراً شیعیان بوده اند بدین دلیل است که اکثریت متفکران و محققین بزرگ تاریخ اسلام شیعیان بوده اند و این بدلیل وجود موجودیت متافیزیکی امامان شیعه است . زیرا هرنوع فعالیت فکری و معنوی در آدمی فعالیتی متافیزیکی است که محصول تعلق به کانونهای متافیزیک بر روی زمین است .

۲۷۶- علی ع درباره راز درک حقیقت متافیزیکی وجود امامان سخنی بس قابل تأمل دارد : «حقیقت ما را درک نمی کنند الا فرشتگان مقرب الهی و انبیای اولوالعزم و مؤمنانی که خداوند قلوبشان را آزموده باشد» .

۲۷۷- امام و امامت مظهر کمال تجلی متافیزیک مطلق حق در عالم فیزیک است و لذا کسانی قادر به درک این حقیقت عالی هستند که خود از اهالی متافیزیک باشند و دارای حواس و هوش و درک متافیزیکی شده باشند . که بی تردید ملائک مقرب الهی یعنی آن چهار فرشته حامل عرش خداوند نزدیکترین موجودات هوشمند درگاه خدایند و قابلیت درک این حق را دارند . ولی ازمیان انسانها انبیای اولوالعزم دارای این قابلیت می باشند چرا که خود دارای مقام امامت بوده اند و آنها هم از حاملان عرش خدایند . و اما پس از آنها مؤمنانی هستند که خداوند قلوبشان را آزموده است . به چه امری آزموده است . به همان امری که کار دل است یعنی عشق و فراق در آن . که آیا در فراق عشق همچنان بر عشق می مانند و عصمت خود را حفظ می کنند و یا دچار کینه و نفرت و شقاوت دل می شوند و فوراً در صدد جایگزینی بر می آیند . که آیا حاضرند از محبوبهای خود بگذرند و دل را از آنان پاک ساخته به خداوند تحویل دهند تا خانه او شود . کاملترین این امتحانات را ابراهیم خلیل با موفقیت از سر و دل گذرانیده است زیرا تا دل خانه حق نشود هوش و حواس و ادراک متافیزیکی حاصل نمی شود و لاجرم حق امامان هم درک و تصدیق نمی شود . « ما نشانه های خود را در دورن و برون شما بر شما آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است ولی مسئله اینست که اکثر مردمان در دیدار خداوند تردید دارند» . قرآن - زیرا امامان مظهر ظهور خداوند برای مردمان هستند و کسانی این ظهور را تصدیق و درک می کنند که دلشان اسیر و بنده غیر خدا نباشد .

۲۷۸- دل درب متافیزیک است و هرچه غیر خدا در دل باشد این درب را مسدود می کند اعم از علائق و عشق های بشری ، مادی ، اجتماعی ، علمی ، شهوانی و حتی اعتقادات و مقامات دینی و معنوی در دنیا و ریاست های عاطفی و علمی و شرعی و سیاسی و عرفانی .

۲۷۹- آنچه که امثال عمر و ابوبکر و عثمان را نسبت به علی ع کور و دیوانه ساخت علیرغم دریایی حجت های عینی و عقلی و نقلی که دیده و از رسول خدا ص شنیده بودند همانا حب ریاست دینی بود در حالیکه از تمامیت اموال خود در رابطه با رسول گذشته بودند . آنچه که زبیر را به جنگ با علی کشانید نیز همین امر حب پسرش عبدالله بود . و گرنه هیچیک از اینان درباره حقانیت متافیزیکی علی کمترین تردیدي نداشتند ولی دلشان توان تصدیق این حق آشکار را نداشت .

۲۸۰- بنابر این دل شناسی و تزکیه و تطهیر دل اصل و اساس و مقدمه واجب بر علم متافیزیک است . اینست که خداوند می فرماید که جز پاکان امکان نزدیکی و لمس قرآن و متافیزیک نهفته در آن را ندارند و ناپاکان در مطالعه قرآن گمراه می شوند . زیرا ناپاکی وجود از شرک دل است و اینست که خداوند در کتابش مشرکین را نجس خوانده است . و برای کسی که اراده به تطهیر و تفرید دل نموده و در جهت آن جهاد می کند آب هم به او یاری می رساند . « خداوند از آسمان آبی نازل می کند که قلوبتان را تطهیر می نماید » قرآن –

۲۸۱- آب نیز از جمله پدیده های متافیزیکی بسیار بارز و محسوس است و خاصه مؤمنان بخوبی می دانند که چگونه استحمام و وضو موجب تطهیر دل و انبساط خاطر و ثقل زدائی از نفس می شود به شرط آنکه آدمی در حین استحمام و وضوء خدای را یاد کند زیرا خود فرموده است که عرش او بر آب است .

۲۸۲- هر چیزی که موجب پاکی تن باشد می تواند موجب پاکی نفس هم باشد اگر به یاد خدا باشد مثل آب و خاک و آتش و باد که ویژگیهای متافیزیکی آشکار و محسوس دارند که درکش ورای عقول و علوم علیتی می باشد .

۲۸۳- شستشو با آب ، سجده بر خاک ، تنفس با باد و حمام آفتاب جمله به نیت تطهیر تن و جان و روان و به یاد خدا در خدمت توحید و اعتلای وجود اهل معرفت است . و جمله اینها حاوی تجربیات متافیزیکی گرانقدری هستند . امروزه برخی از این تجربیات بطور کورکورانه در خدمت امور درمانی قرار گرفته اند همچون آب درمانی، طبیعت درمانی و تنفس درمانی که به لحاظ علوم علیتی قابل توجیه نیستند ولی خواصی معجزه آسا دارند . حتی معضله انرژی درمانی که تبدیل به تجارتی شیطانی شده به معنای استفاده متافیزیکی از فیزیک بدن انسان است که البته در این بازی شیطانی عمدتاً انرژی مادون فیزیکی و ابلیسی است که بکار می رود و لذا بسیاری از این شفایافتگان بناگاه دچار امراض روانی لاعلاجی می شوند و خود این شفا دهندگان شیاد هم دچار شیطان زدگیهای هولناک می شوند و به عذابهائی عظیم می رسند .

۲۸۴- ولی هیچ چیزی پاک کننده تر از دل مؤمن نیست چون به او دل بدهی . و اما روش دل دادن به مؤمن همان راز دل سپردن به اوست همانطور که خداوند می فرماید آنانکه باهم راز دل می کنند خود او میانشان حاضر شده و به سوی متافیزیک خود هدایتشان می کند . زیرا متافیزیکی ترین پدیده در کل عالم همان دل انسان است تا آنجا که علی ع با آنهمه معرفت ، دل را عجیب ترین چیز در جهان هستی می داند .

۲۸۵- چون درد دل بیان شد درمان آن هم ، آن شد . اینست سر معجزه آسای دل و درد دل و دل سپردن و اعتماد به مؤمنان و دوستی با آنان .

۲۸۶- زیرا آنچه که دل را تیره و ثقیل و هلاک می کند دردها و اسرار نهفته و نگفته و مدفون در آن است که دل را مسموم ساخته است . که البته این اسرار را جز با مؤمنان صدیق نتوان در میان نهاد . زیرا اعتماد به یک مؤمن عین اعتماد به خود خداست چرا که مؤمن مظهر اسم « المؤمن » پروردگار است که حریم امن و ایمن و امنیت خدا برای مردمان است و علاوه بر آن کانون مغفرت الهی نیز هست همانطور که خداوند رسولش را به برخی از نامهای خود می خواند مثل غفور و رحیم . و این امر در درجات نازلتر در هر مؤمن امت محمدی هم حضور دارد زیرا رسول شهید در مؤمنان است به درجه ایمانشان .

۲۸۷- پس مؤمنان نیز مظاهر آشکار متافیزیک حق در جامعه هستند در درجه ایمانشان . و آشکارترین نشانه حقانیت ایمانی آنان همان نفوذ و رسوخ روحانی در قلوب مردمان است و حس ایمنی حاصل از این جذبه روحانی در دل مخاطبان . هرگاه چنین کسی را یافتید رهایش مکنید وولایتش را پذیرا شوید « برخی از مؤمنان اولیای برخی دیگرند » قرآن – این معنای ولایت و امامت عامه و مقیده است . و این دعای الهی که به مؤمنان تلقین می فرماید که بگوئید پروردگارا ما را از امامان متقین قرار ده ! و این ولایت و امامت دوره غیبت امام زمان است که مردمان را هدایت می کند . اینان به مثابه نائبان امام می باشند . مؤمن حقیقی کسی است که حتی کافرترین دلها هم در حضور او مؤمن می شوند علیرغم میلشان . این حجتی متافیزیکی و غیر قابل تردید است.

۲۸۸- « ای مؤمنان در غذایی که می خورید نظر کنید باشد که هدایت شوید . » قرآن - این بدان معناست که همه چیزها ، متافیزیکی هستند و دارای آیات آشکار الهی می باشند که البته فقط مؤمنان امکان درک و مشاهده اش را دارند چرا که دارای هوش و حواس قلبی هستند که هوش و حواس واقع بینانه است و کور و کر نیستند . و هوش و حواس صرفاً ذهنی ، ادراکی خیالبافانه و موهوم و بولهوسانه و ثقیل و سخیف و ظلمانی است .

۲۸۹- پس متافیزیک همان واقعیت موجود است و عین فیزیک است . یعنی حقیقت عین واقعیت است اگر ببینیم و فهم کنیم .

۲۹۰- توصیف بهشت در قرآن عین وصف زندگی در آغوش طبیعت بکر است بهمراه یک یار غار و همسری دلدار . همچون وصف عارفانی چون حافظ از زندگی مطلوب عارفانه :درخت سرو و جوی آب و شراب بیغش و رفیق شفیق ! این بدان معناست که کل طبیعت مظهر متافیزیک است از برای کسانی که استحقاق آنرا داشته باشند اینجانب این تجربه را عیناً در مراحلی از زندگانی درک کرده ام . البته بهشت و دوزخ خاکی به مثابه نازلترین و خفیفترین جلوه آنست بدلیل اسارت حواس در خاک .

۲۹۱- همانطور که می دانیم آرمان زندگی دنیوی اکثر انسانهای مدرن و شهرنشین اینست که بتوانند روزگاری را در آغوش طبیعت بگذرانند . و لذا همه ثروتمندان کافر و ظالم در آغوش طبیعت بکر در ارتفاعات و اعماق جنگل و بر روی اقیانوس ها و در جزایر متروکه کاخهایی می سازند که شاید چند صباحی را در آن سپری کنند ولی هرگز توفیق چنین حیاتی دست نمی دهد الا در حد گذران تعطیلات آخر هفته آنهم به زور الکل و مستی و تخدیر تاب تحمل این بهشت را دارند . پس بهشت برای مؤمنانش بهشت است و برای کافران غیر قابل تحمل است . و اینست راز مهاجرت روستائیان به شهرهای جهنمی در سراسر جهان .

۲۹۲- رسول اکرم ص می فرماید « بهشت منزل و اجر طالبان علم علی ع است » پس بهشت و علم علی ع علت و معلول یکدیگرند و اما علم علی ع چیست . همان علم یافتن متافیزیک در فیزیک و دیدار با خدا در دنیا می باشد همانطور که می فرماید « من خدای نادیده را هرگز نپرستیده ام » وشیعه علی ع نیز چنین کسانی هستند .

۲۹۳- حال بهتر آن حدیث جنجالی را در می یابیم که حضرت رسول ص فرمود « هرکه در ولایت علی باشد از دوزخ بدور است . »و اما ولایت علی ع چیست ؟ ولایت یعنی عشق و فرمانروایی آن و عشق و فرمانروایی علی چیزی جز عطش دیدار خدا در دنیا نیست پس آنانکه دارای چنین عشقی هستند در ولایت علی هستند و شیعه اویند . یعنی کسانی که خدای نادیده را نمی پرستند و در جستجوی دیدار با خدا یند یعنی در جستجوی متافیزیک در فیزیک . و اینست دوری از دوزخ و ورود به بهشت . چرا که جز بواسطه علم و معرفت توحیدی نمی توان به متافیزیک و خدا رسید و بهشت هم قلمرو حضور خداست و دیدار جمالش هم طبقه هشتم بهشت است.

۲۹۴- ولایت علی ع همان مکتب اصالت معرفت است . و بهشت و متافیزیک و ماورای طبیعت هم دانشگاه و کارگاه و محصول این مکتب است . پس بهشتی جز بهشت معرفت و علم متافیزیک نیست همانطور که « دوزخی هم جز بی معرفتی نیست » بقول علی ع .

۲۹۵- خداوند تنها دعا و طلب فزونی ای که به رسولش تلقین می کند اینست که بگو : رب زدنی علماً (خدایا بر علم من بیفزا) در می یابیم که این علم غیر از شریعت است زیرا خداوند شریعتش راخواه ناخواه به رسولش آموخته آنهم به تمام و کمال . و این علم که رسول از خدایش فزونی اش را می طلبد علم شریعت است که آنرا حقیقت نامند که البته بدون شریعت حاصل نمی آید . همانطور که گروهی از فلاسفه دهری به نزد پیامبر اسلام آمدند و از او فلسفه و حکمت شریعتش را خواستند که حضرت فرمودند « هرکه شریعت مرا انجام دهد به حکمتش می رسد » . پس اگر شاهد متشرعین و علمای شرع و روحانیونی هستیم که نه تنها فاقد علم متافیزیک و مکاشفات ماورای طبیعی هستند بلکه اصلاً آنرا منکرند و حامیان و حاملانش را تکفیر می کنند بدان دلیل است که شریعت را صادقانه و بدرستی انجام نمی دهند . یعنی دچار شرک و نفاق هستند . ابن عربی این حقیقت و راز را در فتوحات مکیه بدرستی نشان داده است که خدایش غرق رحمت کند .

۲۹۶- مسئله اینست که عموماً شریعت را جز نماز و روزه و حج نمی دانند در حالیکه اینها عبادات است یعنی حاصل متافیزیکی انجام شریعت است که اجر آنست . اینان اجر و متافیزیک را تقلید و نمایش می دهند و لذا از آن جز فیزیک عاید نمی گردد و اینست منشأ ریا و نفاق . در حالیکه شریعت عبارتست از : صدق ، صبر ، قناعت ، عدل ، تقوا ، عفت ، رزق حلال ، دوری از زنا و ریا و ربا و مردم پرستی و وسواس خناس و خود فروشی و دین فروشی و شرک بین خدا و خرما و ... و اینست که مخاطب احکام عبادی مثل نماز و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر فقط مؤمنانند و مؤمنان کسانی هستند که زندگیشان را بر شریعت استوار کرده اند و برای حفظ و استقامت آن جهاد می کنند . و این عبادات طبق کلام قرآن جمله در قلوب مؤمنان نوشته شده است و از آنان جاریست .

۲۹۷- بنابراین یکی از جهل ها و غفلت های عظیم در دین و اسلام که اساس نفاق است اینست که جای فیزیک و متافیزیک دین عوض شده است . بی آنکه فیزیک دین را انجام دهند متافیزیکش را نمایش می دهند .

۲۹۸- رسول اکرم ص می فرماید « نماز نور چشم من است » یعنی هر که براستی اهل صلوة باشد بر صلوة دارای نور چشم محمدی است و با این نور به متافیزیک وارد می شود که کمالش لقاالله است و لذا فرموده « نماز معراج مؤمن است » و این سخنان به مزاح نیست .

۲۹۹- و البته تا اینکه مؤمن به مقام صلوة محمدی برسد راه بسیار است و جهاد و صبر کبیر می طلبد و مؤمن نبایستی مأیوس شود که یأس القای ابلیس است . زیرا تا مدتها صلوة عرصه جولان فیزیک و شرکهای نفس است که مجسم می گردد و این هم از برکات متافیزیکی نماز است که آدمی شرکهایش را به چشم می بیند تا در روزمره زندگیش با آنها جهاد کند و آنها را از دل خود بزداید . و لذا فرموده هرکه دو رکعت نماز بدون حدیث نفس و وسوسه دنیوی و خیالبافی برگزار کند و از غوغای مردمان در آن منزه باشد هر آنچه را که رسول شنیده و دیده می شنود و می بیند .

۳۰۰- پس نماز نور متافیزیک است که بواسطه آن خدای بنده اش را می بیند و بر او نظر می کند هرچند که بنده خدای را نبیند . پس ارزش اقامه دارد هرچند در نابینایی !

۳۰۱- آنچه که آدمی را کور و کر و مدهوش و فاقد نور می کند فیزیک هائی هستند که قلمرو متافیزیک و نورانی وجودش را تسخیر کرده اند یعنی دلش را که منظر نور خداست و جلوی این نور را گرفته اند و لذا جهان برون در ظلمت است .

۳۰۲- و اما رازی دگر را بدان و در آن تا ابد بمان و آن اینکه وجود همان علم است و علم امری زائد بر وجود نیست یا عارضی از آن نیست و یا معلول آن نیست و یا صفتی از آن نیست عین آن است و این ذات مکتب اصالت معرفت است . زیرا معرفت غایت علم است .

۳۰۳- تو در همه حال و در هر مرحله ای از زندگی چیزی جز علم خودت از خود و عالم و آدمیان نیستی . آیا نه اینست ! اگر چنین است پس تو چیزی جز متافیزیک خودت نیستی زیرا علم و معرفت تو همان متافیزیک توست در هر مرتبه و نوعی که باشد . یعنی تو هرگز فیزیک خود نیستی . ولی بمیزانی که اسیر

و در دام فیزیکی پنداری که فیزیکی و این هراس تو از مرگ و نیستی است زیرا تو فیزیک نیستی خواه و ناخواه و آگاه و ناآگاه . این معنا را بدان و در آن بسیار تأمل کن که : وجود معرفت است و بس .

۳۰۴- هر یک از حقایقی که در این رساله می بینی که به زلالی آب و گوارائی نوشیدن آن است و در آثار حکیمانی چون ابن عربی و بوعلی و ملاصدرا و نیز هگل و هایدگر و کانت و افلاطون ، در مثنوی هفتاد منی از الفاظ و اصطلاحاتی هیولائی و مالیخولیایی تبیین شده که هر عاقلی در آن سرگردان و مجنون می شود و سپس جنونش را علم و عرفان خود می پندارد سپس مات و مبهوت می گردد از اینکه چرا هیچ گره ای از وجود و زندگیش گشوده نشده و بلکه عقل حیوانی خود را هم فلج و پریشان می یابد . پس قدر این معارف را بدان و بدلیل روشنایی و سهولت فهم انکارشان مکن و رحمت خدای را تاب آور و لایق شو که راه هدایت ، صراط المستقیم است « و ما اسلام آورده ایم تا سختی ها آسان شود و نه اینکه آسانی ها سخت گردد » قرآن - « وهر که دین خدای را سخت جلوه می دهد منافق است » قرآن –

۳۰۵- پس علم و معرفت همان متافیزیک است و متافیزیک همان وجود است و وجود همان نور علم و عرفان است .

۳۰۶- پس هر درجه و نوعی از علم و معرفت همان درجه از وجود برای انسان است . علوم علیتی وجودی علیتی و علیل را سبب می شود و علوم تکوینی و احدی هم وجودی توحیدی و الساعه را می آفریند . بنگرید موجودیت بغایت علیل و ذلیل آدمهای علیتی عصر جدید را که پیروان و پرستندگان علوم علیتی هستند .

۳۰۷- و هرچه که علیتی و سببی نباشد رحمتی و محبیّ و کرامت است . پس متافیزیک و علم و معرفت یعنی وجود ، سراسر رحمت است . و لذا عالم هستی تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم است که رحمانیت همان هستی فیزیکی است و رحیمیت هم وجود متافیزیکی .

۳۰۸- پس اهل رحمت اهل متافیزیک و علم و عرفان است « و از رحمت خویش به او علم دادیم » قرآن – یعنی به او وجودی متافیزیکی عطا کردیم .

۳۰۹- پس اهل جهل نمی تواند اهل رحمت و محبت باشد . و لذا همواره حماقت با شقاوت همراه است و با هراسی که حاصل عدمیت ناشی از وجود فیزیکی است .

۳۱۰- پس فیزیک وجود نیست بلکه عدمیت انسان است . و لذا اهالی فیزیک و فیزیک پرستان و علیت بازان جمله در هراس فزاینده بسر می برند که هراس عدم است . و البته عدم فقط یک ایده است ، ایده ای که غایت منطق علیت در ذهن اهالی فیزیک است .

۳۱۱- از این منظر است که فلوطین حکیم عهد روم باستان جهان طبیعت و کائنات را ظهور عدم می خواند و صورت نیستی می داند . هرچند که این حکیم نتوانست این راز را به روشنی بیان کند . و این نکته نیز قابل ذکر است که آن افلاطونی که در میان فلاسفه اسلامی مورد ستایش است همان فلوطین است و نه نویسنده « ضیافت » و « جمهوری » . زیرا نویسنده این دو کتاب یک ملحد است در حالیکه فلوطین یک حکیم الهی و عاشق است .

۳۱۲- هستی آدمی در عالم خاک سراسر امتحان الهی است درباره وجود که همان علم و عرفان است . یعنی امتحان الهی درباره علم و معرفت آدمی درباره وجود خویشتن است . یعنی جهل محور همه امتحانات و ابتلائات است . و آدمی اگر علم وجودی داشت هرگز لحظه ای کفر و بت پرستی پیشه نمی کرد هرچند که چه بسا سر از عبودیت حق نیز باز می زد آنگاه که قرب و منزلت و عزت خود را در کائنات و در نزد حضرت حق مشاهده می کرد و می دید که خداوند خالق وی را بر خودش رجحان داده است و غایت ارحم الراحمینی و عشق حق را بخود می دید .

۳۱۳- « و در آنروز خواهید دانست که چه می کردید » قرآن – تمام امتحانات آدمی و هر آنچه که آدمیت اوست برخاسته از جهل او در حق خویشتن است که این جهل اتفاقاً در نزد عالمان بالله و عارفان بسیار بیشتر و وسیعتر و عمیقتر است . هرکه علمش بیش جهلش بیشتر ! و لذا خداوند فقط عالمان را خاشعان و

عابدان حقیقی درگاه خود می داند ! و اگر امروزه اشد کبر و سلطه گری و کفر را در جماعت دانشمندان شاهدیم بدان معناست که این علم نیست . و اگر هم علمش بخوانیم علم اسباب دوزخ و درک اسفل السافلین در عالم خاک و برزخ است یک دوزخ برزخی ! علم بغی !

۳۱۴- عمق جهل خود آگاهانه انسان است که او را به خداوند نزدیک می سازد و بر آستانه متافیزیک قرار می دهد که علم شهودی است .

۳۱۵- تمام علم آدمی علمش درباره جهل خویش است ووجود آدمی هم حاصل علمش درباره عدم خویش است . و این امر موجب خشوع و طلبش به درگاه خداست و او را مستوجب رحمت می کند و « خداوند رحمت را بر خود واجب ساخته است » قرآن – و از این رحمت است که احساس وجود می کند و لذا وجود تماماً رحمت و عشق خداست . و لذا همه امور به عشق منتهی می شود و عشق میزان وجود است . « در قیامت میزان آخرین عشق است » علی ع –

۳۱۶- پس علم بی عشق جز نابودی نمی آفریند . همانطور که علوم بشری در عرصه عمل که تکنولوژی و صنعت است مهد انهدام بشر است . پس این علوم وجودی و هستی شناسانه نیست بلکه علوم عدمی و عدم شناسی است .

۳۱۷- « علم برترین حجابهاست » حضرت رسول ص
حتی علم متافیزیک نیز فقط در عشق است که وجود آفرین است و وجود را عین عشق می سازد عشقی که از خاکساری و خشوع عدمیت ناشی از علم بر می خیزد . زیرا آدمی هرگز نمی تواند علم متافیزیک را خودی سازد و به خود بگوید که من صاحب این علم هستم . بلکه فقط علم خداوند را کشف می کند و جهل خود را که منجر به درک عدم خود می شود . « فقط عالمانند که بدرگاه خدا خاشع و هراسانند » قرآن –

۳۱۸- آدم چون عدم خود را دریافت و تصدیق کرد مشمول چنان رحمتی از خدایش می گردد که بناگاه عدمش را عین وجود می یابد . و این واقعه خلق جدید و آفرینش عرفانی است و واقعه « الست بربکم » آیا من رب تو نیستم !

۳۱۹- پرسیده نمی شود که « آیا من خالق تو نیستم » زیرا خلقت ازلی و قدیم و فیزیکی و حیوانی قبلاً اتفاق افتاده است و این خلقت عرفانی یا خلق جدید است که حاصل ربوبیت حق است و امری تربیتی و معرفتی است یعنی آفرینش رحیمی و متافیزیکی !

۳۲۰- پس انسان بواسطه علم و معرفت متافیزیکی است که در مرحله نخست به عدم خود می رسد یعنی رجوع می کند به اصل خویش . چرا که کل دین رجعت است و ذکر (به یاد آوردن) .

۳۲۱- و در مرحله دوم مشمول رحمت و محبت الهی شده و از عدم بناگاه وجود می یابد که این وجود جز عشق نیست و عبودیت .

۳۲۲- در اینجاست که این راز را درک می کنیم که چرا فرموده است که « انس و جن را نیافریدیم مگر اینکه مرا عبادت کنند » زیرا این عبادت و عبودیت همان واقعه دریافت وجود و حراست از آن است . منظور وجود خاص انسانی و خلقت انسانی بشر است . خلق جدید ! خلق متافیزیکی از عدم با شهادت و اراده خویشتن . « و انسان را در خلقش شاهد گرفتیم » قرآن- این همان خلق جدید و عرفانی است . در این راز عظیم تا ابد بمان !

۳۲۳- آیا متافیزیکی برتر از این ممکن است که آدمی عدم خود را ببیند !؟ و انسان تا عدم خود را نبیند وجود انسانی نمی پذیرد و اهل عبودیت نمی شود . این راز را هم از ارکان متافیزیک قرآنی بدان و در آن بمان و آنرا همواره با خود بخوان !

۳۲۴- آنکه عدم خود را می بیند کیست ؟ آیا عدم است که عدم خود را می بیند ؟ در این نکته تا ابد حیران مانی آیا این علم است یا جهل !

۳۲۵- و حضرت رسول می فرماید « پروردگارا بر حیرتم بیفزا » - این حیرت حاصل همان افزونی علم است که « پروردگارا بر علم من بیفزا » و کمال علم حیرت است . آیا براستی حیرت از علم است یا جهل ؟

۳۲۶- حیرت ، سرگردانی نیست . حیرت ورای علم و جهل است . شهود محض است . شهودی که به فنای در مشهود می انجامد . فنائی که عین بقاست . « و خدا شما را از عدم آفرید » .

۳۲۷- پس عدم ، وجود است ! و این مرگ دیالکتیک و ثنویت و شرک و ظلم است .

۳۲۸- تا عدم را وجود نیابی و وجود را عدم ، هنوز ظالمی و مشرک زیرا بی وجودی و وجودت یک فرض است .

۳۲۹- آری ، انسان از عدم آفریده شده است . پس عدم مقدم و برتر از وجود است و آن خود خداست و در عرصه قبل از خلق عالم . مگر نه اینکه « خداوند جهان و انسان را از نزد خودش آفرید » و مگر نه اینکه از صورت و روح و علم خود به او بخشید .

۳۳۰- عدم ، وجود است . اینست نخستین اصل متافیزیک و هستی شناسی قرآنی که در پایان خلقت درک می شود و این ادراک اساس هستی انسانی بشر است .

۳۳۱- و کمال ایمان اینست که عدم را وجود بدانی و ببینی و بشوی . یعنی از عدم وجود یابی !

۳۳۲- حال پاسخ دهید که : آیا عدم خود را می بینید ؟ با این پاسخ بر علم متافیزیک وارد می شوید . یعنی بر متافیزیک وارد می شوید . چرا که علم همان متافیزیک است و متافیزیکی جز علم نیست و علمی جز وجود نیست . وجود علم است !

۳۳۳- « آیا پنداشتید که به عبث آفریده شده اید و بازخواست نمی شوید و باز نمی گردید » قرآن – آنچه را که عامه مردمان و بلکه اکثر فلاسفه ، عدم و نابودی می نامند همان عبث است . نیهیلیزم فلسفی هم نیست انگاری نیست بلکه عبث انگاری است زیرا اگر براستی عدم انگاری می بود عین رستگاری و عرفان ناب می بود .

۳۳۴- تا وجود آدم از عدم بر نیاید به شهادت و معرفت خویش ، جز عبث غایتی ندارد و همه اعمال و تلاشهایش محکوم به عبث است زیرا مبتلای به شرک بین وجود و عدم است مگر اینکه عدم را وجود بیابد و این دو را یکی ببیند . و اینست توحید متافیزیکی و متافیزیک توحیدی ! چنین تبیین و معرفت توحیدی در تاریخ سابقه ندارد الا در سخن علی ع آنهم به رمز !

۳۳۵- آیا پنداشتید که به عبث آفریده شده اید و باز نمی گردید ؟ به کجا ؟ به عدم ! و آنگاه خواهید دید که عدم ، وجود است ، خداست .

۳۳۶-« آنچه که هست دلالت دارد بر آنچه که نیست » علی ع – یعنی نیستی زیر بنا و علت و دلیل هستی است . ولی ما می گوئیم که نیستی هستی است . همانطور که هستی ، نیستی است و بر نیستی می انجامد یعنی بر هستی ناب می انجامد در قیامت کبرا !

۳۳۷- و آدمی تا عدم را وجود نیابد همه ارزشها و ادراک اوهم وارونه است همچون وارونگی معنای وجود و عدم . و این اساس متافیزیک اخلاق و ادراک بشر است . و اینست اساس واژگونسالاری تاریخ و تمدن بشری . و اساس جهل و جنون و مالیخولیای او و کفرش بخصوص آنگاه که این مالیخولیا لباس دین و تقدس هم بر تن کند که منجر به اشد ظلم و تباهی می شود .

۳۳۸- « هرچیزی بر شکل خود عمل می کند » قرآن – و اینک بر متافیزیک اعمال و کردارهای بشری وارد می شویم که متافیزیک اخلاق عملی است .

۳۳۹- حال اگر چند آیه دیگر درباره اعمال بشری را به میان آوریم این راز کاملتر رخ می گشاید :

«خداوند شما و جمله اعمالتان را آفرید ».
«اجر و جزای شما اعمال شماست الا مخلصین ».
« بگو که خیر و شر همه از اوست ».
« اراده نمی کنید الا اینکه خداوند اراده می کند ».

۳۴۰- آیا تفاوت بین شکل و صورت و ساختار فیزیکی یک عارف قدیس و یک کافر شقی چقدر است که اینهمه تفاوت در کردار و اعمال وجود دارد . تازه مگر همین تفاوت ناچیز در صور و اشکال انسانها در اراده آدمی بوده است ؟

۳۴۱- از آیات فوق آشکارا درک می شود که اراده و افعال انسان و خدا هر دو یکی است . زیرا صورت آدمی از صورت خداست و روح او هم ازخداست که کانون اراده است . حال بگوئید که آیا انسان شریک خداست در صورت و روح و اراده و افعال ؟ پس اگر شریک نیست و شرک محال و ظلم عظیم است پس چاره ای نیست الا اینکه هیچ ثنویتی بین انسان و خدا نباشد یعنی انسانی جز خدا و خدائی جز انسان نباشد . آیا نه اینست ؟

۳۴۲- اگر کل فعل و انفعالات جاری در جهان هستی از عالم تا آدم ، فعل پروردگار است . پس لاجرم این فعل که از فیزیک و شکل کائنات و اشیاء صادر می شود پس این فیزیک و شاکله اشیاء و جهان هم بایستی شکل خداوند باشد .

۳۴۳- از آنجا که افعال هر چیزی از اراده باطنی اش بر می خیزد پس بایستی ظاهر و باطن یکی باشد . و خودش در کتابش فرموده که ظاهر و باطن خود اوست .

۳۴۴- علاوه بر این می فرماید که « هرچیزی بر شکلش عمل می کند » پس اشکال اشیاء و آدمها بایستی تغییر کند زیرا مستمراً بر روی آن کار انجام می شود و این راز تغییر و تحول در صورت اشیاء و جهان و انسان است مثل پیری و مرگ .

۳۴۵- به این ترتیب در این میانه انسان چه کاره است و چرا بایستی مؤاخذه و اجر و عذاب شود .

۳۴۶- انسان یا این اسرار و قوانین عالم وجود را درک و تصدیق می کند و تسلیمش می شود و با آن همسو و دوست می گردد و یا نه . زیرا چنین اختیاری را دارد .

۳۴۷- اصلاً چرا چنین اختیاری به انسان داده شده است .

۳۴۸- اگر باور کنیم که افعال آدمی جریان خلق شدن اوست « خداوند، انسان و افعالش را خلق کرده است » پس موافقت یا مخالفت انسان با خلقت خویشتن که آیا می خواهد بوجود آید یا نه . که البته همه می خواهند . ولی به دلیل جهل اکثراً با این خلقت مخالفت می کنند که در نتیجه به تدریج به سوی عدم می روند و بر آستانه نابودی قرار می گیرند که این همان عذابهای جهنمی است . و لذا درست در لحظه نابود شدن توبه می کنند و دست از جنگ با خلقت خود می کشند به جبر !

۳۴۹- حتی کافرترین آدمها هم به هنگام مرگ مجبورند که مرگ و نیستی را حیات و هستی حقیقی و برتر فرض کنند تا بتوانند جان به عزرائیل تسلیم کنند . و آدمی تا زمانی که به این باور جبری نرسیده نخواهد مرد . و لذا همه آدمها بالاخره قبول می کنند که عدم وجود است و وجود ، عدم است . و بدینگونه است که به جبر هم که شده پا به قلمرو متافیزیک (آخرت) می گذارند . ولی خوشا به حال کسی که قبل از مرگش به این باور رسیده و اهل متافیزیک می شود .

۳۵۰- اخلاق عملی همان جریان خلق شدن انسان است که آدمی یا این معنا را درک و تصدیق نموده و تسلیمش می شود که در اینصورت در همین دنیا از عدم وجود می پذیرد و جاوید می شود و یا مخالفت می ورزد و خلقت خود را به تعویق می اندازد آنهم در دوزخ . و اصلاً اساس معنای دوزخ در همین تأخیر و تعویق و عقب ماندن در امر خلقت خویش است .

۳۵۱- و برخی هم تسلیم هستند که اینان مؤمنانند . و انگشت شماری حتی سبقت می گیرند و به لقای الهی می رسند که اینان مخلصین هستند و لذا بواسطه اعمالشان اجر و جزا داده نمی شوند و با خدایشان بی حساب می شوند و خدا هم به آنها بی حساب اجر می دهد . و در همین دنیا بر بهشت وارد می شوند که قلمرو وجود کامل است و قلمرو علم و عرفان . زیرا بواسطه علم و عرفان بوده که توانسته اند از زمان خود سبقت گیرند و زودتر بوجود می آیند از عدم . زیرا درک و باور کرده اند که وجود همان عدم است وآدم تا نمیرد و عدم را در نیابد حیات و هستی جاوید نمی یابد .

۳۵۲- پس آدمی سه نوع عمل دارد : عمل به موقع ، عمل به تعویق افتاده و دیرکرد ، و عمل زودتر از موقع و سبقت : عمل مؤمنانه ، عمل کافرانه و عمل مخلصانه – عارفانه !

۳۵۳- عمل به موقع و مؤمنانه عمل بی عذاب و زجر است . عمل به تعویق افتاده و جبری و دیر کرد عمل با عذاب است و عمل زودتر از وقت که عمل عاشقانه و بهشتی است . عمل صالحانه ، عمل جابرانه (تاریخی) و عمل عاشقانه (قیامتی) : خلقت صالحانه ، خلقت جابرانه ، و خلقت عاشقانه – عارفانه !

۳۵۴- هر چیزی به شکل و صورت خود عمل می کند تا صورت الهی او پدیدار شود و این کمال و اتمام خلقت انسان است . و اینست که انسان کامل را جوانمرد هم گویند که به جمال کمال جوانی می رسد و در آن جاودانه می ماند . همانطور که رسول اکرم هم در معراجش ، حضرت حق را به سیمای جوانمردی دیدار نمود . همانطور که امام زمان هم در ظهورش به سن جوان کامل است .

۳۵۵- بنابراین اخلاق و عمل جوانمردانه داریم و کودکانه و پیرانه .

۳۵۶- پس انسان کامل کسی است که خلقتش در حیات دنیا کامل شده و به اتمام رسیده و جمال حق از شکل و سیمای او پدیدار گشته است . و لذا بر عرش وجود جلوس کرده و در مقام شاهد و ناظر محض قرار می گیرد . و این مقام انفعال محض است به عنوان مخلوق . ولی از آنجا که خلیفه خدا در عالم ارض است مظهر اراده خدا می شود برای سائر خلایق و نه برای خودش زیرا خلقت خودش کامل شده است و دیگر کاری ندارد .

۳۵۷- در صنعت ریخته گری سنتی و نوعی هنر مجسمه سازی آن شکل یا صورت مدنظر را قالب ریزی می کنند و مدتی آن مجسمه در قالبش باقی می ماند تا کاملاً صورت پذیرد و دست آخر قالب را می شکنند تا صورت عیان گردد . قیامت کبرا به مثابه چنین واقعه ای است که صورت حق از قالب فیزیک خارج می شود . و لاجرم قالب جهان می شکند و فرو می ریزد . مرگ نیز به مثابه یک قیامت صغری برای انسان است و به مثابه رونمایی و پرده برداری است . و یا بمانند پرنده ای است که پوسته تخم مرغش را می شکند و خروج می کند . قیامت به مانند خروج از قالب است . و کل جهان فیزیک و طبیعت همچون قالب است که در آخر الزمان کامل فرو می پاشد تارخ عیان شود . این معنا را در رساله ای از اینجانب بنام « عرفان تاریخ » پیگیری نمایید .

۳۵۸- ولی با اینحال حتی قالب فیزیکی جهان هم قالبی زنده و خلاق و دارای تجلی است و انسان به نور معرفت قادر به شکافتن این قالب است .

۳۵۹- از آنجا که در آخر الزمان و قیامت پنجاه هزار ساله هستیم این ریزش و فروپاشی پوسته و قالب فیزیکی جهان آغاز شده است که بصورت اختلالاتی در قواعد طبیعت خود نمایی می کند همچون زلزله های بلاوقفه و حوادث بی سابقه طبیعی دیگر .

۳۶۰- اینست که شتاب عمل آدمی هم به بهانه تکنولوژی سریعتر شده است تا هرچه سریعتر این پوسته و قالب فیزیکی خود را بشکند و از تخم خود بیرون آید که در این شتاب البته تلفات و ضایعات فراوانی رخ می نماید . و بسیاری از هراس این ظهور و شتاب فزاینده روی به تخدیر و خود کشی می کنند زیرا حق این واقعه را نمی دانند و عدم را نابودی می پندارند .

۳۶۱- این معنای دیگری از آیه مورد بحث است که : جهان بر خود عمل می کند و هر چیزی آنقدر بر روی شکل و جمال وجودی خود کار می کند تا آن جمال حاصل آید . درست مثل مجسمه سازی که از سنگی بی صورت ، جمالی را استخراج می کند و اضافات را می تراشد و دور می ریزد .

۳۶۲- به بیان دیگر جهان در حال خلق شدن است و هرگاه که این خلقت کامل شد پرده به کنار می رود و پوسته فیزیکی فرو می ریزد و رخ عیان می شود و این یعنی قیامت !

۳۶۳- در حقیقت کار خلق عالم و آدمیان به پایان رسیده است و خدا یک روز دیگر به او مهلت داده تا تصمیم خود را بگیرد واین یک روز مهلت و وقت اضافی پنجاه هزار سال به طول می انجامد .

۳۶۴- به بیان دیگر جهان هستی فیزیکی به مثابه کارگاه خلقت است و هرگاه این کار به انجام رسید این کارگاه و اسباب و تدارکات آنهم جمع می شود .

۳۶۵- و لذا هستی فیزیکی یک هستی برزخی و انتقالی است و اینست که مهمترین امر در این دوران انتقالی امر به صبر است . تمام کفر و جدال و عذاب آدمی حاصل بی صبری اوست در قبال خلقت خویشتن !

۳۶۶- « مبادا زندگانی دنیا فریبتان دهد » قرآن – این فریب فیزیک است . دنیا همان طبیعت و ماده جهان است . و اینکه پنداری که کل حیات و هستی همین است و بس . و آنگاه در یک فیزیک زندگی تبدیل به یک شی شوی ، یک چیز ! یک اتومبیل ، یک خانه ، یک مدرک ، یک میز ، یک زن و... و این سقوط در درک اسفل است در سیاه چاله فیزیک و شیمی و مکانیک و برق و پائین تنه و آهن و بتون و قیر . اینست فریب دنیا : سقوط متافیزیک روح در فیزیک اشیاء ! و این سقوط موجب بر پائی آتش می شود که : هیزم دوزخ مردمند و آتش افروزش سنگ است ! سنگ یعنی فیزیک ! دلی که به تسخیر فیزیک در می آید تبدیل به سنگی آتش افروز می گردد ! و کانون احتراق آتش دوزخ دل است که قرار است کانون متافیزیک و خانه خدا باشد . و خداوند هر غیری را در خانه خودش می سوزاند به همراه صاحب خانه اش.

۳۶۷- رابط انسان با جهان خداست که هوی همه روابط است و علت ارتباطات است . حال اگر آدمی در رابطه با عالم و آدمیان خداوند را یاد نماید و حکم او را در آن روابط جاری سازد جهان فیزیکی تجلی متافیزیکی می یابد و در غیر اینصورت به مادون فیزیک یعنی درک اسفل السافلین سقوط می کند. این خداست که واصل و فاصل بین اشیاء است . و این فاصله حضور خدا و قلمرو متافیزیک آشکارست .

۳۶۸- ابتلائات قلبی انسان به دنیا و عالم فیزیک وی را دو شقه می سازد و به جان همدیگر می اندازد و لذا در رابطه با هر چیزی یک احساس شدیداً اضدادی دارد مثل عشق و نفرت . و این جهنم فیزیک در متافیزیک دل انسان است .

۳۶۹- احساس اکثر زن و شوهرها به یکدیگر و نیز با فرزندانشان وبا کل مایملک زندگیشان از جنس دوزخ عشق – نفرت است : بطرز عاشقانه ای از تو نفرت دارم ! این منطق اهل دوزخ است !

۳۷۰- انسان زناکار و خاصه زن ، از هیکل خودش به انزجاری باور نکردنی می رسد و نیز از مردان . و این بیانگر حقی عظیم است زیرا رابطه ای بدون خدا و بلکه بر خلاف اراده او پدید آمده است و لذا روحانیت وجود را از حیث قداست و عزّت انداخته و تبدیل به فیزیک محض کرده است . که اگر این انزجار منجر به توبه نشود بتدریج وجود فرد زانی را از ارزش ساقط می کند و این زمینه هرزه گی و فحشاء و خود فروشی است .

۳۷۱- همه احکام شریعت و فضایل اخلاقی برای حراست از متافیزیک و قداست وجود خویشتن است .

۳۷۲- قوانین اخلاقی ، قوانین تبدیل فیزیک به متافیزیک است و ابطال آن حاصل معکوسی دارد .

۳۷۳- آنچه که موسوم به قانون علیت است که قانون حاکم بر کل علوم و فنون و اندیشه بشری است قانون حاکم بر روابط اشیاست . اگر درک و تصدیق شود که این قانون همان حضور خداوند است که علی و عالی و متعال و علت است که به قول قرآن کریم حکیم ، علیم ، و کریم ، و عزیز و عظیم و کبیر است . ذات کل علوم و اندیشه بشری دگرگون و هدایت بخش می گردد و بسوی متافیزیک ره می نماید . زیرا این علیت همان علت و خالق هستی است . ولی این قانون که ذات همه علوم است بدون خدا آدمی را به درک اسفل السافلینی صنعت رهنمون می شود و او را هلاک می سازد .

۳۷۴- علیت الحادی در آدمی ایجاد مالکیت می کند و این مالکیت انسان را در درک اسفل فیزیک جهان ساقط می سازد .

۳۷۵- و متافیزیکی ترین نوع رابطه بین اشیاء همانا رابطه قلبی بین دو انسان است که نور هدایت را متجلی می سازد . « خداوند منت نهاد و قلوب مؤمنان را وصل نمود که اگر تمام دنیا را صرف چنین کاری می کردند قادر به این ارتباط نمی شدند ». قرآن -

۳۷۶- اتصال قلبی بین دو مؤمن یعنی اتصال دو کانون متافیزیکی در جهان که متافیزیکی ترین کانونها در جهان هستی است زیرا دل مؤمن خانه خداست و لذا این ارتباط قلبي عين ارتباط خداست با خودش . و لذا این رابطه نور هدایتی می شود که منشأ نجات بشریت است مثل رابطه محمد ص و علی ع و یا مولوی و شمس و امثالهم . و رابطه بین هر مراد و مریدی !

۳۷۷- « درباره روح از تو سؤال می کنند بگو روح از امر خداست و از علم داده نشده اید مگر اندکی » قرآن – در اینجا سخن از علم متافیزیک است . و عجبا که گوئی خداوند فقط علم روح را علم می داند و درست هم هست زیرا مابقی فنون فیزیکی است و نه علم .

۳۷۸- و مسئله دیگر در این آیه اینست که علم امری اکتسابی و مدرسه ای و کتابی نیست . داده شدنی است از جانب خداوند و آنهم به متقین . « خداوند اهل تقوا را علم می بخشد » . آنهم فقط در حد نیاز و توان حمل علم . و چون ظرفیت آدمی محدود است هر چند هم که به اندازه اش داده شود در قبال علم کبیر خدا بازهم بسیار قلیل است . و لذا همواره علم قرین حلم است که بمعنای حمل و بردباری آن است .

۳۷۹- حلم علم چیست ؟ یعنی چگونه می توان علم را در خود حفظ نمود و از دست نداد و یا آنرا تبدیل به غل و زنجیری بر گردن خود نساخت : اول عمل به آن . دوم دادن زکات آن به اهلش . سوم تقیه نمودن آن اسراری که نباید بدست نااهلان افتد . چهارم امرار معیشت و ریاست نکردن بواسطه آن . و پنجم هم تبدیل نهایی آن به خشوع و عبودیت درگاه حق . زیرا عبودیت حق ربوبیت است اینها ارکان حلم اهل علم هستند . و بدینگونه است که عالم بدرگاه الهی افزونی اش را طلب می کند ! رب زدنی علماً !

۳۸۰- پس علم حقیقی وهبی است نه کسبی . و « وهاب » خداست که بخشنده است و آنرا به متقین می بخشد که بواسطه آن خلق خدا را به بند نکشند و گمراه نسازند . بنگرید که چگونه حتی بواسطه علوم فنی و اکتسابی کل بشریت امروزه به بند اسارتها افتاده است و عقل و ایمان و عزت و سلامت خود را از دست داده است . و بنگرید که چگونه از طریق شیادیهای به اصطلاح عرفانی و روحانی چه فساد و فتنه و دجالیتی بر پا کرده اند . پس علم ظرفیت و حلمی عظیم می طلبد و این شرط واجب دریافت علم است .

۳۸۱- همانطور که اولیاء و عرفای حقه علم خود را از نزد خداوند می یابند سائر مؤمنان هم این علم را بهمان طریق ازاین علمای بالله دریافت می کنند که شرط واجبش اطاعت بی چون و چراست . همانطور که خداوند به رسولش در قرآن کریم می فرماید که « آنچه را که به تو وحی کردیم به مؤمنانت وحی کن »- علم حقیقی بواسطه وحی و الهام قلبی انتقال می یابد در وادی خشوع و اطاعت .

۳۸۲- حتی علوم بنیادین فیزیکی نیز به طریق الهامات به دانشمندان بزرگ دست داده است و این امر در اعتراف علمای بزرگ علوم طبیعی آشکار است مثل نیوتون و پاسکال . یعنی قوانین بنیادین علوم طبیعی هم از روش تحقیق و تفکر علیتی حاصل نشده اند . نیوتون می گوید در حالی قانون جاذبه بر وی کشف شد که مشغول تفکر در احوال عیسی مسیح ع بود در دوره ای که بعنوان یک دیوانه و ملحد از دانشگاه اکسفورد طرد شده و در کلیسائی منزوی بود .

۳۸۳- علم همان وجود است . پس هبه علم از جانب خداوند به انسان عین وجود بخشیدن به اوست وجود حقیقی متافیزیک و اخروی و ابدی . پس حلم علم همان حمل وجود است . و چون این بخشش از رحمت خداست پس عالمان بالله جمله مظاهر رحمت خدا بر خلق هستند که عقل کل و عالم واصل یعنی محمد مصطفی ص مظهر کمال رحمت او بر عالمیان است . پس در حقیقت ظرفیت علم پذیری عین رحمت و محبت پذیری است . زیرا وجود همان عشق خداست به انسان !

۳۸۴- پس عالمان جمله عاشقانند و آنکه عاشق نیست عالم نیست . و عشق کمال تقواست زیرا عاشق از تمامیت هستی اش برای خدا می گذرد بخاطر هدایت خلق .

۳۸۵- « آنکه علمش را می فروشد آتش دوزخ را بر خود واجب می کند » حضرت رسول ص . اگر علم وجود است پس علم فروشی همان وجود فروشی است و عدم خری . و دوزخ قلمرو تجربه عدم است .

۳۸۶- علی ع می فرماید آنکه خود را نمی شناسد نابود است . پس جهل و خاصه جهل انسان نسبت بخودش که جهل درباره وجود است عین نابودن است . پس علم و معرفت و خاصه معرفت نفس و علم روح و متافیزیک ، همان وجود است . و وجود نور است ، نور علم و معرفت و محبت ! و همه اینها نور واحدی است که نور خداست .

۳۸۷- همه عشق ها و علایق فیزیکی به نفرت و انزجار وعداوت ختم می شود و این حق و عدالت و بلکه لطف الهی است تا آدمی را از ابتلای به فیزیک پاک سازد . این نفرت جریان پاک شدن از فیزیک است و حق است . این فیزیک است که در متافیزیک می سوزد تا وجود را تباه و نابود سازد .

۳۸۸- از این منظر بهتر می توان راز تب طویل المدت و گاه مادام العمر مردان خدا را دریافت که هرگز مجال ماندن فیزیک را در قلوبشان نمی دهد . خاصه که مردان حق عاشق نجات و رستگاری مردمند و مبتلا به آتشی که مردم در آن می سوزند ولی سوزشی احساس نمی کنند زیرا بی حس و نیمه جانند ولی مردان خدا مظهر لطافت حیات هستند و لذا در تب می گدازند و نعره بر می آورند که : خلصنا من النار یارب !

۳۸۹- فقط در وصف علی ع است که متافیزیک و وجود خداوند مترادف عدم نمی آید : خدا در هر چیزی هست ولی خود آن چیز نیست و غیر آن چیز هم نیست ! این کلام علی ع توحیدی ترین توصیف ممکن از وجود حق در تاریخ بشر است .

۳۹۰- خداوند در کتابش نیز آشکارا می فرماید که هم در زمین (عالم فیزیک) و هم در آسمان و هم در انسان است و در همه جا و همه سو هست . ولی خود آنها نیست . پس می بینیم که مرز بین توحید و شرک (بت) به موئی است و بیهوده نیست که بسیاری از مردم و علمای دین از ترس ابتلای به شرک و بت پرستی بکلی وجود خدا را در جهان انکار کرده و او را به ورای آسمان فرافکنی کرده و معدومش نموده اند و نام این انکار را توحید ناب نهاده اند و لذا با خیال راحت به دنیا پرستی ناب پرداخته اند البته برای رضای خدائی که دیگر وجود ندارد و نابتر از آنست که وجود داشته باشد ! یعنی از ترس شرک به نفاق افتاده اند که اشد کفر است .

۳۹۱- خداوند قبل از خلق عالم و آدم علم محض است و علیم مطلق ! و با خلق جهان ، معلوم و معین و معروف شد . و لذا اصل و محور امر به معروف یعنی اینکه خدا در جهان و در همه حال و همه جا حضور دارد و شاهد است . بدین ترتیب مکتب امر به معروف همان وحدت وجود است که توحید وجودی است .

۳۹۲- پس طبق سخن علی ع ، خدای نه خویش چیزی است و نه غیر آن . نه من است و نه تو ، او است . قل هو الله احد ! و بقول رسول اکرم ص جهان هستی بر قل هوالله احد بنا شده است . یعنی بر هوی رابطه ها ! او علت و علی رابطه است : علی العظیم ، علی الکبیر ، علی العلیم ، علی الحکیم ، علی الحلیم ، علی العزیز و ... یعنی همه اسماء و صفات از علی و بر علت و علیت است یعنی از ارتباطات بین چیزهاست . آیا رابطه بین « من » و غیر (من و تو) ، « من » است یا غیرمن ؟ یک سر رابطه در «من » است ولی خود من نیست سر دیگرش در غیر من است و غیر من هم نیست . آیا روشن است !

۳۹۳- هرکه بخواهد خدای را خودی کند مبتلا به شیطان است و هرکه بخواهد او را دیگری کند مبتلای به فیزیک و دنیاست . اولی مشرک و دومی کافر است . « آنانکه خدای را به ظن خود می خوانند هوای نفس خود را خدا نامیده اند و این شرک است و شرک ظلم عظیم است و خداوند گناه مشرکان را هرگز نمی بخشد » قرآن –

۳۹۴- خدا نه « من است نه معشوق من .» او رابط و واصل و فاصل بین انسان و جهان است ، هو ! و آنانکه هوی رابطه ها را درک و تصدیق می کنند و تبعیت نمایند و راز دل در میان می نهند او در میانشان رخ می گشاید و دیدار می شود .

۳۹۵- پس خداوند آشکارا در کتابش آدرس و راه و رسم دیدارش را معرفی کرده است . « ولی مسئله اینست که در دیدار خدا تردید دارند » قرآن – یعنی مشتاق دیدارش نیستند شوقی به شناخت او ندارند زیرا کارها و عشق های مهمتری دارند ؟!

۳۹۶- خود می فرماید که بر صراط المستقیم در انتظار انسان است . این صراط که به معنای پل است همان پل ارتباط بین چیزها و خاصه ارتباط بین انسان و سائر چیزهاست خاصه سائر انسانها و خاصه سائر مؤمنان و خاصه اولیای الهی .

۳۹۷- متافیزیک یعنی ورای فیزیک . آنچه که ورای هر شی ای است فضای خالی است که آنرا از هر سو احاطه کرده که همان بستر ارتباطش با سائر چیزهاست . واین خداست که نه خود چیز است نه غیر . در این راز تا ابد بمان و راز غیب را بخوان !

۳۹۸- پس خداوند در وصل و فصل ارتباط است یعنی در وصال و فراق !

۳۹۹- آنکه حق وصال و فراق یک رابطه را ادا کند خدای را دیدار می کند . حق وصال خدمت و انجام وظیفه است بی توقع و بی سلطه و سلطنت . حق فراق حفظ محبت است و عصمت .

۴۰۰- کل راز گشایش چشم و گوش و هوش متافیزیکی ، دل دادن است و دل کندن با صلح و تسلیم و رضا . همان نقطه از دل که بسته می شود وسپس کنده می شود و خونریزی می کند مدخل انسان به وادی متافیزیک است . اینست که گفته اند : در این وادی جز دل سوخته و جگر پاره پاره نمی خرند . منتهی بی فحش و تهمت و عداوت و خیانت . این راز را بدان و بخوان و در آن بمان تا ابد !

۴۰۱- « و هو علی کل شی شهید » و او بر هر چیزی شهید است . مترجمین لفظ شهید را شاهد می گیرند زیرا براستی معنای شهید را درک نمی کنند . شهید بودن خداوند بر هر چیزی یعنی اینکه در هر چیزی دیده می شود و هر چیزی هم از او دیده می شود و در او دیده می شود و با او دیده می شود . خلاصه اینکه هم شاهد است و هم مشهود . و کان شاهداً مشهودا .

۴۰۲- و اینست که بالاخره جهان هستی فرو می پاشد از شهید شدن خدا در قیامت کبرا . تا جمال شهید مشهود شود .

۴۰۳- انسان منزه از فیزیک جهان که قلبش در تسخیر اشیای بیرون نباشد یک موجود کاملاً متافیزیکی است . این مسئله درباره زن دو صد چندان شدیدتر است چرا که زن ظهور باطن مرد است یعنی متافیزیک عریان است . و لذا یک زن عفیف و باکره متافیزیکی ترین موجود روی زمین است و این منشأ احساس وجود مرد در رابطه با همسر عفیف و پاک است . همانطور که یک زن ناپاک و آلوده تبدیل به مادون فیزیکی ترین و شیطانی ترین موجود می شود و وجودش تبدیل به سنگی آتش افروز در میان مردم می گردد . و هر مردی در رابطه با چنین زنی احساس نابودی می کند . هرچه که ارتفاع صعود و عروج بیشتر باشد لطمات سقوط هم شدیدتر است . یک انسان عالم و قدیس چون ساقط شود جامعه ای را با خودش هلاک می سازد . به همین دلیل در قرآن کریم شاهدیم که خداوند نسبت به انبیاء و اولیای خود بسیار سخت گیرتر است و به رسولش می فرماید که اگر شرک ورزد وی را چنان عذاب کند که هیچ کس را تاکنون چنین عذابی نکرده باشد . زیرا انسانهای مؤمن چون لطیف تر و دل زنده ترند رسوخ تباهی و ظلمت و ثقل

گناه در وجودشان بسیار عمیق تر است . پس برای پاک شدن نیازمند عذابی شدیدترند . و به لحاظی دیگر چون زنده تر و لطیف ترند لذا عذاب را هم عمیق تر و شدیدتر احساس می کنند . زیرا انسان هرچه کافرتر می شود پوست کلفت تر می شود تا جایی که گفته شده کلفتی پوست کافران تا هفتاد متر می رسد . و این فیزیک تلنبار شده در نفس است که بصورت گوشت مرده تمام وجود را در بر می گیرد و رابطه انسان با جهان بیرون را قطع می کند . زیرا وجود حاصل رابطه است و انسان قطع رابطه یک انسان دچار قحطی وجود است که با هیچ کس و چیزی نمی تواند مربوط شود هر چند که دریایی روابط اجتماعی فیزیکی داشته باشد.

۴۰۴- وجود حاصل ارتباط قلبی با انسانهای صاحب دل و مؤمن است . و لذا روابطی که فاقد چنین خاصیتی باشد سراسر مبتلای به تردید و بدبینی و تهمت و شقاوت و عذاب و عداوت است .زیرا در چنین رابطه ای جز عدم حاصل نمی آید تا آنجا که آدمها دست به نابودی یکدیگر می زنند تا از عدم برهند همه جنگها محصول روابط غیر قلبی و عدمی است زیرا هرکسی طرف مقابلش را باعث نابودی خود می یابد . وجود و عدم هر دو حاصل رابطه انسان با جهان و جهانیان است .

۴۰۵- از این منظر بهتر می توان حق و ارزش خارق العاده ایمان و ارادت عرفانی نسبت به اولیای الهی و عارفان واصل را درک نمود و عظمت امر امامت را تصدیق کرد و نیز معنای نجات در رابطه با امام : نجات از نابود شدن ! امام ، وجود آفرین خلایق است زیرا مؤمنانش را بر متافیزیک حق وارد می کند و این معنای صلوة است که خاص مؤمنان در رابطه با امام است .

۴۰۶- انسان کافر دل که دلش سنگ و مرده است نسبت به عالم و آدمیان بدبین است و همه را عامل نابودی خود می داند . زیرا نمی تواند با عالم وجود مربوط شود و بر متافیزیک هستی اش وارد گردد او مبتلای به عدم است و لذا در هراس فزاینده به سر می برد و انسان مدرن در اوج چنین وضعی است و اینست علت بروز فزاینده اینهمه جنون و جنایت در سراسر جهان . زیرا او همه را مهد نابودی خود می بیند و لذا می خواهد همه را نابود کند تا شاید از نابودی نجات یابد . برای او وجود عدم است . این همان نیهیلیزم وجودی حاکم بر بشریت مدرن است : نیست انگاری !

۴۰۷- متافیزیک بعنوان جوهره و نور وجود ابدی چیزی جز رابطه نیست که دو سمت و وجه دارد : ماورای فیزیک و مادون آن .

۴۰۸- آدمی در رابطه با دیگری یا گم می شود و یا پیدا . یا معدوم می شود یا موجود . یا بهشتی می گردد ویا جهنمی . یا بر خود وارد می شود و یا از خود گم می گردد . این همان امر هدایت یا ضلالت است .

۴۰۹- و از آنجا که انسان کافر دل ، وجود را عدم می یابد و عدم را وجود . در رابطه با مؤمنان و موحدان احساس نابودی می کند و لذا با آنان عداوت می ورزد . فرق کفر و ایمان عین فرق وجود و عدم است و لذا ارزشهای کافران و مؤمنان در تضاد آشتی ناپذیر با یکدیگرند همچون وجود و عدم ! « آنچه را که مؤمنان خیر و پاکی می دانند کافران شر و پلیدی می خوانند . قرآن –

۴۱۰- مذهب تشیع که نام حقیقی اش را باید امامیه نهاد تنها مذهب متافیزیکی بمعنای حقیقی کلمه در جهان است که پیروان حقیقی آن دارای حیات متافیزیکی (عرفانی) هستند زیرا تحت الشعاع نور متافیزیک مطلق امامان خود زیست می کنند و با این نور هستی می یابند و هدایت می شوند به سوی لقاالله و قیامت در حیات دنیا .

۴۱۱- بزرگترین اتهام وارد بر مذهب شیعه از جانب غیر شیعه اتهام شرک است زیرا می گویند که شیعیان امامان خود را شریک خدا ساخته و آنان را واسطه ارتباط با خدا و عامل هدایت می دانند . و متأسفانه تاکنون پاسخی واضح و قانع کننده از جانب علمای شیعه به این اتهام داده نشده است .

۴۱۲- اگر امامان را واسط و رابط بین خدا و خلق بدانیم که متأسفانه بخش عظیمی از شیعه و علمایش اینگونه می دانند اتهام شرک قابل دفاع نیست . بلکه امامان خود مهد ارتباط و اتصال مؤمنان با پروردگارند و نه رابط و واسطه . و این عین توحید است . همانطور که در وصف مخلصین در قرآن کریم می خوانیم که مهد اراده و فعل خدایند و نه واسطه این اراده . همانطور که مثلاً درباره رسول می خوانیم

که :« هرکه رسول را اطاعت کند خدای را اطاعت کرده است » . نه اینکه خدای را از طریق و بواسطه رسول اطاعت کرده است . که این شرک است . در قرآن کریم اتفاقاً پرستش خدای شخصی و ذهنی عین شرک است و تنها راه نجات از این شرک ، اطاعت از کسانی است که خداوند هدایتشان کرده است یعنی امامان و عارفان واصل . در تشیع حقیقی ، خود امام آئینه دیدار با خداست و بقول علی ع خدائی جز در وجود امام نیست و امام خانه خداست و این عین توحید است . امام رابطه خلق با متافیزیک نیست بلکه خود درب ورود به متافیزیک است « باب » است ، یدالله و عین الله و روح الله و نعمت الله و نور الله است . محل ظهور اسمای الهی است نه واسطه این اسماء . امام واسطه خدا با خلق نیست بلکه محل حضور وظهور خداست و با اینحال بنده خداست نه خدا ، عرش خداست نه تجسد خدا ، پس بین خدا و امام هیچ دوگانگی نیست زیرا امام فنای در ذات اوست .

۴۱۳- همه انسانها ذاتاً دارای مقام خلافت اللهی هستند و امامند . فرق بین امام و سائر مردمان اینست که امام همانست که هست و باید باشد و بر هستی خود اشراف و بصیرت و علم دارد و مابقی در درجات غفلت از خویش بسر می برند . امام گنجی عیان است و مابقی مردم گنج نهانند . پس همه تفاوتها در معرفت نفس است و بس .

۴۱۴- پس فرق فیزیک و متافیزیک جز در معرفت بشری نیست یعنی فیزیک ومتافیزیک به خودی خود امری واحدند . همانطور که خداوند می فرماید که : اوست ظاهر و باطن و اول و آخر . فرق دنیا و آخرت هم جز این نیست . فرق مرگ و زندگی هم جز این نیست و فرق بود و نبود ! و فرق انسان و خدا . این راز را دریاب و در آن بمان جاودان !

۴۱۵- پدیده های متافیزیکی و ادراک آن چندین نوع و درجه دارد حسی ، عقلی ، علمی ، قلبی ، و روحی و هوئی . پدیده های عقلی همان امور مربوط به قلمرو دین و اخلاق است که حکم به تقوا می کند و لذا حکم کلی عقل بر تسلط و تقوا می باشد که مهار و فرماندهی اراده است تحت احکام الهی . پدیده های علمی همان حقایق تجربی و حقیقی می باشند پدیده های حسی همان یافته های مستقیم حواس پنجگانه اند . و این سه نوع پدیده ادراک جمله ریشه در فیزیک دارند . ولی پدیده ها و ادراکات قلبی و روحی و هوئی(ذاتی) کاملاً باطنی و متافیزیکی اند که فرد در مرحله اولیه سرنخ های فیزیکی آنرا در نمی یابد و آنرا تماماً غیبی می داند . و نزولاتی از عالم غیب و فوق علیت هستند مثل عشق ، اشراق ، الهام ، و تبدیلات آنی نفس و روان . و فرد به یاری معرفت به تدریج کانونهای فیزیکی این یافته های متافیزیکی را کشف می کند . آن سه نوع اول در جرگه سیر آفاق هستند و این سه نوع دوم هم سیر انفس می باشند. که جمله اینها فرد را به سوی حق که وجود امام است هدایت می کند . « مانشانه های خود را در آفاق و انفس شما به شما نشان می دهیم تا بدانید که او حق است » قرآن و این کانون حق محل دیدار با خداست « ولی مسئله اینست که در دیدار خدا تردید دارند » قرآن – و لذا عده اندکی هستند که به دیدار حق و الحاق به آن می رسند .

۴۱۶- آنانکه حقوق دریافتهای متافیزیک حسی را ادا کردند به متافیزیک های عقل و سپس علم و سپس قلب و روح و نهایتاً به متافیزیک های هوی ذات می رسند که این مقام انسان کامل است .

۴۱۷- همه دریافتها و ادراک انسان از جهان متافیزیکی است و آنچه که این دریافتها را تبدیل به ظلمات ثقل مادون فیزیک می کند عدم رعایت حقوق آنهاست . حقوقی که همان احکام دین خداست که بر محور تقوا قرار دارد .

۴۱۸- حتی گرایشات غریزی هم گرایشات متافیزیکی انسان هستند که بدلیل عدم رعایت حقوقشان تبدیل به ثقل دل و روح انسان می شوند .

۴۱۹- حتی عشق جنسی یک گرایش متافیزیکی عظیم است که بدلیل عدم رعایت عفت و عصمت تبدیل به دوزخ شهوت و بخل و عداوت و نفرت می شود . آنکه در عشق جنسی ، عفت را رعایت کند به مقام شهادت می رسد یعنی لقاالله . و همچنین مشهد لقای الهی برای مردمان می شود .

۴۲۰- انسان به میزانی که از منافع فیزیکی خود در رابطه با جهان و جهانیان می گذرد بر متافیزیک جهان وارد می شود که تقوای شرعی حداقل آن است .

۴۲۱- در زندان اخیرم به ناگاه متوجه شدم که اکثر کسانی که در طول زندگیم برای نجات و سعادتشان از همه چیزم گذشته بودم برای نابودی من از هیچ کاری دریغ نکرده بودند . آنچه که موجب خونریزی شدید داخلی شد رویاروئی با این حقیقت بود که تا سرحد مرگ رفتم . و چنان احساس تنهایی کردم که سابقه نداشت . در این ماجرا به ناگاه در حالیکه در بستر مرگ بودم دیدم امام زمان بهمراه چند تا از اولیایش به عیادتم آمده اند . که این دیدار هم موجب قطع آنی خونریزی داخلی ام شد و هم مرا از آن حس تنهایی مرگبار بیرون آورد . و کاملترین آثارم از این دیدار به بعد نگاشته شدند . این یک نمونه از ادعای مورد بحث است . گذشتن از منافع فیزیکی راه رسیدن به متافیزیک است .

۴۲۲- آنچه که در عالم فیزیک ، آدمی را به خود می خواند که این خواهش به صورت امیال و غرایز و آرزوها خود نمایی می کند فقط در گذشتن از منافع فیزیکی حاصل می آید . این راز را بدان و در آن بمان !

۴۲۳- وعده های دنیوی در آخرت حاصل می آید آخرت نه فقط به معنای حیات پس از مرگ که به معنای ورود به عرصه متافیزیک که در همین دنیا هم ممکن است . زیرا مرگ واقعه گذشتن از فیزیک است . آنکه از منافع فیزیکی می گذرد بر آخرت وارد می شود و این همان موت قبل از مرگ است .

۴۲۴- حیات انسان در عالم خاک بر اساس حق فراق بنا شده است . هرکه بر این حق استوار شد و تصدیقش نمود بی هیچ کینه و عداوت . به حق رابطه می رسد و بر متافیزیک موجودات فیزیکی وارد می شود و آن دوستی و صلح با عالم و آدمیان است .

۴۲۵- بهم نمی رسیم ما ، چاره ای جز فاصله نیست و هیچ جای گله نیست . زیرا فاصله همان خداست اگر طرد و لعن نشود وصال در فراق صالحانه و عارفانه است .

۴۲۶- آدمها چون در فیزیک بهم نمی رسند یکدیگر را زخمی و شکنجه می کنند و خون یکدیگر را می ریزند و می خورند تا شاید بدین طریق بهم برسند زیرا حق فاصله را درک و تصدیق نمی کنند زیرا حق فاصله در عین حال حق وجود و حق حدود وجود است . پس این حق عین عدالت است . حق خود بودن و احد و صمد بودن .

۴۲۷- فاصله بین موجودات ، متافیزیک آنهاست . این راز را که برای نخستین بار بیان شده دریاب گر اهلی !

۴۲۸- ای داعیان طریقت و حقیقت و عرفان و متافیزیک بدانید که راهی جز دین خدا برای رسیدن به حقایق متعالی وجود ندارد که کاملترین آن شریعت محمدی است . و بنده با این حقیقت نه از راه نقل و وراثت و تبلیغات که از راه تحقیق و تجربه و تعقل و مشاهدات کثیر رسیده ام .

۴۲۹- این را بدان هرکس که حقیقت محمدی را نشناسد اصولاً چیزی را نشناخته و از شناخت معاف است.

۴۳۰- گناهی جز گناه آلودن متافیزیک به فیزیک نیست و اینست که خداوند خود می فرماید که جز گناه شرک مابقی گناهان بشر را می بخشد .

۴۳۱- آلودن متافیزیک به فیزیک یعنی آلودن عشق به فسق و زنا ، آلودن محبت به منت ، آلودن عبادت به تجارت ، آلودن دین به منافع دنیوی ، آلودن علم به سلطه ، آلودن ذوق و استعدادهای معنوی به شهرت و بازار و آلودن دل به گل .

۴۳۲- احساس گناه کردن همان حس متافیزیک است . و لذا آنانکه از چنین احساسی بری هستند نسبت به متافیزیک کاملاً کور و کر و مرده اند . زیرا حتی امامان معصوم هم غرق در چنین احساسی هستند که از دعاهایشان آشکار است .

۴۳۳- احساس گناه احساس حضور خداست در بشر . زیرا آدمی در حیات دنیا بهرحال محصور و محدود به فیزیک است . و این فیزیک منشأ گناه است .

۴۳۴- اگر احساس گناه در ائمه هدي در اوج خویش است بدلیل حضور مداوم خدا در عرش سینه آنهاست.

۴۳۵- همه اشیاء از درون و برون محاط و محیط بواسطه متافیزیک هستند .

۴۳۶- اگر امروزه در قلمرو علم فیزیک ذره ای به ذات ضد ماده رسیده اند و ضد ماده را اساس ماده می دانند بدان معناست که فیزیک بر متافیزیک استوار است و ذات ماده ، متافیزیک است .

۴۳۷- و می دانیم که آخرین تلاش انیشتن در تکمیل نظریه معروفش این بود که وحدت میدانهای مغناطیس درون اتمی و بین کرات را به اثبات برساند که موسوم به نظریه « وحدت کبیر » است که این نظریه بطور کلی بدیهی است و فقط اثبات ریاضیاتی آن مورد مناقشه است . این حقیقت نشان می دهد که ذات ماده از جنس مغناطیس جاذبه بین اجرام و کرات است . یعنی هر شی ای از درون و برون محاط و محیط است بواسطه یک نیروی مرموزی که در واقع همان متافیزیک است و حضور خداست که اوست ظاهر و باطن ! و یا بقول علی ع « خداوند در درون هر چیزی است بی آنکه خود آن چیز باشد و برون هر چیزی است بی آنکه جدای آن چیز باشد » یعنی این دو قلمرو نامرئی همان عرش و کرسی خداست در جهان طبیعت .

۴۳۸- نظریه نسبیت عام و خاص انیشتن و نیز « وحدت کبیر » بارقه ای از علم متافیزیک است که کل علم فیزیک را به سخره گرفته و ریاضیات را به عجز خود معترف نموده است .

۴۳۹- انیشتن حکیم قدیسی بود که خداوند از نزد خود به او حکمتی اعطا فرمود و او آنرا نادانسته به خدمت اشقیاء گرفت و تمام عمرش نادم و افسرده گشت . و او بخوبی می دانست که این نظرات حیرت آور حاصل اندیشه و تحقیقات علمی و علیتی نبوده و بلکه یک داده الهی است و لذا در اواخر عمرش اعتراف نمود که علم حقیقی در معرفت نفس حاصل می آید و لذا کل علوم غربی را به چالش گرفت و مورد تمسخر دانشمندان جاهل قرار گرفت و متهم به جنون شد .

۴۴۰- جهان محسوسات فیزیکی که در زبان فلسفه موسوم به اعیان ثابته است نخستین و نزدیکترین جلوه متافیزیک برای انسان است و سرنخ متافیزیک محسوب می شود که در لغت قرآنی « دنیا » خوانده می شود به معنای نزدیک شده و پست شده است که بدست می آید . و گرنه همین دنیا برای اهلش درب آخرت و متافیزیک ملکوت است همانطور که مثلاً در اشعار حافظ شیرازی می یابیم که همین طبیعت برای او بهشت است .

۴۴۱- « خداوند چون با خلق انسان خلقتش را کامل نمود بر عرش مستقر شد تا ببیند که چه کسی نیکوکار است » قرآن- براستی عرش چیست و نیکوکاری چیست ؟ همه آدمها فطرتاً می دانند که نیکوکاری چیست و لذا همه بر شرارت خود هم واقفند مگر اینکه در شرارت چنان حرفه ای شده باشند که به یاری شیطان این شرارت را عین خدمت و عشق و ایثار توجیه کنند .

۴۴۲- نیکی کردن برای نیکی ! اینست معنای نیکوکاری ! یعنی کسی نیکی را به صرف خود نیکی ، نیک می داند . کسی که راستگوئی را بدلیل خود راستی دوست بدارد . کسی که عفت و شرف و پاکی را بخودی خود ارزش و حق بداند و نه برای خواص ناشی از آن مثل قدردانی دیگران از او و نیکی فقط یک اصل دارد و آن چشم پوشی از فیزیک است در درجات ! یعنی کار فیزیکی کردن برای متافیزیک و نه برای خود فیزیک . این همان معنای اخلاص و توحید عمل است ، عمل برای رضای خدا .

۴۴۳- به زبان ساده نیکی کردن یعنی نیکی کردن بخاطر هیچ ! برای همین اکثر مردمان انسان نیکوکار را دیوانه می خوانند و به او مشکوکند زیرا فهمش نمی کنند . این همان معنای شعر معروف است که : تو نیکی می کن و در دجله انداز !

۴۴۴- روزی سلطانی به نزد درویشی رفت و از او پرسید تو کیستی ؟ درویش گفت هیچ ! سلطان که پنداشت به سخره اش گرفته عصبانی شد . پس درویش از او پرسید تو کیستی ؟ سلطان گفت : من شاهم ! درویش پرسید آخرش چه می شوی ؟ سلطان گفت هیچ ! درویش گفت آنچه که تو در آخر به آن می رسی من از اول رسیده ام ! این معنای اهل آخرت بودن است و اهل متافیزیک ! و آدمی تا به اینجا یعنی به

هیچی خود در ظرف فیزیک نرسد نیکوکار نمی شود و نیکی را کشف نمی کند و حق نیکی را نمی داند و نیک نیست .

۴۴۵- خداوند با خلق انسان عرش فنا گزید و از فنایش جهان هستی فیزیکی شد و چون آشکار شود جهان فیزیک محو می شود . و لذا نیکی اینست که انسان در فیزیکش متافیزیک را بشناسد و خالقش را . و این شناخت به عقل و خرد است . پس نیکوکاران همان خردمندان هستند . و نشانه خردشان اینست که بیهوده و برای هیچ خیر فیزیکی ، نیکی می کنند و چه بسا از بابت این نیکی ، شرهم می بینند از مردمان شرور که خصم نیکی هستند . پس معنای نیکی را نیک بدان !

۴۴۶- انسان تا برای هیچ نیکی نکند ، هیچ (عدم) در وجودش تبدیل به همه چیز نمی شود و بوجود نمی آید . زیرا انسان از هیچ (عدم) آفریده شده است . و این نیکی خداست . پس نیکوکاری همان اخلاق الله است . این معنا را به دقت فهم کن تا فهم را فهم کرده باشی ! زیرا فهم اساس نیکی است .

۴۴۷- و نیک ترین نیکی ها آنست که بدون آنکه از کسی بپرسی به او نیکی کنی و بروی و به رویش هم نیاوری . همانطور که خداوند بدون آنکه از عدم بپرسد وجودش بخشید و آدمش ساخت و رفت و به رویش نیاورد . این اخلاق متافیزیکی است .

۴۴۸- دستیابی انسان به متافیزیک عین خلق جدید اوست همانطور که خداوند او را از عدم آفرید او هم از فیزیک که عرصه تجربه و درک مرگ و نیستی است هستی جاوید متافیزیکی را می آفریند به قدرت نیکوکاری !

۴۴۹- و اما نیکترین کاری که انسان می تواند در حق خودش انجام دهد گذشتن از محبوب است . « به مقام نیکان نمی رسید مگر اینکه از محبوب خود بگذرید . » قرآن –

۴۵۰- « ابرار » در قرآن کریم در اصطلاح بمعنای نیکان است در اصل تأویل لغت به معنای آزادگان است. آزادگان از اسارت فیزیک ! پس نیکی و آزادگی امر واحدی است . و نیکی ، عشق به متافیزیک است که اصل اول آن خداوند است .

۴۵۱- بزرگترین نیکی نهفته در نیکوکاری اینست که انسان نیکوکار بناگاه خدای را دوست می دارد بی آنکه او را دیده باشد و یا به عقل شناخته باشد و یا به او ایمانی داشته باشد . و این خدادوستی حاصل انسان دوستی خداست نسبت به انسان نیکوکار . یعنی نیکی فوراً به خدا می رسد یعنی فرد به متافیزیک ملحق می شود .

۴۵۲- کار خدائی انسان است که انسان را به خدا می رساند و خداشناس و عاقبت خدابین می کند و از اهالی آخرت و متافیزیک می سازد . یعنی کارکردن برای هیچ ، برای عدم . و بدینگونه عدم به وجود می آید و این خلقت انسان بدست انسان است ! خلق جدید عرفانی ! این را فهم کن و سهل مگیر و مگو که فهمیده ام !

۴۵۳- انسان تا برای هیچ کار نکند از هیچی نجات نمی یابد و صاحب هویت نمی شود . انسان تا برای عدم کار نکند بوجود نمی آید . اینست معنای نیکوکاری و مقام ابرار . « براستی که ابرار در بهشت نعمات پروردگارند و از دست او شراب می نوشند » قرآن –

۴۵۴- و ابرار بقول قرآن کسانی هستند که از محبوبترین فیزیک گذشته اند و لذا آن فیزیک در وجودشان تبدیل به نور متافیزیک شده و آنان را اهل متافیزیک کرده است .

۴۵۵- دیگر از اجرهای جاودانه نیکوکاری ، دریافت نور محبت حق از جهان هستی است که موجب می شود آدمی به عالم و آدمیان محبت داشته باشد و جهان را دوست بدارد که در محورآن وجود خودش قرار دارد و می تواند خودش را دوست بدارد . و این به معنای ارتباط متافیزیکی با جهان فیزیک است و بمعنای به تسخیر وجود انسان در آمدن جهان است بقول قرآن - « و خداوند زمین و آسمانها و هر آنچه که بین آنهاست را به تسخیر وجود انسان در آورد » -

۴۵۶- « اعمال نیک شماست که سخنان شما را به سوی خدا بالا می برد ». قرآن – یعنی اعمال نیک است که کلام و منطق و ادعاها و دعاهای آدمی را متافیزیکی و روحانی و نافذ و خلّاق و آفریننده می کند . سخن خلاق حاصل عمل خلاق است . یعنی عمل خلاق و آفریننده که بسوی عدم می رود و عدم را به وجود می آورد و آدمی را صاحب اراده کن فیکون می نماید تا سخن و ادعایش را محقق سازد .

۴۵۷- پس عمل نیک عمل متافیزیکی است این را بدان !

۴۵۸- و همه ارزشهای اخلاقی و دینی و فضایل معروف انسانی متافیزیکی هستند و نشان اتصال انسان به متافیزیک می باشند مثل عفت ، حیا ، صداقت ، قناعت ، تقوا ، صبر ، سخاوت ، ساده زیستی ، ایمان و امثالهم !

۴۵۹- انسان نمی تواند در سختی ها صبور باشد ، در عصر افتخار دروغگوئی و مکر و ریاکاری ، صادق باشد ، خدمت بی مزد و منت نماید ، شهوت خود را مهار کند ، در قبال ظلم ، عفو پیشه نماید و در غوغای کفر ، ایمانش را حفظ نماید و ... مگر اینکه منبع تغذیه متافیزیکی داشته باشد و به متافیزیک و عالم غیب اتصال یافته باشد .

۴۶۰- امکان و اسباب ارتباط و اتصال انسان مدرن به خدا و عالم غیب و متافیزیک از دورانهای قبل ، مهیاتر و شدیدتر است و این از لطف الهی و رحمت محمدی بر بشریت آخرالزمان است . و لذا رسول اکرم ص مقام مؤمنان آخرالزمانی را از مقام انبیای پیشین در نزد خدا برتر می خواند . و این مقام یک لفظ و امری نسیه و صرفاً مربوط به پس از مرگ نیست بلکه دال بر ارتباط روحانی با عالم قدسی در حیات دنیاست و زندگی و تجربه شخصی اینجانب دراین وادی حجتی آشکار بر این ادعاست .

۴۶۱- امروزه بندرت کسی قادر است که بر اساس آن قواعد و مراتب پیچیده هفت خوان رستم و هزار منزل معرفت طی طریق نماید . در دورانهای پیشین یک طالب معرفت می بایستی فقط چند سال در نزد پیرش مبادرت به خدمت محض می نمود وپست ترین کارها را انجام می داد تا لیاقت این کارها را بیابد و اصلاً خودش در نزد خود امتحان شود که آیا براستی عاشق این راه است و یا فقط دچار یک هوس شده از فرط سیری یا گرسنگی . بسیاری از انگیزه ها و شرایطی که انسان دیروز را به این راه می کشاند امروزه دیگر وجود ندارد . امروزه پدیده های تکنولوژیکی و مدرن پاسخگوی بسیاری از امیال و انگیزه های به اصطلاح عرفانی بشر قدیم گشته است و او را ارضاء می سازد . امروزه هنرها جایگزین عرفان و مذهب شده اند و علوم انسانی جایگزین معارف الهی گشته اند . و عشق های نقد بازاری جای عشق عرفانی را گرفته اند . و لذا امروزه بایستی از عرفان دوزخی سخن گفت که برخاسته از مادون فیزیک عصر تکنولوژی است . و این عرفان دجالی است و متافیزیک شیطانی !

۴۶۲- شیطان نیز صاحب قلمرو متافیزیکی خاص خویش است که البته مادون فیزیک و درک اسفل است و آن متافیزیک جماعت دراویش افیونی و رمالان و جن گیران و دعا نویسان و جوکیها و دکانهای انرژی درمانی و احضار روح و امثالهم است .

۴۶۳- انسان خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه دارای حیات و هستی و اندیشه و احساس و رفتار متافیزیکی از هر دو نوعش می باشد منتهی عموماً بر آن علم و احاطه ندارد . اگر منطق نهایی همه اقدامات و اعمال آدمی اینست که « دلم خواست » بدین معناست که همه فعل و انفعالات آدمی دارای منشأ فوق علیتی و متافیزیکی است که بر همه اعمال و افکار و اراده اش فرمان می راند و نهایتاً حکم خود را جاری می سازد و چه بسا باورها و علوم و تجربیات معقول او را هم باطل می کند .

۴۶۴- همانطور که اشاره کردیم ازدواج نخستین واقعه و رابطه متافیزیکی زندگی است و عمیق ترین آن . و لذا سرنوشت ساز ترین واقعه زندگی نیز هست . زیرا خداوند می فرماید که از جنس باطن هرکسی برایش همسری قرار می دهد . اول اینکه این یک انتخاب مستقیماً خدایی برای بشر است . دوم اینکه همسر هرکسی تجسم باطن و روح و متافیزیک اوست . و سوم اینکه ازدواج با این معنا عین ازدواج هرکسی با روح و باطن و متافیزیک خویشتن است . بیهوده نیست که رسول اکرم ص ، ازدواج را سنت دین خود می نامد و آنرا نیمی از کل امر هدایت می خواند . و لذا بدبختی یا خوشبختی هرکسی و کفر و

ایمانش و هدایت و ضلالتش و بهشت و دوزخش رابطه مستقیمی با سرنوشت ازدواجش دارد . و یک پای سیر و سلوک عرفانی است . و بارها نشان داده ایم که اساس حقوق الهی و احکام دین خدا در امر زناشوئی و اداره خانواده پی ریزی شده است .

۴۶۵- بگذارید یکی از تجربیات حیرت آور و گرانقدر حیات اجتماعی ام را نقل کنم . تقریباً اکثر قریب به اتفاق انسانهائی که بر حسب ظاهر با نیازها معنوی و عرفانی به بنده رجوع کرده اند و طالب حقایق متافیزیکی بوده اند کسانی بودند که زندگی زناشوئی دوزخی را سپری می کردند . و بنده قبل از پرداختن به عرفان ، به اصلاح زندگی زناشویی شان پرداختم و در آن انس و محبت و سامانی پدید آوردم . و بعد از آن که نوبت مسائل عرفانی می شد می دیدم که کسی در میان نیست و همه به بهانه هایی رفتند . زیرا به عرفان و متافیزیک مورد نیاز خود رسیده بودند . درک این حقیقت و واقعه مکرر تا مدتها برای بنده بسیار تلخ می نمود که به تدریج به حق آن رسیدم و آن را فهمیدم . مگر نه اینکه غایت حیات دینی و عرفانی در آخرت همان بهشت موعود است که محورش همسران بهشتی می باشند که عاشقان شوهر و زن خویشند . هرچند که این کل و غایت معنویت و معرفت و حقیقت نیست و این مقدمه و اساس آن است و طبقات برتر بهشتی هم هست که ورای این ماجراست و رضوان هم که برتر از بهشت است جایگاه عارفان عاشق است که جز خدای را نمی خواهند که متافیزیک مطلق و یگانه است .

۴۶۶- درست بر همین اساس درک می کنیم که چرا در جریانات عرفانی بازار و فرقه های درویشی ، عموماً شکست خوردگان زندگی زناشوئی هستند که خلأ بهشت زناشوئی را با خرافات و هذیانها و متافیزیک تخیلی – افیونی جبران میکنند که البته جبرانی بس مهلک است . به همین دلیل بنده آن بیت معروف مولوی را بدینگونه اصلاح کرده ام :

هر کسی از زن خود شد یار من   از درون من نجست اسرار من !

۴۶۷- کل انگیزه ها و عطش های عرفانی اگر به حق و معرفتی باشد در جستجوی یافتن رفیقی شفیق و یار غار و محبوبی دلدار و همدمی عاشق و صدیق و با وفاست که از همسر زمینی آغاز شده و به محبوب ازلی منتهی می گردد که لقاء الله است که غایت جهان هستی می باشد و این گمشده کل ذرات و کرات و انس و جن است .

۴۶۸-عطش عرفانی حقه ، درد غربت و تنهائی انسان در عالم خاک است و اینست ذات حقیقی معنا جوئی بشر . و ما بقی هوای نفس و سوداهای بازیگرانه است .

۴۶۹- انسان در عطش اصل خویشتن است چون با تمام وجود احساس می کند که این یک فرع و جعل و فرض است آنچه که وجود نامیده می شود . لذا همه در جستجوی حق خود هستند منتهی در دیگری ! و آدمی تا از غیر خود کاملاً مأیوس نشود بخود باز نمی گردد و بقول حافظ : آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد!

۴۷۰- تا کل دنیای آدمی بهمراه همه امیدها و آرزوها و دل بستگی ها و محبوبهایش بر سر و دل و جانش خراب نشوند و او را له نکنند و با او تا سرحد نابودی عداوت نکنند به خانه وجود خود باز نمی آید . و لذا در خرابات مغان است که بناگاه نور خدا طلوع می کند . بر خرابات تن و دل و جان و روان و آرمان و عشق و مقدسات است که گنج نهان وجود سر برمی آورد . پس چرا آدمی قبل از اینهمه ضایعات و هزینه های مهلک به سراغ خودش نیاید به زبان خوش!

۴۷۱- این خرابات همان فروپاشی فیزیک حیات و هستی فرد است و به مثابه قیامت صغرای اوست که نور متافیزیک را از بطن خرابات فیزیک آشکار می سازد اگر آدمی اهل معرفت باشد .

۴۷۲- طبق حدیث مشهوری « عالم مجاز نردبان حقیقت است » یعنی بایستی از عالم فیزیک بالا رفت نه اینکه به دامش افتاد و آنرا پرستید بلکه بایستی همچون پلکان نردبان آنرا زیر پا نهاد .

۴۷۳- برخی از عارفان بزرگ همچون ابن عربی در کتاب فتوحاتش شرح مفصلی از معراج عرفانی خود را ارائه نموده است که بسیار شبیه معراج محمدی است که در طول تاریخ اکثر فقها و علمای بزرگ شرع هم کلیات اندیشه و آثار این مرد بزرگ را تصدیق نموده اند و جز برخی از علمای رسمی درجه سوم که او

را طرد و لعن نموده اند و منکر گشته اند که جز پیامبر خدا کسی توان معراج داشته باشد . که این جماعت خر مقدس عملاً دین و راه حق را تعطیل کرده اند تا دکان خود را باز کنند .

۴۷۴- پیامبران الهی و خاصه خاتم آنان ، خداوند را به عالم دنیا (ارض) دعوت نموده اند تا به داد خلق برسد ولی علمای خود فروخته و دین فروش خداوند را از عالم ارض بیرون می کنند تا خود بر جای او باشند و دلالی کنند . و نام این کارگاه را توحید ناب گذاشته اند و می گویند خدا حق ندارد در کار دنیای بشر شرکت و دخالت کند . زیرا شرک است که امروزه « التقاط » هم نامیده می شود یعنی قاطی شدن خدا در خلق و متافیزیک در فیزیک و آخرت در دنیا . و لذا در آخرالزمان که عرصه ظهور قهری متافیزیک است این علما در صف مقدم دشمنان عارفان بالله و امام زمان قرار می گیرند که پیشگوئی این امر در روایات اسلامی بسیار است .

۴۷۵- متافیزیک هرگز با فیزیک قاطی نمی شود و خداوند هم هرگز با خلق خود مخلوط نمی شود و هرگز حق با باطل نمی آمیزد . بلکه متافیزیک از فیزیک رخ می نماید و خدا از خلق و حق از باطل و آخرت از دنیا . اینست توحید ! این را فهم کن و در آن بمان !

۴۷۶- « مانشانه های خود را در درون و برون آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است . ولی مسئله اینست که مردم در دیدار خدایشان تردید دارند » قرآن – این آیه از قرآن کریم پاسخگوی همه مشرکانی است که شرک خود را توحید می پندارند و توحید اولیای الهی را شرک می خوانند زیرا در دیدار خدایشان در عالم خاک شک دارند و این واقعه را شرک می خوانند .

۴۷۷- در حدیث قدسی آمده که این جماعت مشرک در روز قیامت هم که خداوند رخ می نماید از او روی بر می گردانند و خود را با صورت در آتش دوزخ می اندازند و می گویند که ما حاضر نیستیم به خدایمان مشرک شویم و این خدای ما نیست . بنگرید غایت جهل و کفر و شقاوت آدمی را که چون ابلیس کاسه داغتر از آش و موحدتر از خود خدایند و خدای را سرزنش می کنند از اینکه چرا صورت و روح و اسمای خود را در لجن نهاده و آدم را جانشین خود نموده است .

۴۷۸- این را بدان و به یاد آور که ابلیس و پیروان اویند که دشمن ظهور خدا از خلق و متافیزیک از فیزیک هستند . و این اساس عداوت ابلیس با آدم است و انکارش نسبت به اراده حق که در لباس غیرت متکبرانه و کافرانه پنهان شده است و در حقیقت چشم دیدن خدا را ندارد و خدای را فقط برای خود می خواهد .

۴۷۹- خداوند ، پیامبر را بهترین اسوه و الگوی امت می خواند و این فقط برای امور ظاهری و شرعی نیست بلکه کل وجود و هویت و حقیقت و معارج و مدارج و سیر و سلوک محمدی است .

۴۸۰- وهمه منکران ابلیس صفت حقیقت محمدی پشت سر معنای تحریف شده و ضد اسلامی « ختم نبوت » پنهان شده اند و باز هم تکرار می کنیم ختم نبوت به معنای تعطیل نبوت و قطع رابطه خدا با خلق نیست وگرنه دین اسلام را کمال نعمت و رحمت خدا بر خلق نمی خواند . ختم نبوت کمال نبوت است . یعنی در دین اسلام که دین آخرالزمان است همه مؤمنان امت محمدی ، یک محمدند در سیر وسلوک . و همه شیعیان یک علی هستند در حرکت به سوی علیین ! و کمال همه اینها در شریعت ، اسلام است و در طریقت هم حکمت و عرفان علی است . یعنی هر مؤمن بایستی یک محمد و علی و فاطمه شود از هر حیث و نه فقط در صورت شرعی و آداب . بلکه در معراج و شهود جهانی و همه جائی جمال حق همچون محمد و علی . این را بدان و در آن بمان تا مسلمان باشی و گرنه حتی یهود و نصاری هم نیستی بلکه مشرک کافری که شریعت محمدی را حربه ای بر علیه حقیقت محمدی کرده ای و بین ظاهر و باطن دین نفاق انداخته و در این خلأ ساقط شده ای در درک اسفل السافلین ! و آنگاه برای رفع شکیات نماز هم مجبوری که یک روبات الکترونیکی باشی .

۴۸۱- وقتی رسول خدا می فرماید: که اگر از غوغای بازار و خلق منزه شوید هر آنچه را که من شنیده و دیده ام شما هم می شنوید و می بینید . دیگر هیچ انکاری برای سیر وسلوک متافیزیکی و معارج روحانی اهل حق باقی نمی ماند . که هر مسلمان بایستی همان راهی را طی کند که محمد طی نمود و اینست معنای اسوه حسنه برای امت و نه ریش و تسبیح و عبا و عمامه !

۴۸۲- پس هرکسی که چون محمد ص مشتاق معراج نباشد مسلمان نیست و هرکسی هم که چون علی ع مشتاق دیدار با خدا در موجودات جهان نباشد شیعه نیست و بلکه مصداق این کلام خداست « و آن مسلمانانی که یهود شدند ... » و لذا این مسلمانان به قهر الهی دچار شده و تحت سلطه صهیونیزم جهانی گرفتار می آیند . اینست راز اینهمه ذلت و عذاب و رسوائی مسلمانان در جهان !

۴۸۳- بزرگترین مانع ادراک متافیزیکی ، عقل علیتی است . و لذا آنان که چنین ابتلائی را کمتر دارند و یا اصلاً ندارند از هوش و درک متافیزیکی برتری بر خوردارند که موسوم به امییون هستند در منطق قرآنی . و این امیت اساس نبوت و امامت و هدایت روحانی است .

۴۸۴- امیت دو نوع است وهبی و کسبی ! وهبی همان امیت خدادادی است که همه انسانها آنرا دارا هستند ولی در اسارت منطق علیت از دستش می دهند و به نسیانش می سپارند ولی امیت کسبی آنست که عارفان بواسطه جهاد و مراقبه حاصل می کنند و در واقع دوباره به یادش می آورند که عقل توحیدی و تکوینی است و جایگاه زمانی آن در ذهن هم الساعه و اکنون است .

۴۸۵- خدای را همه می بینند و دیده اند ولی باورش نکرده اند . « مسئله اینست که مردمان در دیدار خداوند تردید دارند » قرآن – و عقل علیتی منشأ این تردید و ناباوری است و اینست علت نبرد عارفانی چون مولانا با اندیشه گری .

۴۸۶- عقل علیتی ، عقل من – توئی و دوگانه و دیالکتیکی است و از یگانه بیگانه است .

۴۸۷- عقل متافیزیک و توحیدی ، عقل هوئی (اوئی) است در هر رابطه من – توئی عقل رابطه است . و این او ذات واحده من و تو و عاقل و معقول است .

۴۸۸- عقل علیتی ، عقل معیشتی است و عقل متافیزیکی ، عقل حقیقتی است ، عقل وجودی و نه عقل مصرفی و ابزار گرایانه .

۴۸۹- نگرش علیتی به جهان نگرش بیگانه و نامحرم است زیرا معنا و حق هر چیزی را در غیر آن چیز می جوید یعنی برای هیچ چیزی اصالت وجودی قائل نیست . یعنی هیچ چیز را علت خودش نمی داند و هر چیزی غیر خویش است . این نگرش عدمی به وجود است . وقتی غایت ظلم و نیست انگارانه این منطق آشکار می شود که سوژه اندیشه ، خود انسان باشد . و بدتر از آن اینکه سوژه وجود خداوند باشد . همچنین اخلاق و ارزشهای انسانی .

۴۹۰- در اندیشه علیتی که اندیشه حاکم بر تمدن مدرن و علوم و فنون مدرن است همه چیز وسیله و اسباب است . و اما هدف چیست ؟ معیشت و منافع زودگذر و پراگماتیستی ! پس طبیعی است که غایت علیت به پراگماتیزم و نفع گرائی مادی محض منجر شود .

۴۹۱- در اندیشه علیتی هرچیز و معنایی قابل توجیه و تبدیل به چیز دیگری است و لذا اندیشه علیتی کارگاه بازیگری و بازیچگی انسان و جهان است : لعب و لهو !

۴۹۲- اینست که غایت اندیشه علیت در فلسفه ، ماتریالیزم و نیهیلیزم است و در مذهب ، یا الحاد است یا ایده خدا که مترادف عدم است و در اخلاق هم نفع گرایی و بازیگری و ریا و مکتب اصالت دروغ و فریب .

۴۹۳- در اندیشه علیتی هرچیزی وسیله ای برای چیز دیگری است از جمله خدا و انسان و مذهب و اخلاق و علم و هنر و عشق و ...

۴۹۴- علیت ، منطق کفر و شقاوت و خیانت است . منطق توجیه هرکاری است زیرا عدم پرست است و کل جهان هستی را یک اسباب بازی می خواهد .

۴۹۵- تنها راه نجات از منطق علیت اینست که خداوند را در هر چیزی حاضر و مقیم و موجود بدانیم یعنی هرچیزی را موجودی احد و صمد بدانیم بی علت و معلول و بی تا . این منطق توحیدی و متافیزیکی است و هستی شناسانه !

۴۹۶- موجودیت هر چیزی وجه تمایز و بی تائی آن چیز نسبت به سائر چیزهاست . در حالیکه روش کاربردی منطق علیت ، همانا قیاس و تشبیه است و این منطق عدم گرایی است و لذا این منطق و علوم و فنون ناشی از آن کاری جز تجزیه و ترکیب نمی داند که سراسر کارگاه تبدیل و فساد و انهدام است . « بدانید که آیات الهی (مخلوقات) قابل تبدیل نیستند ولی کافران می خواهند آنها را تبدیل کنند » قرآن – و تجزیه و ترکیب روش تبدیل موجودات به غیر است . و این غیر نهایتاً جهان تکنولوژی و صنعت است که عرصه تباهی جهان و انسان است .

۴۹۷- یکی از واضح ترین ویژگی اخلاقی انسان اهل متافیزیک و معرفت وجودی صفت وفا و تعهد و مسئولیت نسبت به عالم و آدمیان است خاصه نزدیکانش . ولی انسان مبتلا به فیزیک و علیت و قیاس را هیچ عهد و وفائی نیست زیرا قدر چیزها را نمی داند و به بی قدری و عدم چیزها مبتلاست . چنین انسانی را چون محبت و خدمت و وفا کنی جفا و خیانت می کند و اگر به او جفا و خیانت کنی به تو وفا می کند زیرا او متعهد به عدم و تباهی است و تنها قانون حاکم بر اراده و اعمالش ، ابطال است که ذات بازیگری می باشد و عین عبث است : « آیا پنداشتید که شما را به عبث آفریده ایم و به سوی ما باز نمی گردید » قرآن – و این بازگشت به ازلیت وجود است یعنی متافیزیک محض .

۴۹۸- کل دین خدا امر به رجعت است و « رجعت » یکی از شاه واژه های قرآن است . این رجعت همان تأویل است (رجعت به اول) رجعت به عرصه قبل از خلق عالم و آدم . و این همان متافیزیک است بمعنای عرصه ماقبل از فیزیک و ماقبل از اجرام و مکان و زمان و جهان کثرت . ولی خداوند بارها متذکر می شود که « ولیکن اکثر مردم رجوع نمی کنند » .

۴۹۹- آنچه که به غلط موسوم به تفسیر قرآن است همان تأویل قرآن است . زیرا تفسیر قرآن که به معنای ساده سازی معارف قرآن است یک امر باطل در خود قرآن است زیرا خود خداوند در قرآن می فرماید که این کتاب ساده ترین بیان ممکن است که « قرآن مبین » به همین معناست . پس هیچ کس نمی تواند آیات و معارف قرآنی را ساده تر از خود قرآن بیان کند . پس سخن از تأویل قرآن است که در قرآن هم مذکور است که کار « راسخون » در علم است و کسانی که از نزد خدا صاحب علمی شده اند و علم لدنی دارند « و خداوند اهل تقوا را علم می بخشد » قرآن –

۵۰۰- زیرا قرآن کریم به طور کلی تبیین جهان فیزیک است و لذا بعد از هر مبحثی خداوند مخاطب را امر به رجعت (تأویل) و تذکر (به یاد آوردن) می نماید . و اگر کسی که قرآن را تلاوت می کند موفق به تأویل و رجوع و ذکر نشود در حقیقت هیچ کاری نکرده است زیرا تمام خیر ورحمت و هدایت وشفای نهفته در قرآن برخاسته از این امر است .

۵۰۱- قرآن خود کارگاه تأویل کامل جهان فیزیک است برای کسی که بر آن وارد شود و آنرا لمس نماید به هوش دل . « و لمس نمی کنند قرآن را مگر پاک شدگان » قرآن – یعنی پاک شدگان از فیزیک . و لذا بر متافیزیک قرآن وارد می شوند و این تأویل است . و بیهوده نیست که امام رضا ع می فرماید که مخلصینی از شیعیان ما پروردگارشان را در قرآن دیدار می کنند .

۵۰۲- و انسان کامل که از علیین است خود کاملترین آئینه تأویل جهان هستی است چرا که ام الکتاب زنده و قرآن ناطق است . و لذا هرکه در رابطه با وی قرار گیرد قیامتش بر پا می شود و در آخر جهان به اولش می رسد زیرا اول و آخر یکی است که هو الاول و الآخر !

۵۰۳- مجموعه آثار اینجانب چیزی جز تأخیر و تأویل قرآن و جهان و انسان نیست خاصه رساله حاضر که متافیزیکی ترین اثر مکتوب در تاریخ جدید جهان است آنهم به زبان عامی و منطق امی و فرهنگ مدرن !

۵۰۴- خداوند همواره برتر و منزه از ظرف تجلی و ظهور خویش از عالم فیزیک است . و اینست معنای تسبیح ، سبحان ربی العظیم ! و حتی برتر از تجلی اش از آسمان است : سبحان ربی الاعلی ! و اینست که

هرگز تکراری در تجلی اش نیست . یعنی هرگز به جمال و جلال بر بنده ای آشکار نمی شود که بار دوم باشد و حتی به همان تجلی بر بنده دیگری هم رخ نمی گشاید . یعنی هرگز از یک آیه دوبار تجلی نمی کند زیرا آن آیه یا موجود بر اثر آن تجلی از عالم فیزیک رخت بر میبندد همچون آن کوهی که محل تجلی حق بر موسی ع شد و فروپاشید و از میان رفت .

۵۰۵- از این منظر واقعه قیامت کبرا بهتر درک می شود که درآن روز پروردگار عالم از همه مخلوقاتش به یک باره تجلی می کند و لذا بساط عالم فیزیک جمع می شود و چون طوماری در دست حضرت حق قرار می گیرد همچون کتابی که همان قرآن است .

۵۰۶- به همین دلیل آنچه که موجب هدایت در قرآن می شود قرائت و خواندن آن نیست بلکه تلاوت قرآن است که به معنای تلالو و پرتو افشانی و درخشش است یعنی همان چیزی که در فرهنگ عرفانی ما موسوم به اشراق و مطلع (طلوع) است و آن بواسطه لمس طهورائی قرآن است . لمس آن انسانی که در دلش هیچ چیز فیزیکی نباشد .

۵۰۷- چرا همه زیبارویان عالم ارض کافردل و بیوفایند ؟ چرا هرچه که زیباتر است جفاکارتر و قهارتر است ؟ این یک راز متافزیکی است . همینطور است درباره زیبایان وادی ایمان و عرفان و توحید که جمله قهارند همانطور که خدایشان واحد قهار است .

۵۰۸- اصولاً ، ظهور قهار است و لذا ظهور امام زمان هم موجب خونریزی جهانی می شود همانطور که قیامت کبرا هم که عرصه ظهور حق است موجب انهدام جهان می شود .

۵۰۹- و زیبایی از هر نوعش ، ظهور است که « خدا زیباست » و در زیبایی شریکی هم ندارد . و ظهور قهار است و این قهاریت همان تسبیح و سبحان الله اکبر است تا همواره خداوند برتر باشد از هر ظهورش خاصه ظهور ارضی اش : سبحان ربی العظیم ! و اینست که تکرار نمی شود و استمرار هم نمی یابد زیرا استمرار همان تکرار است . و قهاریت زیبارویان دال بر همین حق سبوحیت ذات است . این راز کبیر را بدان و در آن جاودانه بمان و حق فراق را تقدیس کن تا در فراقش واصل ذات آئی !

۵۱۰- « هیچ چیز شبیه او نیست » زیرا عین اوست و اگر عین او نباشد لاجرم شبیه او می شود حتی در ذات وجودش . زیرا هرچیزی وجودی دارد پس در وجود شریک وجود خداست . این مکاشفه را که توحید فیزیک و متافیزیک است دریاب که به این سادگی هرگز بیان نشده بوده است و این رحمتی است از جانب خدای رحیم .

۵۱۱- در قرآن کریم سخن از رنگ خدا ، دست خدا ، چشم خدا، رحم خدا ، قهر خدا ، و ... می باشد و همه اینها شباهتهایی بین انسان و خداست . پس راز بی تایی و بی مثلی او چیست ؟ مسئله اینست که جز او نیست ! و مسئله دیگر اینکه : مردمان در دیدار او تردید دارند ! تردید در دیداردال بر عدم شوق و نیاز به دیدار است . و این دال بر عدم وجود است . پس جز او وجود ندارد .

۵۱۲- « اگر خدای را یاری کنید شما را یاری می کند که او بهترین یاری کننده است » - « اگر خدای را یاد کنید شما را یاد کند » - « اگر خدای را اجابت کنید شما را اجابت کند » قرآن – اگر این شرک نیست پس حتماً توحید است همانطور که نمی توان گفت چشم راست شریک چشم چپ است زیرا نگاه واحد و وجودی واحد است . پس اگر همه چیز توحید است شرک کدامست . شرک جز توهم و جهل نیست و لذا همواره محکوم به ابطال است یعنی واقع شدنی نیست . شرک محال است زیرا وجود و عدم یکی است . آیا مفهوم است؟

۵۱۳- همه خدای را دیدار کرده اند فقط انگشت شماری او را شناخته و باورش کرده اند . زیرا شوقی به دیدارش نداشته اند . و خداشناسی از جنس ایمان و عشق است نه فلسفه و کلام و استدلال . آدمی اگر همانقدر شوقی را که برای دیدار یار مجازی اش دارد برای خدا هم داشته باشد دیدارش می کند و بلکه با کمتر از آن . این را بدان و شرمنده شقاوت خویش باش !

۵۱۴- « آیا چه می دانی که یوم الدین چیست آیا می دانی که یوم الدین چیست ؟ روزی است که هیچ کس مالک چیزی برای خود نباشد » قرآن – یوم الدین روز قیامت و هنگامه دیدار خداست پس هرکه همه مالکیتهای مادی و معنوی و عاطفی را از دل و ذهن خود زدود یوم الدین او رسیده است یعنی درب متافیزیکش گشوده است .

۵۱۵- پس متافیزیک دشمنی جز مالکیت ندارد که هولناکترینش مالکیت عاطفی است که نامش را عشق نهاده اند که مالکیت انسان بر انسان است .

۵۱۶- پس دشمن و مانع متافیزیک ، فیزیک نیست زیرا عالم فیزیک ظهور متافیزیک است . دشمن متافیزیک ، فیزیک پرستی است . یعنی آنچه که امروزه مدرنیزم نامیده می شود : مدپرستی ، فرم پرستی ، جلوه پرستی ، فیزیک پرستی !

۵۱۷- عشق و عصمت و فراق : اینست شاهراه متافیزیک و مقام شهود . « هرکه عاشق شد و تقیه و عصمت گزید شهید است چون بمیرد » حضرت رسول ص – زیرا هرکه عاشق شد و به اختیار فراق و عصمت گزید از جهان فیزیک می میرد و به مقام شهود الهی می رسد و شهید است و مشهود !

۵۱۸- و باز رسول اکرم ص می فرماید: که مرکب قلم عالم از خون شهید هم برتر است . چرا ؟ زیرا عالم اگر عالم حقیقی باشد قلمش و اثرش مشهد و مناره شهود و مشاهده حق برای همگان است . و نیز همه دشمنان خدا را به خون خودش تشنه می کند و در قلوب همه اشقیاء شهید می شود چه خونش ریخته شود یا نشود . چون اهل قلم بلاوقفه و تا ابد مشغول قتال فی سبیل الله است و شهید جاوید یعنی همین ! و اینست که خداوند در کتابش نسبت به هیچ کس و چیزی به اندازه قلم و اهلش غیرت نشان نداده است و لذا دشمنان اهل قلم را به همه اتهامات و لعنت های ممکن مورد نفرت قرار داده است : زنازاده جفاکار ظالم پلید دروغگوی شرور ! و از غیرت و برکت این قلم همه قلم های دیگر را نیز ستوده و مورد حمایت خاص خود قرارداده است که : قسم به قلم و هر آنچه که می نویسند ! و این حمایت بی قید و شرط خدا از اهل قلم و آزادی آن است و نشان می دهد که خداوند چه قدر از دست دشمنان آزادی قلم خشمگین است که به همه ناسزاهای ممکن نفرینشان کرده است که چنین نفرین و ناسزا و فحاشی خدا در هیچ جای کتابش دیده نمی شود . زیرا خدا خود اهل قلم است و جهان را با قلمش آفریده است . یعنی بواسطه قلم ، خود را عیان نموده است . یعنی قلم ، قلم ظهورحق است . پس دشمنان قلم دشمن ظهور خدا هستند . و خداوند بهر چیزی که غیرت و حمایت ویژه اش را نشان می دهد بهمان شدت بر آن سخت گیر است همانطور که اشد سختگیری خدا بر انبیای اوست طبق کلام خودش در کتابش . پس هزاران وای بر قلم فروشان که نون قلم می خورند . زیرا خداوند خود بدستان خودش اهل قلم را رزق می بخشد . « وای بر کسانی که نان قرآن می خورند » رسول اکرم ص –

۵۱۹- دیگر از موانع عمومی و بسیار سرسخت حیات متافیزیکی آدمی نژاد و خانواده است یعنی همان چیزی که حضرت ابراهیم ع حدود یکصد سال با آن نبرد خونین نمود و بر این نبرد پایه های نخستین اسلام و ایمان و امامتش را مستقر ساخت .

۵۲۰- آدمی تا فرد نشود یعنی تا خودش نشود نمی تواند عامل امیال و آرمانها و معرفت فطری خویش گردد زیرا متافیزیک وجود آدمی بر فطرتش استوار است و فطرت انسان همان فطرت خداست طبق کلام خدا در کتابش .

۵۲۱- هویت نژادی و احدی و صمدی و بی تائی وجود انسان دشمنی شقی تر از نژادش ندارد و همین نژاد است که اساس مالکیت و خاصه مالکیت انسان بر انسان است .

۵۲۲- انسان تا فرد نشود وجود نیافته است و تا وجود نیابد متافیزیک وجودش را نمی یابد وبلکه حتی فیزیک وجودش را هم درک نمی کند .

۵۲۳- «حتّی اگر بر روی زمین فقط دو نفر انسان باشند یکی امام و دیگری مأموم است » این حدیث دال بر رازی عظیم در ذات روابط بشری است یعنی آن حقیقتی که ولایت و امامت نامیده می شود که یا امری جبری است و ظلمانی و یا اختیاری است و هدایت بخش . در قرآن نیز بیان دیگری از این امر است که

مؤمنان برخی اولیای برخی دیگرند . و یا این حکایت قرآنی که بیانگر همین حقیقت است که انسانها دوتا دوتا به بهشت و یا دوزخ می روند . و این تنها معنا و حقی از رابطه است که انسانها را از ستم و سلطه یکدیگر نجات می دهد و امکان ابزاری شدن آدمی را در روابط محال می سازد . این تنها رابطه من – توئی حاوی (هو) خداوند می باشد که یا به جبر بر روابط بشری حاکم است و یا به اختیار و ایمان . که نوع جبری اش به حیات مادون فیزیکی و دوزخی منجر می شود و نوع اختیاری اش هم به حیات ماورای طبیعی و بهشتی می رسد . بهرحال حق رابطه ولایت است که بمعنای فرمانروائی محبت و رحمت الهی می باشد . و رحمت درب ورود به متافیزیک است .

۵۲۴- اگر حتی دوتا از تجلیات حق تکراری و همسان نیست بدین معناست که حتی دو تا از موجودات دارای مقام وجودی واحدی نیستند و جهان هستی مثل یک نردبان است که هرچیزی در آن به مثابه یک پله است . و اینست حق ولایت در روابط اشیاء و انسانها . پس بدین طریق بطالت و ظلم و جنون حاکم بر اندیشه برابری و همسان سازی آدمها آشکار است که امروزه تحت عنوان دموکراسی ها کل جهان را تبدیل به دیوانه خانه ای بزرگ نموده که همه مشغول له کردن یکدیگرند تحت عنوان برابر سازی .

۵۲۵- درک و تصدیق ولایت حاکم بر روابط بشری است که روابط انسانها را تبدیل به صراط المستقیم هدایت به سوی پروردگار می سازد و نور متافیزیک را بر تمامیت حیات و هستی انسان می تاباند و هر انسانی را تبدیل به اسوه و الگوی رشد و حرکت دیگری می سازد . و هر فردی در آن واحد امام برخی و مأموم برخی دیگر است . « برخی مؤمنان اولیای برخی دیگرند » قرآن -

۵۲۶- بنابراین بستر و راز و موتور محرکه رشد آدمی امر ولایت و ولایت پذیری است و امر رشد و تعالی و تربیت انسان دشمنی شقی تر از فلسفه برابری ندارد : برابری زن و مرد ، والدین و فرزند ، پیر و جوان ، کافر و مؤمن ، جاهل و عالم ، و... آیا این یک مضحکه و مالیخولیا نیست .

۵۲۷- آدمها بواسطه شباهتها همسان نمی شوند و بواسطه تفاوتها برتری نمی یابند . همه انسانها الهی هستند و دارای ذاتی احدی و صمدی و بیتا می باشند و این اتفاقاً هرگز بمعنای همسانی نیست . همسانی عین ابطال است . برابری ، ایدئولوژی ابزارسازی انسانهاست و همه انسانها در محضر تکنولوژی و قدرت مطلقه صنعت برابر و هیچ و پوچند و محکوم به نابودی .

۵۲۸- برابری و همسان سازی ، کارگاه شیطانی ترین و مادون فیزیکی ترین و فاسد ترین روابط بشری است که در آن آدمها از حشرات هم پست تر می شوند زیرا حدود وجود نابود می شود و استقلال و هویت و مسئولیت آدم بودن ازمیان می رود و آدمها جمله ابزارهای بولهوسی همدیگر می شوند .

۵۲۹- مطلع و اشراق قرآنی سر برآورده از کمال درک و رعایت حد قرآنی است . همانطور که رسول اکرم می فرماید: قرآن را چهار وجه است : ظاهر ، باطن ، حد و مطلع : که ظاهر همان شریعت و احکام است و باطن هم معرفت است و حد هم درک و دریافت احدیت آیات و موجودات است که حاصل علم فرقان است و مطلع هم ظهور جمال توحید است از طلوع نور حقیقت اشیاء . این چهار رکن عالم وجود است از فیزیک تا متافیزیک !

۵۳۰- برابری انسانی آحاد بشری در حق انتخاب و بی تائی شان است یعنی در حق برابرنبودن وحق منحصر به فرد بودن . و این برابری توحیدی است . و آن برابری مشرکانه است که افراد برای برابر شدن صوری با طبقات بالاتر دست بهر فساد و فتنه و ستم و خیانت و خود فروشی می زنند و لذا این نوع برابری اساس ظلم است زیرا ذات این برابری ظلم به ذات الهی بشر است ظلم به مقام بی تایی انسان !

۵۳۱- بنابراین دموکراسی در تضاد آشتی ناپذیر با متافیزیک قرار دارد در حالیکه اهالی متافیزیک صالح ترین و مردمی ترین افراد جامعه هستند و با هیچ فرد و طبقه ای دچار تضاد و چالش نیستند زیرا مظهر نفس واحده بشری می باشند و به فطرت مردم ملحق گشته اند که فطرت خداست .

۵۳۲- افراد و جریانات دموکرات در عین حال که منکر متافیزیک هستند نهایتاً برای حل تضادهای درونی خود یعنی تضاد بین فیزیک و متافیزیک وجود ، مبتلای به اشد خرافات می شوند و چه بسا به جریانات

درویشی گری بازار و عرفانهای دجالی تمایل می یابند مثل استخاره و پیشگوئی و احضار روح و انرژی درمانی و تکنولوژی فکر و امثالهم . و این عذاب انکار متافیزیک است که فیزیک وجودشان را به مادون فیزیک و درک اسفل السافلین متصل می سازد که قلمرو شیاطین است .

۵۳۳- انکار پیروان برابری نسبت به متافیزیک از انکارشان نسبت به خدا و رسول و معاد و قیامت بر می خیزد که در انکار حقانیت مؤمنان و اولیای الهی به اوجش می رسد که این انکار وجودشان را دچار خفقان و تناقضات فکری و عاطفی و روانی می سازد و درست مثل اینست که آدمی روحش را منکر شده و به نبرد با آن برآمده باشد . چنین وضعی است که تمایلات خرافی را پدید می آورد جهت راهی برای نجات از این تضاد و خفقان روانی ۰ به همین دلیل شاهدیم که بسیاری از کافران اهل ثروت و قدرت در اواخر عمرشان درویش و جن گیر می شوند و سر از محافل احضار روح و غیبگوئی و امثالهم در می آورند که معمولاً بطریقی به تشکیلات فراماسونی پیوند می خورند که کانون شیاطین مجسم است .

۵۳۴- به یاد آوریم هیتلر زمانی یک سوسیال دموکرات آتشین بود که سر از محافل سری مادام بلاواتسکی درآورد و بتدریج تبدیل به یک دیکتاتور خون آشام شد .

۵۳۵- و نیز به یاد آوریم که اکثر بنیانگذاران دموکراسی آمریکایی که لامذهب بودند در تشکیلات فراماسونی عضویت فعال داشتند و از مرشدان و اساتید اعظم آن محسوب می شوند مثل ابراهام لنیکن ، توماس جفرسون و جیمز مدیسون و جورج واشنگتن .

۵۳۶- نطفه های اولیه دموکراسی و برابری در اراده به برابر شدن با شاهان پدید آمد . یعنی همه با شاه برابرند واین بدان معنا بود که همه باید شاه شوند پس شاه تقدیس می شد و دارای حقی عظیم بود که همه را به برابری با خود می کشاند . و لذا دموکراسی اراده به همه – شاهی است و این برابری در ظلم است آنهم اشد ظلم !

۵۳۷- شعار برابری زن و مرد هم به گونه ای دیگر از همین دست است و بر خاسته از اراده برابر شدن با مردان است آنهم برابری در زور و ظلم و زنای مردانه و آزادی بی قید و شرط جنسی .

۵۳۸- و لذا از برابری چیزی جز زر و زور و تزویر و زنا و خیانت توسعه نیافت که انکار شریعت و اخلاق متافیزیکی بود . و این اساس همه تضادها و خفقانهای روحی تمدن مدرن و مدرنیزم است که به انواع جنون و جنایت و خود – تخدیری و خود کشی انجامیده است که از این قحطی متافیزیک انواع عرفانها و معنویت های کذایی و شیطانی سر بر آورده است که قلمرو سقوط مادون فیزیکی است .

۵۳۹- پس بازهم متذکر می شویم که محال است عرفان و متافیزیک و دریافتهای روحانی بدون پشتوانه شریعت و اخلاق الهی پدید آید مگر اینکه مادون فیزیک و دریافتهای دوزخی و ابلیسی باشد . « برخی کافران می گویند بماهم وحی می شود آری می شود ولی این القائات شیطان است » قرآن - «در آنروز فرشتگان می گویند که پروردگار این مردمانی که خود را خداپرست می خوانند اکثرشان اجنه را می پرستند » قرآن- پس متافیزیک جنی و شیطانی هم داریم که در واقع مادون فیزیک است .

۵۴۰- ادراکات ملکوتی و جبروتی همواره قرین ادب و شرافت و محبت و عزت و خرد و کرامات و عصمت و قداست است در حالیکه دریافتهای مادون فیزیکی قرین با فحشاء و خفت و ذلت و خیانت و پلیدی و انزجار و شقاوت است زیرا تحت فرمان شیاطین و اجنه است .

۵۴۱- و اما این متافیزیک الهی وجود آدمی چیست که باید از وجودش متجلی گردد؟ بسیاری از علما حتی بر این پندارند که گوئی عالم غیب و ماورای طبیعی چیزی از آسمان ماوراء است که بایستی بر آدمی فرود آید و یا دربش بر او گشوده شود . که مطلقاً چنین نیست . این متافیزیک قرآنی بایستی از اعماق ذات طلوع کنند و این همان مطلع قرآن یا اشراق (طلوع) به بیان دیگر است . و آن درب هم بایستی از وجه دل آدمی گشوده شود و نه در آسمان . هرچند که چون این درب گشوده شد می بینی که درب آسمان گشوده شده است . و تجلی ذات را هم در جلوه حق از همه سو در زمین و زمان می بینی . که « او در زمین و آسمانها هست و در شما هم هست و در هر حال و همه جا با شما حضور دارد .... » قرآن –

۵۴۲- و این ستارگان اسمای الهی در آسمان ذات آدمی هستند که بایستی طلوع و اشراق نمایند تا طلوع شمس و قمر محمد – علی !

۵۴۳- که بنیادی ترین این اسمای الهی همانا اسمای ذات حق هستند که بصورت اصوات طبیعی در تنفس آدمی به طور فطری و حیاتی حضور دارند مثل : هو ، هی ، ها ، که سه اسم ذات متافیزیکی و ازلی پروردگار می باشند که اساس همه الفاظ و کلمات دیگرند که سه ضمیر « او » می باشند : مذکر و مؤنث و خنثی ! در این باب به کتاب « سر واژه » از اینجانب رجوع کنید .

۵۴۴- این اسمای ذات الهی (هو - هی - ها) در تجلی جمالی چون بحد کمال ظهور کند و از آسمان ذات آدمی بر آسمان برون نقش بندد جمال حقیقت محمدی و علوی و فاطمی است .

۵۴۵- خداوند در خلقت قدیمش کل اسمایش را در ذات آدمی نهاد و او را خلیفه خود در عالم ارض نمود . این همان امانت است که کل کائنات از پذیرش آن ابا نمودند و نزدیک بود که نابود شوند . این متافیزیک وجود ازل پروردگار بود که همان ذات هوئی حق است در عرصه قبل از خلق آدم .

۵۴۶- متافیزیک همان کشف وادی « هو » است که چهار رکن دارد : هو – هی – ها – هح . که هح نام ذات خودی حق در نزد انسان است و تجلی این اسم در جهان برون همان جمال نفس واحده خود فرد می باشد منتهی در ماهیت هاهوتی ! که به بیان دیگر هح به مثابه جامع وجودی هو – هی – ها می باشد که در آخرین تجلی ذات رخ می نماید . و بنده این تجلی چهارگانه را درک نموده ام و لذا این معارف تئوریک نیستند و بلکه شهودی می باشند که قبلاً در هیچ اثر عرفانی گزارش نشده است .

۵۴۷- ما درروایات شیعی می خوانیم که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از قبل از خلق عالم و آدم وجود داشته اند . این حقیقت به همین معنائی است که ذکرشان رفت . « من نبی بودم آن هنگام که هنوز خلقت آدم میان آب و گل بود » حضرت رسول اکرم ص –

۵۴۸- و اما درباره هویت « هح » باید گفت که دارای دو تجلی است و آن تجلی حسنین (حسن و حسین) است .

۵۴۹- سائر اسمای الهی نیز چنین هستند و هریک در تجلی کامل خود از ذات آدمی در جهان برون به جمال انسانی ظهور می کنند در هویت یکی از انبیای بزرگ الهی که نخستین محل تجلی این اسماء در تاریخ بوده اند . و لذا همه اولیای الهی در آخرالزمان نیز بهمراه این انبیای الهی سلوک می کنند و با این بزرگان محشورند .« آنانکه در دین خالص تنها شدند بدانند که با انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین محشور می شوند و اینان خوب رفیقانی هستند » . قرآن – این حشر امری فقط مربوط به حیات پس از مرگ نیست زیرا پس از مرگ تنهایی از میان می رود پس سخن از حشر در حیات دنیاست .

۵۵۰- همانطور که طبق روایات اسلامی و به تصدیق بزرگانی چون ابن عربی حروف مقطعه در آغاز سوره های قرآن ، ملائک هستند که فرد تلاوت کننده را اگر از مؤمنان پاک باشد در آفاق و انفس آیات سیر و سلوک می دهند و تا سرحد لقای الهی به پیش می برند .

۵۵۱- و بدان که غایت و کمال تجلی هریک از اسمای الهی انسانی است که دارای دو جایگاه وجودی در زمان است که یکی در تاریخ گذشته است (مثل انبیای الهی) و دیگری در الساعه است مثل اولیای الهی : رحیم، کریم ، رزاق ، حی ، حکیم ، قادر ، قهار ، حبیب ، شفیع ، شافی و ...

۵۵۲- اسمای الهی ارکان و الفبا و اتم های تشکیل دهنده ذات وجود انسانند و آدمی فقط با بر زبان راندن این اسماء و بر ذهن و دل جاری نمودن نور معانی آنها توأم با یاد خداوند است که این ذرات ذات را تبدیل به رآکتور کون فیکون عدم می کند تا خود را هستی متافیزیکی و الهی بخشد . و این واقعه ذکر و خلقت عرفانی و خلق جدید در قرآن است و مصداق این کلام خدا که: اگر خدای را یاری دهید شما را یاری می دهد !

۵۵۳- این اسماء عناصر خلق کننده هستی متافیزیکی انسان هستند . حضور این اسماء در ذات آدمی مصداق این کلام خداست که : ما از رگ گردن به شما نزدیکتریم ! که این « ما » اشاره به حضور جمعی اسماء اوست . زیرا خداوند از ذات هریک از اسماء خود تجلی خاصی در جمال و کمال دارد بر اهل ذکر ! و اینست جریان متافیزیکی شدن انسان در جهان و کالبد فیزیکی خویشتن !

۵۵۴- طبق حدیث قدسی و برخی معارف دینی در سائر ادیان ، خود خداوند هم در ازل فقط یک کلمه بوده است . و کل جهان هستی از فیزیک تا متافیزیک چیزی جز تجلی این کلمه نیست ! کلمة الله !

۵۵۵- پس کلمه اتم ازلی متافیزیک است که ابدیت آن جمال آن کلمه است . همانطور که مثلاً در قرآن کریم خداوند می فرماید که عیسی مسیح کلمه من بود !

۵۵۶- همه موجودات عالم تجسم کلمات هستند و این تجسم (فیزیک) در نهایت صورت انسانی می یابند که متافیزیک آن کلمات می باشند که دارای دو جلوه ماوراء و مادون فیزیک هستند .

۵۵۷- بنابراین هر شیئی در جهان فیزیک یک تأویل دارد که یک کلمه است و یک تأخیر دارد که یک هویت انسانی است .

۵۵۸- پس کل جهان هستی فیزیکی و محسوس بین کلمه و انسان در جریان است و وجود انسان کارگاه تجلی متافیزیک است که از رویارویی کلمه و فیزیک رخ می نماید : ذکر !

۵۵۹- در حقیقت کل اعجاز و جادوی متافیزیک در بر زبان راندن و زمزمه کردن و به یاد آوردن اسمای الهی است در کارگاه نفس ناطقه آدمی !

۵۶۰- یعنی نفس ناطقه انسان است که از طریق کلمات ، عالم فیزیک را تبدیل به متافیزیک می سازد .

۵۶۱- همین کلمة الله در نفس ناطقه و خاصه هسته مرکزی آن یعنی دل است که تبدیل به لقاالله در بیرون می شود . این جادوی ذکر است .

۵۶۲- اصلاً کل کائنات در مقابل روی آدمی هر آن مخلوق ذکر کلمات در نفس ناطقه انسان است . این معنای بدیهی را دریاب که اسم اعظم معرفت بشری است و سرّ خلق عالم از عدم !

۵۶۳- وجود آدمی کارگاه و مقرّ فرماندهی خلقت جهان است همان اراده به حق . و اینست معنای خلق جدید ! این نکته را فهم کن که هسته مرکزی قوه ادراک است .

۵۶۴- « قیامت آن روزی است که اسرار درون انسان عیان شود » قرآن – پس قیامت بواسطه معرفت نفس و انسان شناسی عرفانی – متافیزیکی برپا می شود . یعنی قیامت یک پدیده کاملاً علمی است و علم النفس است که آنرا برپا می کند . همانطور که نخستین پرچم دار قیامت علی ع سلطان معرفت نفس است .

۵۶۵- پس هر اثر عرفانی و متافیزیکی یک برپاکننده قیامت در هر دوران است که فرمود « هر دوران را اجلی است و هر اجلی را کتابی است » قرآن – و البته امّ الکتاب اجلها قرآن است .

۵۶۶- پس از هر قیامتی طبق کلام خدا مردمان در هر عصری به دو دسته صادق و منکر تقسیم می شوند یعنی کسانی که حق قیامت را تصدیق کرده و توبه می کنند که بخشوده می شوند و کسانی که انکار می کنند که به شقاوت و عذاب الهی دچار می شوند . و البته اهل صدق انگشت شمارانند .

۵۶۷- این قیامتهای عرفانی موجب قطبی شدن مردم به دو قطب کفر مطلق و ایمان خالص می شود که اکثراً به کفر و شقاوت می گرایند و در شهرهای بزرگ صنعتی متمرکز می شوند که قلمرو زمینی مادون فیزیک و درک اسفل است . و انگشت شمار مؤمنان هم از شهرهای بزرگ مهاجرت می کنند و به ارتفاعات و نقاط دوردست می روند که قلمرو بهشت زمینی است .

۵۶۸- بهمراه هر اثر متافیزیکی موجی از اخلاق عرفانی و متافیزیکی در میان مؤمنان رخ می نماید که این امر نیز موجب قطبی شدن اخلاق جامعه می شود به شقاوت و ظلم و تبهکاری مفرط از یک سو و رحمت و سخاوت و عزت از سوئی دیگر می انجامد . و بدین طریق ماوراء و مادون فیزیک از هم جدا می شوند .

۵۶۹- هر اثر متافیزیکی – عرفانی جدید که در هر عصری پدید می آید برپا کننده قیامت آن عصر است حتی اگر احدی این اثر را مطالعه نکرده باشد . این قیامت از وجود نویسنده یا کاشف این وجه از متافیزیک آغاز می گردد . و برپاکننده قیامت هر دورانی یکی از علیین است .

۵۷۰- « درباره هنگام قیامت سئوال می کنند . بگو هر آن جاریست » قرآن – پس ما بلاوقفه مشمول قیامت هستیم یعنی دائماً متافیزیک از بطن فیزیک در حال رخ نمودن است . حال آنکه اساس جهان فیزیک پابرجاست و این معنای ثبات در تغییر و تغییر در ثبات است که درکش نیازمند معرفتی لطیف و دقیق است.

۵۷۱- ظهور متافیزیک از بطن فیزیک برای مؤمنان امتحان عظیمی بهمراه دارد و آن ظهور اشد شقاوت و عداوت کافران و منافقان است بر علیه مؤمنان که حامی این ظهور هستند . این واقعه منجر به شقه شدن صفوف متحد شرک است در بطن خانواده ها و اصناف و طبقات و حکومتها . که شرک را محال ساخته و دو قطب کفر و ایمان را پدید می آورد .

۵۷۲- و کسی که خبر از مکاشفات و مشاهدات نوین متافیزیکی می دهد خبر از قیامتی بزرگ می دهد در ذات دوران خویش . و لذا عداوت و انکار و دسیسه عظیمی بر علیه او در سراسر جامعه شکل می گیرد . او به مثابه زبان گویای امام زمان در هر عصری می باشد و صاحب قلم حق است .

۵۷۳- « پروردگارا مرا نور گردان » این دعای رسول خداست که اسوه حسنه امت خود است و لذا هر مسلمانی بایستی چنین دعائی داشته باشد . و این یعنی پروردگارا فیزیک وجودم را متافیزیک گردان ! و این تأویل وجود است که موجب تأخیر (به آخر رسیدن) و تکمیل وجود است و انسان کامل را پدید می آورد که هیکل نوری است .

۵۷۴- جریان نوری شدن وجود انسان همان جریان مکاشفات و مشاهدات متافیزیکی است .

۵۷۵- نوری شدن همان یگانه و جاری شدن در جهان است زیرا نور ذات و جوهره اصلی عالم وجود است . پس نوری شدن به وصال رسیدن است و این معنای رستگاری و آزادی است و وحدت وجود .

۵۷۶- نوری شدن اجر و نتیجه ذاتی تلاش برای کار خدائی است و برای خدا کارکردن عین کارکردن برای خویشتن ذاتی خویش است و نه خویشتن گذرای فیزیکی . یعنی کار متافیزیکی ، کار فوق علیتی ، کار فوق غریزی و فوق نژادی . کاری که حاصل فیزیکی ندارد .

۵۷۷- نوری شدن نیز درجات دارد که هر درجه ای از وجود نوری جایگاه علمی ویژه است و علوم حقیقی حاصل چنین واقعه ای است زیرا آدمی تا در جایگاه وجود چیزی قرار نگیرد و خلیفه آن شود آنرا به لحاظ وجودی نخواهد یافت و نخواهد شناخت .

۵۷۸- اصلاً مقام خلافت اللّهی انسان همین است که انسان بتواند خلیفه کل جهان و جهانیان باشد و این جز بواسطه نوری شدن وجود ممکن نمی شود .

۵۷۹- و اگر محمد مصطفی ص را عقل کل و مخزن علم الهی می دانیم بدلیل اینست که به مقام هیکل نوری نائل آمده است و لذا حقیقت اشیاء را همانگونه که هستند در می یابد . « پروردگارا حقیقت اشیاء را همانگونه که هستند بمن بنما » رسول اکرم ص . همه این دعاوی امری واحدند : پروردگارا بر علمم بیفزا ، پروردگارا مرا نور گردان . و حقیقت همه این دعاوی دریافت مقام خلافت اللهی است که هدف خلقت انسان بوده است .

۵۸۰- و هیچ علمی نیست الا اینکه صاحبش را امر به عمل و تعهد بخویش می سازد و مهلتی قرار می دهد و چون این تعهد به فعل نیاید آن علم تبدیل به جهل مرکب و حماقت شده و صاحبش را گمراه می کند . که خود در کتابش فرموده « و خدایش از روی علم گمراهش نمود » جاثیه (قرآن) و بدتر از آن اینکه چنین علمی تبدیل به زنجیر بر گردن صاحبش می شود و این در صورتی است که آن علم فروخته شود به دنیا و سیم و زر (فیزیک – زنجیر) - « علم بی عمل زنجیری است بر گردن صاحبش » رسول اکرم ص-

۵۸۱- پس علم حقیقی خود نور است و موجب تعالی صاحبش به نوری برتر می شود چون به آن عمل شود و زکاتش به خلق پرداخته شود بی مزد و منت .

۵۸۲- پس تمام مکاشفات و مشاهدات متافیزیکی از علم است و علمی است ، علم وجودی و توحیدی و نه علم علیتی و ذهنی و مشروط . « بگو که آنرا از روی علم نازل کرده است » نساء –

۵۸۳- و علم ، نور است و نور هم علم است . « و هرکس را که خداوند نوری نداد وی را نوری نیست » انفال – پس علمی جز از جانب خدا نیست و آن اجر تقوا است که :« خداوند خود اهل تقوا را تعلیم میدهد» پس منکران معرفت وحدت وجودی را تقوائی نیست حتی اگر اسوه های شریعت عبادی باشند . و آنان را اسوه های بخل خواهی یافت که از شقاوت قلب است و اشقیاء را تقوائی نیست .

۵۸۴- و بخل اول صفت کفر است و نخستین بخیل ابلیس بود که به علم باطنی آدم بخل ورزید و کافر شد و بانی کفر و شقاوت گردید .

۵۸۵- « او هرلحظه در کاری است » الرحمن – و این کار خدا همان خلق جدید و آفرینش عرفانی – متافیزیکی انسان است . « و شما نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد » انسان – پس این کاری انسانی – الهی است توأمان که « هرکه خدای را یاری دهد خدا هم یاریش دهد » و این واقعه نوری شدن انسان است .

۵۸۶- و اگر آخرالزمان در روزقیامت پنجاه هزارساله عرصه ظهور اشد شقاوت و کفر و عداوت هم هست بدلیل انکارو عداوتشان با وقایع و مشاهدات متافیزیکی وجود عارفان است . آنکه با نور حق درافتد به ثقیل ترین و سخت ترین موجودات عالم در درک اسفل السافلین تبدیل می شود که بنده آنرا شبیه به سیاه چاله های فضایی نموده ام که محل سقوط اجرام هستند و هیچ نوری از آن ساطع نمی شود و به مثابه ظلمت مطلق است .

۵۸۷- همانطور که این سیاهچاله های فضایی راز بقای عالم فیزیک و ماده هستند و همچون میخهای استقرار کهکشانها می باشند این اشیای ضد نور خدا در انسان هم راز بقای مادی و فیزیکی بشر بر روی زمین هستند و نگهبانان مادیت بشرند مثل نژادپرستان ، تکنولوژی پرستان ، و پول پرستان و طلا پرستان.

۵۸۸- « روزی که سفید و منور شود چهره هایی و سیاه و تاریک شود چهره هایی دیگر . و آنانکه سیاه روی شدند بدلیل انکارشان است پس از ایمانشان . » آل عمران – و این بدلیل بروز پدیده های متافیزیکی است و دو نوع برخورد شاهدان با آن - « و آنانکه رویشان منور شد در رحمت خدا جاودانه اند . » آل عمران –

۵۸۹- و این رحمت جاودانه همان علم حاصل از تصدیق پدیده های نورانی و متافیزیکی است .

۵۹۰- صورت آدمی ظرف فیزیکی کل متافیزیک است . همانطور که صورت آدمی مظهر کل هویت یگانه اوست . و انسان با صورتش به چیزی روی یا پشت می کند ، تصدیق و یا انکار می کند و نیز صورت آدمی قلمرو همه حواس اوست که جهان را در می یابد . صورت آدمی درب ورود به جهان است و درب ورود جهان بر او . و این ورود یا نورانی است و یا ظلمانی ! و چون نور متافیزیک را که نور خداست تصدیق کند نورانی می شود و چون تکذیب کند سیاه و ظلمانی می گردد .

۵۹۱- پس آنکه خود عارف و اهل مکاشفه و سلوک روحی نیست می تواند بواسطه تصدیق مکاشفات عارفان به برکات و نورمتافیزیکی نائل آید و اهل شود . همچنین است بواسطه تصدیق یا تکذیب حقایق و معارف کتب متافیزیکی از جمله رساله حاضر و امثالهم .

۵۹۲- تصدیق یا تکذیب حقایق متافیزیکی زندگانی انبیاء و اولیاء و عرفا نیز موجب سفید یا سیاه روی شدن و رحمانی یا ظلمانی گشتن است و آنانکه حقایق وحدت وجودی را انکار می کنند در جرگه سیاه رویانند .

۵۹۳- وجود نور است و آنچه که این نور را از تجلی مانع می گردد ظلمات فیزیک است که نفس و دل آدمی را تسخیر نموده است . و لذا تنزیه و تسبیح وجود به مانند برون افکنی غیر از خویش است و مثل آب و جارو کردن خانه است و همانطور که ابن عربی هم می فرماید تسبیح خدا عین تسبیح خویش است . همانطور که یاد خدا عین یاد خویش است .

۵۹۴- و تصدیق نور وجود اولیاء عین راه دادن این نور به دل است تا این نور ظلمات فیزیک را محو سازد و این تسبیح کبیری است که از عمری تسبیح خودبخودی مؤثرتر است . و اینست راز هدایت حاصل از وجود اولیای الهی .

۵۹۵- پس اگر خود عارف شاهد و کاشفی نیستی نور وجود عارفان را تصدیق کن تا از نورشان برخوردار شوی بی عمری جهاد و مشقت ! « پیروی کن هدایت کسی را که خدای هدایتش کرده است » قرآن –

۵۹۶- در دوره ای از اوج نزول روح و مکاشفات متافیزیکی خود زن جوانی در همسایگی ام قرارگرفت که به لحاظ شخصیت و اعتقاد و هویت انسانی سابق خود ، موجودی به تمام و کمال ظلمانی و تباه شده و تقریباً دیوانه بود که سواد اندکی هم داشت . در طی حدود دوسال این زن فقط بواسطه تصدیق و اندک خدمتی که ارائه می داد تبدیل به زنی قدیس و عارف و صاحب نور شد و کراماتی عظیم یافت و حتی در آن دوره ایشان بدون آنکه خود متوجه باشد در هوا راه می رفت و به هنگام راه رفتن حدود یک وجب از زمین فاصله داشت که این از موقعیت متافیزیکی مردان بزرگ است . زنی که حتی به لحاظ کلامی فردی فحاش و بغایت بی ادب بود در اندک مدتی صاحب کلامی عارفانه و نورانی شد تا آنجا که همچون فیلسوفی در جمع مردان اهل فلسفه و ادب غامض ترین مسائل را می شکافت و پاسخ می داد . این فقط به برکت تصدیق و خدمت بود .

۵۹۷- ابن عربی می فرماید اگر مسیح و حواریونش بر آب راه می رفتند محمد و مؤمنان امتش در هوا می پرند . و این عین حقیقت است زیرا مسیح و حواریونش روحانی بودند و محمد و مؤمنان امتش نورانی هستند . و انسان فقط به قدرت نور است که بدون بال پرواز در هوا می پرد همانطور که محمد ص به معراج رفت .

۵۹۸- خدمت به مردان خدا عین یاری دادن به خداست به مصداق « هرکه خدای را یاری کند خدا هم او را یاری دهد » و یاری به خدا جز این نیست .

۵۹۹- عین القضاة همدانی از سالکان وادی هو که در جوانی شهیدش کردند در پاسخ به نامه یکی از مریدانش که مسائل متافیزیکی را فهم نمی کرد گفت : « تو هنوز خدمت کفش مردان حق ناکرده چگونه توقع فهم این حقایق داری !» یعنی تو فاقد نوری زیرا با اهالی نور نبوده ای پس حقایق نوری را هم فهم نمی کنی .

۶۰۰- سخن بر سر« خدمت کفش » است یعنی اگر توان خدمت خود مردان حق را نداری لااقل کفشهای آنها را جفت کن . که همه اشیای این مردان نیز صاحب نورند و اجسامی متافیزیکی محسوب می شوند و سبب اتصال به متافیزیک می شوند . و این همان مسئله تبرک و برکت وجودی مردان خداست که متأسفانه اکثراً استفاده ابزاری و فیزیکی می شود که امری گمراه کننده است . بایستی خدمت به نیت هدایت باشد و نه معیشت و سیاست .

۶۰۱- این زن مذکور که در هوا راه می رفت بزودی دچار غرور گشت « بـه کرم پروردگار غره شدند » قرآن – و لذا ایمانش را فروخت و بـه دکـان شـهرت و هویتهـای بـازاری بـرد و پس از مـدتی از جملـه سیاه رویان گشت و نورش را از دست داد قبل از آنکه آنرا تبدیل بـه علـم و عرفـان سـازد و ایـن رحمـت را ابـدی نماید .

۶۰۲- مولوی هم کمتر از دوسال شمس تبریزی را فقط خدمت نمود و تبـدیل بـه انسـانی نـوری گشـت کـه از نورش هفت قرن است که بشریت هدایت می شود .

۶۰۳- علی ابن ابیطالب هم بیست و سه سال محمد ص را شبانه روز خدمت نمود و صاحب کل نـورش گردید تا آنجا که خدای را در هر چیزی دیدار می نمود بواسطه نـور نگـاهی کـه یافتـه بـود . او حتـی یـک مسئله علمی و فلسفی و متـافیزیکی از پیـامبر نپرسید و بلکـه آنانکـه فقط از او مسئله مـی پرسیدند اکثـراً منافق و سیاه روی شدند . آنانکه خدای را یاری کردند یاری شدند .

۶۰۴- افراد جاهل و نور نادیده افرادی ظلمانی وسیاه روی نیستند بلکه بی نورند . ولی کسانی که نور دیده و بلکه یافته و آنرا فروختند و خرج فیزیـک نمودنـد سیاه روی مـی شـوند . ایـن مسـئله حتـی بـه لحـاظ علـم فیزیک نور هم قابل فهم است . همانطور وقتـی کـه انسـان بـه آفتـاب مـی نگـرد و سـپس روی بـر مـی گردانـد برای مدتی همه جا را سیاه می بیند .

۶۰۵- پس اگر خود اهل متافیزیک و نور نیستی اهلش را خالصانه خدمت کن و یاری دادن خدا همین است و لاغیر !

۶۰۶- بنگر سیاه رویانی که در لباس علم و دین و عرفـان جز ظلمـت نمـی پراکننـد . عبـرت گیـر و از آنـان مباش و بگریز از ظلمتشان !

۶۰۷- «ای کسانی که ایمان آورده اید بدانید که همسر و فرزند و مال شما دشمنان ایمـان شـمایند ولـی عفـو کنید و درگذرید ...» تغابن – این دشمنی به این دلیل است که نور ایمان را تبدیل به ظلمت فیزیک می کند . این دشمنی نژاد با نزاد است . دشمنی تاریخ با الساعه است . دشمنی فیزیک با متافیزیک است .

۶۰۸- به همین دلیل در سوره توبه می خوانیم که خداوند خطـاب بـه کسـانی کـه نـور ایمـان خـود را بـه نـژاد فروخته اند می فرمایـد کـه « اگـر در آنـروز بگوئیـد کـه تقصیر والـدین و فرزنـدان و خـواهران و بـرادران و عمو و عمه و دائی و خاله و.. . است از شما پذیرفته نمی شود چون دروغ می گوئید و می دانیـد کـه دروغ می گوئید . » زیرا دشمنی شقی تر از نژاد برای ایمـان نیسـت . و آدمـی بـرای انجـام کارهـای زشـت و رفـتن راه نادرست خانواده خود را بهر طریقی راضی می کند و یا می فریبد ولی بـرای راه راست اکثـراً بهانـه مـی آورد و عشق و عواطف غریزی و حیوانی اش را با عشق الهی معامله می کند و لذا خداوند مـی فرمایـد کـه دروغ می گوئید و می دانید که دروغ می گوئید !

۶۰۹- بنده والدینی را دیده ام که چه بسا نمازخوان و متشرع هم هستند که در قبـال تبـاهی آشـکار فرزنـدان خود سکوت و بلکه حمایت پنهان و آشکار می کنند ولـی در قبـال بیـداری معنـوی و هـدایت روحـانی آنـان تـا سرحد جنایت مبارزه می کنند و عاقشان می نمایند همچنین کسانی که در قبال همسران خود اینگونـه انـد .

۶۱۰- اینست که بیداری معنـوی و عرفـانی بـدون هجـرت امکـان ادامـه نـدارد و در جـای جـای قـرآن امـر بـه هجرت به مؤمنان است .

۶۱۱- اصولاً هجرت سرآغاز سیر آفاق است کـه سیر انفس را بهمـراه مـی آورد و از جملـه عبـادات اسـت زیرا آدمی بـه مـرور زمـان در جغرافیـای فیزیکـی محیط زیست خود فسیل و منجمد و فیزیکـی مـی شـود و روانش از جریان باز می ایستد . و لذا همه انبیای بزرگ با هجرتهای بزرگ دین خود را بنا کرده اند و این سنت الهی برای همه اهل حق است . با نگـاهی بـه زنـدگی بزرگـان معرفـت در مـی یـابیم کـه همـه شـان بخـش عمده ای از زندگی خود را در سفر و هجرت بوده اند .

۶۱۲- « چرا بر روی زمین سیر نمی کنید آیا از رزق خود در هراسید ... بدانید که زمین خدا برای مؤمنانش بسیار وسیع است ... » قرآن – این وسعت متافیزیکی فیزیک است .

۶۱۳-بسیاری بر این پندارند که متافیزیک هم لزوماً صور برتر و عجیب فیزیکی است در حالیکه در ظرف حیات دنیا اکثر حقایق و وقایع و مکاشفات متافیزیکی چنین نیستند و حتی عارفان واصلی که دائماً و تمام عمرشان در کشف و شهود بوده اند نیز فقط چندباری جمال حق را به چشم و حس خود یافته اند و مابقی امور جمله معنوی و عرفانی است و این دیدن نادیده ها به چشم خرد و حکمت و بصیرت است . همانطور که حتی حضرت رسول اکرم نیز فقط یک بار و یا به روایتی دوبار به معراج رفتند . کل ارزش و حق کبیر حیات دنیا در همین راز است . همانطور که قرآن کریم می فرماید کافران پس از مرگشان که در حیات اخروی و متافیزیکی قرار می گیرند از خدای می خواهند که یک بار دیگربه حیات دنیا و فیزیکی بازگردند تا جبران کنند . بدان که کل ارزش متافیزیک و حیات عرفانی و اخروی از حیات دنیای آدمی برمی خیزد و به اجر و جزای این زندگی فیزیکی است . و بدان این ماده و فیزیکی که با آن سرو کار داری تماماً متافیزیکی و الهی است . پس در حضور خداوند با ادب و هوشیار و با تقوا باش !

۶۱۴- حیات متافیزیکی ظرفیت معنوی و اخلاقی و عرفانی کبیری می طلبد . غرّه شدن به کرم پروردگار به گمراهی هولناکی می انجامد . بنگرید که برخی با دیدن در چند خواب و رویا دچار چه کبر و ستمی می شوند و کوس اناالحق می زنند ، تا چه رسد به مکاشفات بیداری .

۶۱۵- تجربه اینجانب در رابطه با اکثر آدمهایی که با ما ارتباط معنوی پیدا کردند بسیار تلخ است بدلیل کبر و غرور و جنونی که نسبت به کرم خداوند پیدا کردند که بسیاری از آنان عاقبت مدعی وخصم خود بنده شدند و به عواقبی سخت دچار گشتند . تا جائی که بنده مدتهاست که تقریباً از کل مردم انزوا گزیده ام . تا آنجا که بالاخره سنت قدما را در این راه تصدیق می کنم که چه امتحانات شاقه و مراحل مقدماتی سختی را برای طالبان و مبتدیان پیش رویشان می نهادند و از هر هزار نفر یکی را لایق می یافتند . تقوا و تزکیه و مراقبه دائم و خدمت و اطاعت بی چون و چرا اموری واجب برای درک و دریافت معارف متافیزیکی و حیات عرفانی است .

۶۱۶- یک انسان نوری فقط عارف به معارف الهی و حکیم اسرار زندگانی و شاهد بر جلال و جمال حق نیست بلکه جانشین خدا درمیان مردم است و لذا رزاق خلق نیز می باشد و همچنین حامی مستضعفین و شافی بیماران و حامی زندانیان و بردگان و همسر همه بیوه زنان و تنهایان و پدر و مادر یتیمان و پناه آوارگان و درماندگان است و در یک کلام آغوش رحمت خداست . و اینکه چنین امری چگونه ممکن می شود رازی دگر است و مگو !

۶۱۷- عشق عرفانی و متافیزیکی اجر عشق به خدمت و سعادت و هدایت خلق است . و اگر بانیان این علم انبیای الهی هستند به همین دلیل می باشد . آنچه که سنت انبیاء و خاصه سنت محمد مصطفی ص می باشد اساساً همین عشق به خلق خداست و نه فقط تقلید آداب و اطوار شخصی آن حضرت . آنچه که او را عقل کل عالم نمود همین عشق بود .

۶۱۸- گاندی رهبر عارف هند می گوید : همه می پندارند که من آمده ام تا مردم هند را به نیروانا (متافیزیک) برسانم در حالیکه کاری جز تعلیم آداب خوردن و ریدن و جماع کردن و حرف زدن به مردم را ندارم. این همان اساس رسالت انبیای الهی و اوصیای آنان در تاریخ بوده است یعنی شریعت . و شریعت راه رسیدن به حقیقت است . رعایت آداب فیزیکی راه و روش رسیدن به متافیزیک است . این را بدان و در آن بمان جاودان !

۶۱۹- ادب ظرف وجود است و معرفت هم مظروف آن است . پس باادب باش تا بزرگ شوی و لایق معارف الهی گردی .

۶۲۰- و بدان که « العشق کلها آداب » حضرت رسول ص – آنکه ادب ندارد عاشق نیست هرچند که شاعر باشد و بدان که بقول قرآن کریم « شاعران گمراهند و هرکه آنها را پیروی کند گمراه می شود زیرا ریاکارند و می گویند آنچه که خود نمی کنند . مگر اینکه توبه کنند و اهل ذکر شوند و از ظلمی که به خود کرده زیرو رو شوند ... » . پس بدان که عرفان ، شعر و شاعری نیست مگر اینکه جز ذکر خدا نباشد.

۶۲۱- « به تحقیق که آفریدیم انسان را در عالیترین مقام و سپس پرتابش نمودیم در پست ترین پستی ها . مگر اینکه ایمان آورده و اعمالش را به صلح آورد و او راست اجری بی پایان . پس چه چیزی تو را به انکار در دین می کشاند . آیا خدا با حکیم ترین حکم کنندگان نیست . » تین –
ایمانی جز در رابطه با امامی زنده نیست . و صلحی جز در رابطه با او و اطاعت از او نیست که تو را به اجری بی پایان می رساند . پس چه چیزی تو را به انکار این امر می کشاند ؟ زیرا او حکیم ترین حکم کنندگان است که خدا با اوست که در او از درک اسفل السافلین به مقام اعلی العلیین خود بازمی گردی که او خود اعلی العلیین مقیم در اسفل السافلین است .

۶۲۲- بدان که ارکان حیات فیزیکی همان دربهای متافیزیک هستند : آب ، خاک ، نور ، هوا ! این چهار عنصر با هم بطرزی ترکیب شده که جمال مهرونی را پدید می آورد که شما برای وصالش حاضرید خودتان را نابود کنید و می کنید ولی این جمال شما را دوباره بوجود می آورد . آیا این فیزیک است یا متافیزیک ! آیا این طبق قانون علیت است یا عشق ! این منطق علیتی است که معنایی غیر علیتی پدید آورده است . فیزیک است که متافیزیک تولید کرده است .

۶۲۳- آیا آب ، خاک ، نور وهوا هریک به تنهایی پدیده ای فیزیکی هستند یا متافیزیکی ؟ هریک متافیزیک فیزیکی هستند . و رابطه این چهار عنصر با همدیگر علیتی نیستند بلکه عاشقانه است . وگرنه معلول نمی توانست معبود و محبوب علت گردد.

۶۲۴- فیزیک نمی تواند مولد متافیزیک باشد . زیرا معلول نمی تواند برتر از علت باشد . مگر اینکه آب و خاک و نور و هوا جملگی موجوداتی متافیزیکی باشند و همچین روابط و گردهمائی آنها هم فوق علیتی و فوق مادی است .

۶۲۵- فقط آب حامل عرش خدا نیست بلکه خاک و نور و هوا نیز حامل عرش اویند : عرش رحمان ، عرش عظیم ، عرش مجید و عرش اعلی !

۶۲۶- این خود اوست که از عرش اعلی (نور) پله پله به عرشهای پائین تر رسیده و از هوا به آب و عاقبت بر خاک گام نهاده است و عاقبت انسان را خلیفه خود نموده است و عرش کریم خود ساخته است که براستی که فرزند آدمی را کرامت اعطا نمودیم و او را در همه جا حمل کرده و رزق و برکت دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری بخشیدیم برتری عظیم ». اسراء –

۶۲۷- « کرامت » همان قدرت و معنای فوق علیتی و فوق مادی نهفته در فیزیک آدمی است . و این همان گوهره متافیزیک است و حضور خدای کریم است و تجلی اسم « کریم » .

۶۲۸- بزرگترین چیزی که آدمی در اسارت فیزیک و غفلت و جهلش نسبت به خودش از دست داده که موجب سقوط او گردیده است همان کرامت است زیرا خداوند انسان را از کرم خود آفریده است بقول امام صادق ع . پس کرامت آدمی حلقه اتصال او به خداوند و نور متافیزیک است .

۶۲۹- بنده در تجربه واقعه نزول روح و تحقق آن در قلبم که چند سال بطول انجامید به تدریج متوجه شدم که در هر شهر و خانه ای که اسکان می گزیدم در زیر نشیمنگاه من چشمه آب می جوشید . و حتی یک بار در زیر کرسی محل اقامتم چشمه آبی سرباز نمود . و بلکه دست به هرکاری که می زدم به آب می رسیدم . دوبار در دو روستای متفاوت (دازگاره و بار) تنوری گلی نصب کردم که در هر دوی آنها چشمه آب جوشید و بلکه بر هر شهری که وارد می شدم بارش به استقبالم می آمد . تا بالاخره به راز این واقعه مکرر و حیرت آور آگاه شدم که عرش خدا بر آب است و همچنین این کلام خدا که « ما باد را می فرستیم و او آب را نازل می کند » . و همچنین متوجه این حقیقت شدم که همواره حالات شدیداً روحانی من موجب ایجاد باد و گاه طوفان شدید می شود . و همچنین شاهد آفتاب گرفتگی مدام بودم . همه اینها دال بر عرش خدا در خاک بنی آدم است که آب و نور و هوا را تحت تأثیر خود قرار می دهد یعنی کل کائنات را تحت فرمان می گیرد که « زمین و آسمانها و هرچه که بین آنهاست را به تسخیر وجود انسان در آوردیم » قرآن –

۶۳۰- در اینجا تفاوت بین انسان کلی و انسان خاص چیزی جز درک و باور به انسانیت نیست و خدای انسان و لذا همه مفاهیم و مقامات انسانی خاص در قرآن کریم مربوط به مؤمنان است که همواره اندکند و مهد تعقل و تفکر و نظر و علم و حکمت می باشند .

۶۳۱- فی المثل چند درصد از مسلمانان و بلکه علمای دینی که اهل تلاوت و تفسیر قرآن هستند قلباً باور دارند که خدا در زمین و آسمانها و انسان حضور دارد و در همه حال با اوست . « مسئله اینست که در دیدار با خدا تردید دارند » فصلت –

۶۳۲- و کل بدبختی های آدم در همین شک لقای الهی است در حیات دنیا . وگرنه کسی در دیدار آخرتش تردیدی ندارد اگر مسلمان باشد .

۶۳۳- « و خدابر هر چیزی محیط است » فصلت – یعنی آدمی در دیدن هرچیزی لاجرم بایستی اول خدا را ببینند همانطور که علی ع می فرماید که « در هرچیزی اول خدای را می بینم و سپس آن چیز را » پس چرا نمی بیند ؟ زیرا نمی خواهد که ببیند . زیرا او را دوست ندارد . و کفری جز این نیست که آدمی مشتاق دیدار خالق و رزاق و حافظ خود نباشد .

۶۳۴- وقتی فلان مفسر بزرگ با این آیه مواجه می شود که : « خدا بر هر چیزی محیط است » با خود چه می گوید ؟ چرا آنرا باور نمی کند ؟ می گوید : این فلسفه است ؟! این راز است ؟ ! این نیاز به تفسیر دارد؟! اینها همه فلسفه بی ایمانی است و گرنه خداوند در جهان دیده می شد یعنی مطلق متافیزیک در فیزیک عیان است . « و کافران آیات خدا را تبدیل می کنند » قرآن -

۶۳۵- آدمی اگر خودش را دوست بدارد مگر می شود خدایش را دوست نداشته باشد . آدمی اگر قدر خود را بداند مگر می شود عاشق خالقش نشود و در عطش دیدارش بال بال نزند .

۶۳۶- « هرکه خود را نشناخت نابود است » علی ع – اینست مسئله ! هرکه وجود داشته باشد وجود را می بیند ! یعنی کفر و تردید در لقای الهی از بی وجودی است .

۶۳۷- پس علم متافیزیک علمی عاشقانه است که این عشق حاصل معرفت نفس و توجه به خویشتن است . « آن در شماست پس چرا نگاه نمی کنید » ذاریات – و همچنین « از شماست که بر شماست ».

۶۳۸- « رزق شما در آسمان است و هر آنچه که وعده داده شده اید » قرآن – آسمان همان صورت و سمت متافیزیک است همانطور که در وادی عالم ارض (فیزیک) قرار دارد . آسمان تجسم و تصور متافیزیک است همچون عدم است که صورت پذیرفته است همچون سقف آبی رنگ ! سقفی که وجود ندارد ولی دیده می شود ولی در دسترس نیست . ولی این متافیزیک در انسان هم هست که در دسترس است که : « او در زمین و آسمان است و در شما هم هست » پس درب ورود به آسمان همان دل انسان است که راه متافیزیک است و این ضرب المثل براستی درست است که : هرکسی نان دلش را می خورد ! پس خدا هرکجا که باشد آسمان هم آنجا هست از جمله در انسان .

۶۳۹- و باز می فرماید که « رزق شما از سمتی به سوی شما می آید که گمانش را نمی برید » زیرا ذهن آدمی بخودی خود قادر به درک دل نیست زیرا اسیر دنیا و عالم فیزیک است و لذا فقط اندوخته های مادی خود را رزق خود می پندارد . در حالیکه رزق آدمی آنست که جذب وجود آدمی می شود و نیازهای او را ارضاء می نماید و بی نیازش می کند . در حالیکه ارزاق مادی بر حرص و نیازهای او می افزایند پس رزق نیستند بلکه رزق نما هستند همانطور که به قول قرآن کریم «حیات دنیا زندگی حقیقی نیست و بازی و بازیچه است و حیات حقیقی در آخرت است » . عنکبوت – و آخرت و آسمان همان متافیزیک است که بواسطه ایمان یقینی رخ می نماید . و اینست که اهل یقین برای رزق خود هیچ تلاشی نمی کنند زیرا می بینند که بسویشان می آید و هیچ قدرتی مانع آن نیست و این رزق جز به خودشان تعلق ندارد و کسی جز خودشان مصرف کننده آن نیست . و بقول علی ع « رزق شما از همان سوئی می آید که مرگ می آید » همانطور که مرگ و زندگی از دل است رزق هم از دل است .

۶۴۰- پس نخستین کشف متافیزیکی انسان کشف راه رزق است و درک و تصدیق رزق متافیزیکی و متافیزیک رزق . و این درب ورود به متافیزیک است و این متافیزیک شکم و مادون شکم است که بنیاد رزق انسان در دنیاست .

۶۴۱- حیات متافیزیکی همان دین خالص است و به قول علی ع « دین شما خالص نمی شود تا رزق شما و پوست و گوشت و خون شما خالص و پاک نشود » و رزق خالص همان درک و دریافت رزق متافیزیکی است که اصل رزق انسان است و مابقی ضایعات و تفاله سازی و تباهی و فساد است که فقط بر قحطی آدمی می افزاید و در واقع به مصداق رزق ضد رزق است.

۶۴۲- در ادعیه ائمه اطهار ع می خوانیم که پروردگارا رزق مارا نور گردان ! و نیز در حدیثی آمده که در آخرالزمان بدلیل فسادی که کل جهان را فراگرفته مؤمنان بواسطه یاد خدا شکم خود را سیر می کنند .این همان رزق نوری است . و همانطور که در قرآن کریم رزقی که با یاد خدا نباشد فسق است. در واقع آنچه که موجب سیری شکم و زیر شکم و ارضای نیازهای آدمی می شود مادیت رزق نیست بلکه یاد خدا بهمراه آنست و در غیر اینصورت رزق ضد رزق است . در حقیقت یاد خدا موجب تبدیل و تحول رزق فیزیکی به رزق متافیزیکی می شود و این زمینه نوری شدن رزق و نوری شدن وجود انسان است که : پروردگارا مرا نور گردان » رسول اکرم ص –

۶۴۳- حتماً گفته می شود که اکثر مسلمانان و بلکه مردمان جهان بر سرهر سفره با یاد خدا دست به سوی غذا می برند پس چرا جهان در قحطی غرق می شود در حالیکه بشر امروزه صدها برابر بشر عصر پیش مصرف می کند پدیده قحطی و گرسنگی جهانی یک پدیده مدرن است که در تاریخ سابقه ندارد .

۶۴۴- همانطور که نشان داده ایم خداوند در ذهن به یاد نمی آید زیرا در ذهن شناخته نمی شود و خدای ذهنی طبق قول قرآن ، هوای نفس است و اساس شرک است که علت ابطال عمل است یعنی هرچه که می خورد قحطی زده تر می شود و گوئی چیزی نخورده است و لذا حریص تر و تنوع طلبتر می شود یعنی نیازمندتر.

۶۴۵- گویند معاویه مردی بغایت شکم پرست بود و در عین حال دعای سفره در دربارش بقدری طولانی بود که غذا از دهان می افتاد و سرد می شد . طبق معمول عمرو عاص به حل این مشکل پرداخت و دستور داد که در مطبخ دربار دعای سر سفره خوانده شود که برای برکت غذا هم مفیدتر است . می بینیم که مسئله همان ایمان است . « بدانید که در دیدار خداوند شک دارند » فصّلت – و کسی که چنین است ایمانی ندارد . پس واضحترین نشان ایمان که امری قلبی است شوق دیدار خداوند است در حیات دنیا که « خداوند بر هر چیزی محیط است » فصّلت – یعنی ظاهر است که :« هو الظاهر »- حدید - و « هر کجا که باشید با شماست » حدید – پس این شمائید که با خودتان نیستید . پس رزقی را هم که بر شما نازل میشود در نمی یابید زیرا در خانه نیستید . مگر نه اینکه « خدا رزاق است » ذاریات - و او با شماست و در شماست . پس شما با خود و در خود نیستید و لذا در گدایی فزاینده غرق می شوید یعنی دریوزه فیزیک و فیزیک دانان و فیزیک داران میشوید . و اینست که می فرماید «ای مؤمنان با خود باشید که از شما بر شماست» و علیکم انفسکم !

۶۴۶- کسی که با خود باشد با تمام وجود حس میکند که کسی با اوست . و این خداست . و مگر میشود که مشتاق دیدار کسی که دائماً با اوست نباشد . پس یاد خدا یعنی با خود بودن و در خود بودن و لا غیر !

۶۴۷- حال فهم کن که چرا از مؤمنان گله می کند که « گرسنه بودم غذایم ندادی و ... » حدیث قدسی – وقتی انسان به یاد او غذا می خورد گوئی که او هم با آدمی غذا می خورد . « بیمار بودم به عیادتم نیامدی » حدیث قدسی – زیرا آدمی وقتی بیمار میشود لا اقل باید به خود آید ولی به پزشک و دوا رجوع می کند و بی خود تر هم می شود . زیرا بقول علی ع « خدا خود خود توست » و این یعنی « از رگ گردن به تو نزدیکتر است » وقتی انسان به یاد او و در حضور او غذا می خورد در حقیقت غذا را در دهان او می نهد و بدینگونه است که آدمی سیر می شود . زیرا روح امر و اراده و حضور او در انسان است و روح انسان ، روح الله است . و حضرت رسول می فرماید که « روح هم مثل بدن دهان دارد و غذا میخورد ...»

۶۴۸- این شرک نیست بلکه عین توحید و وحدت وجود است یعنی یگانگی وجود ! این همان امر خلافت و جانشینی انسان و خداست . یعنی انسان بجای خدا و خدا بر جای انسان قرار دارد . تا این حقیقت فهم و تصدیق نشود آدمی خداپرست نیست بلکه هوا پرست است . این اساس علم متافیزیک است زیرا تا دوئی است شرک هم هست .

۶۴۹- انسان تا خودی جز خدا قائل است و خدائی جز خود ، مگر می تواند که مشرک نشود آنهم شریکی رذل و بی انصاف و ظالم . زیرا کارهای خوب را به حساب خود می نویسد و بدهایش را به حساب او می نهد که : خدا خداست !! « بگو که خیر و شر همه از اوست » قرآن –

۶۵۰- و خود آشکارا می فرماید که « جز روی او نابود است » پس اگر روی او را نمی بینی و غیر او می بینی بدان که اصلاً نمی بینی . این را بدان و تصدیق کن و در این صدق بمان تا شاید ببینی !

۶۵۱- فقط با او می توانی او را ببینی و چون با خودت نیستی پس با او هم نیستی . یعنی اصلاً نیستی پس اینکه هستی ، چیست ؟ یک چیستی! لا اقل در این «چیستی» بمان تا به هستی برسی ! پس جمع هستی را بزن بر نیستی ،از حسابت تا خبردارت کنم !

۶۵۲- در خود ماندن همان در خدا ماندن است و این همان جهاد فی الله و سنت ابراهیم حنیف است و جهاد متافیزیکی او که درب ملکوت را گشود « و ابراهیم را ملکوت آسمانها آشکار نمودیم » قرآن - « ای مؤمنان جهاد کنید در خدا به حق جهادش و خداوند شما را برگزید تا پیروسنت ابراهیم حنیف باشید ... و در این راه بر شما هیچ مشقتی قرار ندارد ...» حج –

۶۵۳- پس در خود ماندن بر آستانه متافیزیک ماندن است و درپشت درب آسمان خیمه زدن است . و اینست جهاد فی الله و صبر با خدا و یاری دادن او . پس لحظه ای با خود بمان ای بی وجود !